

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228584**

UNIVERSAL  
LIBRARY



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ

مَسَائِدُ  
عَرِيفِ

مَطْبَعَةُ رِجَالِ  
دَرْخَنبَارِي وَفَعْلَانِ

# کتاب مفصلہ ذیل کی سوای بھی ہر قسم کی کتابیں گنجانہ مطبع مجتہبی دہلی

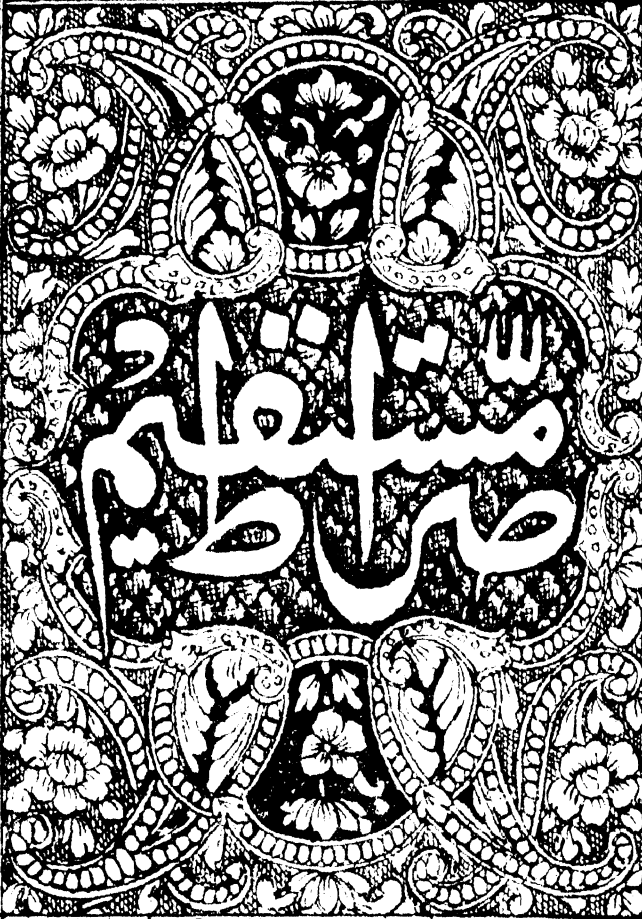
خوارق المعارف مصری عربی۔  
 صحیح الہدایت ترجمہ خوارق  
 مجموعہ صد پندرہ لکان حکیم  
 کتبوبات حضرت شیخ شرف الدین  
 یحییٰ منیری۔  
 کتبوبات جو ابی حضرت شیخ شرف الدین  
 کتبوبات حضرت شیخ عبدالرحمن محدث  
 دہلوی مطبوعہ مجتہبی دہلی۔  
 کتبوبات حضرت معصوم نظامی  
 کتبوبات امام ربانی مجدد الف ثانی۔  
 کتبوبات کلیمی حضرت شاہ کلیم اللہ  
 جہان آبادی نوز الدہم مقدمہ۔  
 انوار الرحمن ملفوظات مولانا عبدالحق  
 کلمات طیبات کتبوبات حضرت پیر  
 و شاہ ولی اللہ محدث دہلوی و حضرت  
 میرزا مظہر جان جاناں شہید و حضرت  
 قاضی شہار اللہ صاحب پانی پتی  
 قدس سرہم۔  
 مقامات امام ربانی۔ دہلی  
 مقامات صوفیہ  
 تحفۃ الاخیار فی اسرار الابرار۔  
 از شیخ عبدالرحمن محدث دہلوی ترجمہ  
 معون المعانی ملفوظات یحییٰ منیری  
 درود جلہ۔  
 ملفوظات جامی و آرت علی شاہ

ارشاد الطالبین از قاضی شہار اللہ  
 صاحب دہلی پتی رحمہ اللہ علیہ مطبوعہ  
 مجتہبی دہلی۔  
 سیر الاولیا فارسی مصنفہ حضرت  
 امیر خسرو صاحب غلیفہ حضرت  
 نظام الدین اولیازم  
 انیس لارواح۔  
 اسرار الاولیا ملفوظات بابا فؤاد  
 گنج شکر کشوری۔  
 دلیل العارفین۔  
 اسرار العارفین ترجمہ اردو  
 دلیل العارفین۔ دہلی۔  
 سونس الذاکرین۔  
 سرور القلوب الی دربار المحبوب۔  
 سیر الاقطاب از کارا ولی اللہ  
 شجرہ معرفت ترجمہ لب لباب  
 مثنوی مولانا رام۔  
 خزینہ الاصفیاء و درو جلہ۔  
 وقائع شامین الدین شیخی۔  
 مطلع الافواج جو ابی عبیدہ  
 از حضرت امیر خسرو دہلوی بچہ  
 مخزن اسرار۔  
 مخزن اسرار از حضرت  
 نظام الدین گوری۔  
 تحفۃ الامراء جامی۔

لوائح جامی۔  
 سبحة الابرار۔  
 لغات الناس۔  
 گیمیا سے سعادت از حضرت  
 امام غزالی رحم  
 حقائق العارفین ترجمہ اردو حیا  
 علیم الدین امام غزالی رحم  
 اکسیریات ترجمہ اردو گیمیا سے سعادت  
 اخلاق جلالی۔ فارسی محشی۔  
 جامع الاخلاق ترجمہ اخلاق جلالی  
 اخلاق ناصری۔  
 اخلاق محشی از ملا حسین داعی  
 منطق الطیر از حضرت فرید الدین  
 عطار شہید رحمہ اللہ۔  
 می باید شنید۔  
 می باید دید۔  
 حکایت احسانی۔  
 گنجینہ عرفان  
 انوار التہذیب  
 فتوح الغیب مع شرح فارسی  
 مثنوی مولانا رام محشی جو ابی  
 شرح مثنوی مولانا رام از بکر اعظمی  
 درود جلہ۔  
 حدیثہ حکیم نالی بخشہ عبید  
 رسالہ حق نماز شاہ پزادہ دارم

تذکرہ خورشید  
 ایضاً کاغذ و لایہ  
 ہدایۃ الطالبین  
 حکایات العارفین  
 روزگار فین مع چہ  
 صالحین و مناجات مجتہبی  
 اخبار العلوم عربی  
 پیراہن یوسفی ترجمہ مثنوی  
 روم زبان اردو۔  
 کتبخانا اسرار ترجمہ مثنوی بو  
 شاہ قلندر۔  
 چھٹھ فیض اردو ترجمہ پیر  
 سہلخ العابدین فارسی  
 مقامات مغیدی فارسی  
 سراج السالکین ترجمہ اردو  
 مطبوعہ مجتہبی۔  
 سفینۃ الاولیاء فارسی  
 گلستا کرامات غوث پاک  
 نذر تہ المحاسن ہندی۔  
 مجموعہ سیمہ بوجہ اردو  
 افضل الفوائد ملفوظات  
 نظام الدین اولیازم  
 امیر خسرو  
 تذکرۃ الاولیاء از شیخ  
 فرید الدین عطار

سوره مدثر  
والله يهد من يشاء



مطبع دار الفکر  
در جنبانی واقع طبع

CHECKED. 1955

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

حمید که شایان شان بارگاه بی نیاز مطلق باشد و حیط بیان احدی جز ذات پاک وی نیکنند و بران سماع  
 این بیان از مطلع کلام تقدس التیام لا احصی تناء اعلیک انت کما اشدت علی نفسک بر مفارق  
 جمهورانام میدرخشد و شکر یک حق الاهی بی حصر و احصای ویراک و هر لمحیه بر نقطه انسانی ایرکز دایره لطف رحمانی است  
 ریزان میخانه ادا نماید از هیچ مخلوقی برنی آید چه این شکر خود نعمتی است که بخشش هیچ نعمتی نمی نشیند و بناسبت میقت  
 وی نمی شاید و لهذا اگر تمام عالم خلق در امر که سعی شخص کبر است با هزاران امثال خود در مبادی این وادی قدم  
 نهاده الی ابد الابد نگاهبوی بی قیاس کند و باز خطه موازنه شکر لغمار و در خیالش بگذرد و جز عرق شرمندگی رونق نشیند  
 جبین قصور آگین خود نیابد و بهر ان زبان معترف بی زبانی خود شده توقع **و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها**  
 را بجز بندگی بر عجز خود شاهد عدل پیش آر و پس ازین مشت ناک شمه از حمد و شکرش نمی آید مگر آنچه او تعالی بظف  
 عیتم و بان امر میفرماید ناچار چاره کار این بیچاره است که از جمل قوه خود و بنبری گشته اتباعا لامره تعالی  
**الحمل لله دین العالین** گفته گاهی سر از جیب قصور بیرون نکشد و به شکسته و کالت و ولایت آن حکیم حقیقی که خود  
 آن پاک چون و چگونه بی تعلیم حمد و شکر خود این ناچار محض را بنواخته فرار سیده لذت این نعمت عظمی را علی الدوام

بمذاق کام جان بخشید و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده و  
رسوله وسبحان الله والحمد لله وكلا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله  
العظيم العظيم را همدم و هم نفس و نفس خود و زود و درود و نامحدود بر علم عرصه جو صاحب مقام  
محمود مطلع جریده هفتیا مقطع قصیده انبیا رونق افزای حین صطفای سرب گلشن اجتناب مضمین کتابا بیجا و  
تکونین مقصود خطاب رشاد و تلقین طغرای فرامین تکلیف و تشریح خطا کش دو این تلمیح و تلمیح معنی احمد  
عجبتنی سبیل مصطفی صلوات الله وسلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین و علی  
وسر آیه و نعتی آیه الی یوم الدین و علینا معهم و فیهم بس خمدک یا انعم الرحمن  
اما بعد میگردد عاجز ذلیل الراجی لرحمة الله بحلس بنده ضعیف محمد عیسی که نعم الهی در باره این شریف ناتوانی  
و از اعظم آن حضور محض هدایت منزل ملازمان فخر خاندان سیادت مرجع ارباب هدایت مرکز دایره ولایت لیل  
سبیل فلاح و رشاد و نهضت طریق استقامت سداد منظر الوارثی منبغ آثار مصطفوی سلاله خاندان صلب طاهر  
سیدالاولیا یعنی علی مرتضی نقاوه و دو مان سبط اکبر شد الا صفا یعنی حسن مجتبی مقتدای صحاب شریعت پیشوا  
ارباب طریقت اادی زمانه مرشد یگانه صراج المجهین تاج المجهوبین الامام الا و حد السید احمد مرتضی الله علیه و آله  
بطل بقاءه و نفعنا و سائر الظالمین با حق آله و اصحابه است این غیب  
از آن حضور آن مجلس طلایا نسب استماع کلمات هدایت آیات فانگزیده پس محض نصیحت عامه مسلمین و شیخ خراسانی  
جمهور طالبین چنین اقتضا کرده که در این فیوض آریه فایده سعادت یافتن با همراهِ حاضرین اشتراکی بهم رسد و طریق  
آن بجز مفید کردن آن مشایخین بماند پرواز بقید قفس تحریر نیافته اگر چه از عیان تا بیان در از حضور تا غیبت  
تفاوتیکه همت بر هیچ کی از عطل پوشیده نیست که الشاهد بیری مالا یراک الغائب بران شاهد عدست لیکن حکم  
ملا یددک کله لا یشک کله که همت در تمام این امر حسیست بسته و نیست حاضر از تدریج است  
نموده سعی بیش از پیش بجا آورد و در اثناء تخریر این کتاب مستطاب باوراتی چند که جناب فادت آب قدوه فضلار  
زمان زبده علماء در دوران مولانا عبدالحی ادا م الله بر کات که در سلاک ملازمان آن علی جناب ارباب فتیان حضور آن  
والاقاب نسلک و دپاره از مضامین هدایت آئین را که از زبان نجیب ترهبان حضرت ایشان شنیده در آن

اولاً تحریر کرده بودند فاخر گردید پس آن اوراق را غنیمت بارده فهمیده باب ثانی و ثالث این کتاب را  
 بران کلام هدایت الیتام بعینه مشتعل ساخت اگر چه حسن اولی در تالیفات این کتاب چنان مینمود که بطوریکه در تحریر  
 اکثر مضامین این کتاب محض بر ترجمه پنجم از زبان هدایت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود اکتفا کرده نشد  
 در تمامی مضامین همان راه پیجوده میشد لیکن از بسکه نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشاجرت جناب رسالت  
 علیه افضل الصلوات و التسلیحات در بد و فطرت مخلوق شده بنا بر علی لوج فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه و راه  
 دانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود و لهذا در این سراسر غامضه مضامین عمیق بدون تمهید مقدمات  
 و ایراد تمیضات و بدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف متقدمین بر اذنان اهل زمان که بعالم رسمیه معتادند  
 از محض ترجمه پنجم از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود خیلی شکر دار مینمود و لهذا در بعضی مقامات گونا  
 گون از تقدیم و تاخیر و بعضی قدری از تمهید مقدمات ایراد تمیضات و تطبیق بر اصطلاحات سلف لایمبار اصطلاح  
 قطب المحققین فخر العرفاء المکملین علمهم بالهدایه شیخ ولی الله قدس سره برای تقریب مضامین بسوی اذنان  
 ستمحین معال آورده شد مع هذا این ضعیف هر باره ملازمین کتاب بعد از اتمام بر سماع مبارک حضرت ایشان عرض  
 نموده تا غیب از سمیع مقصود و از غیر مقصود ممتاز شود و نقصانیکه بسبب خلقت عقل ناقص این سجدان راه یافته  
 باشد باصلاح حضرت ایشان خیر گردد و این کتاب بصراط المستقیم ملقب نمود و بر یک مقدمه و چهار باب یک خاتمه  
 مرتب ساخت تا بواب بر فصول و فصول را بر آیات هدایت را بر تمهیدات افادات منقسم گردانید و بیا و این بنظر تمهید مقاصد  
 بلغنا اذاه و مسر سار و ما اوفی بقران الا بالله علیه توکلنا و الیه انیب مقدمه و ان مشتمل بر سه فایده است اول اذاه اباید است  
 که کرمه شریعت و طریقت اساس حقیقت و معرفت تحصیل محبت حضرت حق است چنانچه من کان الله و رسول الله  
 احب الیه مما سواهمنا تصریحی است از ان و الذین امنوا اشد حبا لله تلویحی است بان این  
 مسئله اگر چه جمع علیه صوفیه کرام است بلکه تنفق علیه طوائف انام مگر اینجا نکته است بیس بار یک که اکثر اهل زمان  
 از ان در غفلت و نسیان اند و ان تیز است در میان حب نفسانی که لقب بعشق است و در باب یحیی که مشهور  
 بحب عقلی است چنانچه از واردات مبادی سلوک است ثانی از کمالات انبیا کرام و مقامات اولیا عظام  
 اگر چه اول صوفی اول را بجای ثانی نهاده و مشار الیه باشکرات شریعه پذیر داشته در تطبیق سیر انبیا و اولیا باحوال

اهل عشق و موجد تشویشات بحاصل بکار میرند حال آنکه سیرین بزرگواران هیچ گونه بوار دات این سالکان مطابقت  
 پذیر نیست تفصیل این جمال آنکه مراد از عشق قلقت و شورشی است که در باطن انسان بسبب فقد مقصود پدید می آید و در  
 تمام قوای باطنه سرایت می کند و غایتش وجدان آن مقصود و وصال آن محبوب است متوقع اول این قلب است  
 که محل جمیع کیفیات نفسانیه است ثانیاً سائر قوای باطنه و غایتش ضحلال از خود رفتگی طالب است در وجدان  
 مطلوب باز چون این غایت مترتب میشود و شورش آن قلق و اضطراب فزونی نشیند و کیفیتیکه مسمی بعشق است  
 زائل میگردد و مراد از حب عقلی انعامات داعیه طلب چیزی است که طالب بر فواید و منافع او و احتیاج خود بسوی او  
 مطلع شده و این داعیه مقاسات مشاق طریق طلب را بروی سهل گردانیده و باین سبب که همت در طلب  
 او بسته و هر حیل که در کسبه فکر خود میدشست بر طلب و باخته و از سر و سامان خود در گذشته اختیاراً الا اضطراراً و متوقع  
 اول این عقل است که خزانه معلومات است ثانیاً در سائر قوای باطنه همین داعیه سیران میکند مثل سیران آب  
 از اصل شجر در برگ و ثمر او پس در عقل چه افکار و نظار است که برای تحصیل او درست میکند و در قلب چه عزائم و مهمتها  
 که در طلب دمی انگیزد و در جوانی چه مشقت و ترک مالوفات است که در سلوک طریق آن بر خود می بیند و  
 چنانکه نتیجه حب اول فنا علم است یعنی غیبت عدم شور و باسوا می محبوب حتی که نفس خود همچنین نمره حب ثانی فنا  
 همت است یعنی هر چه میگوید یا محبوب میگوید و هر چه می شنود از آن می شنود و هر فکری و نظری که نتیجه اش جز تحصیل  
 محبوب سلوک طریق او باشد نزد او از قبیل مساوس که بیجا بها است و هر چیزی و بعضی و سخنانی و کرامتی که بلا تمام  
 منافع محبوب طریق او نباشد مثل آواز قبیل عوارض *كَايْلُتَقْتُ الْيَهَا* است با جمله داعیه تحصیل مطلوب تمهید  
 طریق او ظاهر و باطن طالب را زیر حکومت فرمان روانی خود فر گرفته بخلاف حب اول که امثال تمام باطن محب  
 شرط تحقق آن نمی تواند شد چه بسا است که عشق چیزی را بعض عقلی و مجتمع میشود و لا سیما عند التعارض بین  
*الْحُبِّينِ* مثلاً نوجوانی متدین با ربوالدین را عشق زنی یا مردی بهم میرسد و از بسکه شارع یا والدین که نزد  
 او محبوب بحب عقلی اند تفرض ازین امر می نمایند هر آینه آن سعادت مند آن معشوق را بلکه عشق او را کرده و  
 بمنغوس از صمیم عقل میدارد و گویا اعتبار طبیعت خود منقلب آن باشد و اما حب ثانی پس از بسکه مقصود عقلی است  
 و از آنجا جنود او بقوا و طبیعه رسیده تمام باطن محب مسخر کرده است معارض را هیچگونه دران راه نیست چنانکه حب

اول بعد وجدان محبوب زائل میگردد و لیب آن منطفی میشود همچنان حب ثانی بوصول محبوب رو باز میاید می بندد  
از یک هزار میشود و معنی میگردد که هرگز آن وسعت و قوت در هیچ تصور نیست چه اول مبنی بر نقد بود و مشروط بر چهار  
و اذ آفات الشرط فأت المشروط ثانی بر علم فوائد و منافع محبوب و برداشتن کمالات او و احتیاج بسوی او این  
معنی در وصال وضع تر میشود و چه علم یقین بعین یقین بدل میگردد و اجمال تفصیل منشرح میشود و مثلاً مثلثان را از یک  
عرض حالت عطش یعنی میجان حرارت در سده و سوزش در سینه و خشکی بر لب نسبت آب عشق هم رسیده یعنی از  
جذب طبیعت او میلانی بسوی آب و قلبی و کربی نیایفت او سر بریزند اگر چه از کسی نشنیده باشد که آب مسکن عطش است  
و اگر چه عقل او مانع از استعمال آب بسبب توقع مضرتی جسمانی یا نفسانی باشد چون در عین شدت عطش آب زلالی  
می رسد و از آن سیراب میشود و آن سیرابی در هر بن موی او سرایت میکند در آن زمان یک حالتی دارد میشود  
که تعبیر از آن بجز نسیان ما سوای آب نمیتوان کرد بلکه بسا است که خماری شبیه بسکرا در بهم میرسد و بسبب آن  
ساعتی از خود رفتگی بدست می آید و آن حالت عطشیه با کل زائل میگردد و اهل زرعیت و فلاحه را به نسبت  
آب حب عقلی است چه میدان آنها بسوی تحصیل آب مبنی بر آنست که قطعاً میدانند که مزارع و مراعی و ریاهن  
آنها که سرمایه محاشم اساس حیات است بدون آن آب صورت نیند و با بجز شدت احتیاج خود را بسوی  
آب و کثرت منفعت او را در جواب و شمار دانسته و اعیه طلب آن از عقل ایشان سر بر آورده و کلی همت ایشان  
را در طلب آب مصرف ساخته پس چه تصرفات و اعیه است که در طلب باران از ایشان صادر میشود و چه  
جیل و تدبیرات است که در ترکیب و لابات و سوانی و دوالی از ایشان صورت می بندد چه مشتقها است که در  
صفا بار و کرمی آنها را و کشیدن غوب و درست کردن حیاض شب و روز بر ایشان و بر بهایم ایشان میگردد  
و ایشان آنهمه را کمال افتخار خود دانسته به تمامی همت خود استغراقی و در مثالین امور گرمی و چالاکگی در تحصیل  
آنها بکار میبرند که هرگز فتور همت و سستی عزیمت را در آن دخل نیست و اگر حیواناتی از ایشان درین امور فائز الهمت  
شود هر آینه او را مطعون و ملامت خواهند کرد و بسفا همت دون همتی او را منسوب خواهند نمود و هر قدر یک آب بدست  
ایشان می آید بر فوائد و منافع او بعین یقین مطلع میشوند تمام جهد و سعی خود را در مشاقتیکه در طلبش تحمل کرده  
بودند بجای مانگارند و آن فرحان و شاکر میشوند و در تحمل مشاق چالاک تر میگردد و چون نمقد مذهب نشین شد

پس باید دانست که حق جل و علا بعضی را از بندگان خارج نمود که سعادت از وی نصیبشان شده صفا کرده  
 بمحض عنایت و کرم خود نوعی از نوعین محبت یا بهره از آن نسبت خود هدایت میکند و ایشان را این سرمایه سعادت  
 و وجهانی موفق میسازد و به ثمرات و نتائج آن مغرور و مبتاهای میگرداند و ذرات فضل الله یوقتیته من کثیرا  
 و هر یکی را ازین نوعین ربانی و مؤیداتی و ثمراتی و ثمراتی است که بآن نوع اختصاص میدارد و از بسکه طالب  
 راه حق هر یکی را از نوعین محبت ممتاز از نوع دیگر همین امور میشناسد لهذا این امور را بجهت تامل و تامل  
 النوعین ملقب ساخته شد **فصل ۵۰** از بسکه حسب ربانی و حواله مقامات او و نتائج و ثمرات او منتهی نباشد  
 میشد این طریق را که ابتدای آن از حیل و حیل و نهایت آن به نبوت است بر راه نبوت و نسبت نبوت مسمی کرده  
 شد و از بسکه حسب عشقی و حواله مقامات او و نتائج و ثمرات او منتهی به معرفت اضمحلال حقایق اشیا و جنبه وجود است  
 حق که آن معرفت خلاصه ولایت است میشد بنا بر علیه این طریق را که ابتدای آن از حسب عشقی و نهایت آن به ثمر  
 است بر راه ولایت نسبت لایت مسمی کرده **فصل ۵۱** اگر این است یعنی انکه طریقت پیشوایان  
 حقیقت اگر چه کلمات طریق نبوت متصفه و در مقام ثمرات او را شرح القدم بود و در این طریق تخیل او را ممتاز  
 از طریق تخیل راه ولایت نفرموده و در مباحث او استقلالات نمشود و در تعیین مبادی آن سعی بیست  
 نموده لهذا چنان مناسب نماید که یک باب ازین کتاب برای بیان وجود تاملین یا حسین عقد کرده  
 و از بسکه دریافت آثار و علامات هر طریق مقدم بر سلوک آن طریق است این باب را مقدم بر سایر ابواب  
 کرده شود و از بسکه تخلیه نفس از زوال و تجلیه آن بفضائل بجا آوردن عبادات شرعی بر طریق مقصود  
 شارع است اساس راه نبوت و رونق بخش راه ولایت است پس لابد یک باب ازین کتاب که مشتمل بر  
 تخلیه و تجلیه و متضمن بیان طریق ادای عبادات شرعی باشد مقدم از بیان سلوک هر دو طریق و موخر از بیان  
 وجه تاملین تعیین کرده شد تا طالبین راه نبوت را سرشته کار خود بدست آید و سالکین راه ولایت را  
 ثمرات سعی خود و نماید و نیز اکابر طریقت اگر چه در تعیین مبادی راه ولایت اذکار و مراقبات و ریاضات و  
 مجاهدات سعی پیش از پیش بکار برده اند اما بحکم آنکه مصرع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد به اشغال مناسب  
 هر وقت ریاضات ملانم هر قرن جابجا میباشند و لهذا محققان هر وقت از اکابر هر طریق در تجدید اشغال

گوشه‌ها کرده اند بنا بر علیه مصلحت ید وقت چنان اقتضا کرد که یک باب زین کتاب برای بیان شیخال جدیده که مناسب این وقت است تعیین کرده شود و در تجدید شیخال بر طرق ثلاثه یعنی قادریه و حشیدیه و نقشبندیه اکتفا نمود و در این طرق ثلاثه شهر الطرق اند پس تجدید شیخال نیز طرق معنی از تجدید شیخال دیگر طرق است از بسکه حصول نسبت لایت سلوک راه نبوت را آسان میگرداند و صاحب نسبت لایت نسبت نبوت را بسعی قلیل حاصل تواند کرد و لهذا حسن ترتیب مقتضی تقدیم این باب بر باب چهارم که مشتمل بر طرق سلوک راه نبوت است گردید و با الله التوفیق و بیده از تمهید تحقیق **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوت و طریق ولایت و آن مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در بیان وجوه تمایز طریق ولایت و آن مشتمل بر چهار هدایت است هدایت اولی در بیان اسباب تحصیل حب عشقی و آن مشتمل بر دو افاده است **افاده اول** اباید نسبت که سبب عادی برای تحصیل محبت حضرت حق زکوة فکر است اما ذکر و فکر یک سبب تحصیل یک نوعی از نوعین محبت باشد غیر ذکر و فکر است که سبب تحصیل نوع دیگر تواند شد چنانچه اشارتی بسوی این معنی در ضمن تفصیل احکام آن هر دو نوع کرده خواهد شد **افاده ۲** اسباب حصول عشق پس تصویرش نسبت که چنانکه نار که لطف اصفی و اعلاى عناصر است با جزای لطیفه ارضیه که مسمی بر جان است ممتزج میشود آنرا بسوی چیز خود که فوق جمیع حیا از عنصریه است جذب میکنند تا او را فانی در خود گردانند و همزنگ خود در آثار و احکام بسازند و لیکن چون بخبایر که مجتمع در جو توده توده شده است عائق از صعود آن خان بجانب چیز ناری میشود و لابد که در میان اقتضای ناری و اقتضای خبایر تراجمی تعاضلی بهم میسر آید سبب صورتی که رعیدیه و شعل ناریه بر قیة حادث میشود تا اینکه اجزای ناریه بسبب شدت وحدت خود بعضی عوائق تحویل باب کرده بسوی ارض میریزد و بعضی دیگر را پاره پاره کرده در جو پریشان میسازد تا اجزای لطیفه و خبایر کشان کشان بجانب چیز خود برده فانی و متلاشی در خود گردانند همچنین لفظ مبارک الله که تجلی حضرت بیچون است در نثار الفاظ چون حلق و زبان و کام و گوش و اگر **بِالطَّرِيقِ الْمُشْهُورَةِ** فِيمَا بَيْنَ الصُّورِيَّةِ لِلدَّيْكَرِ الْجَمْرِ الْمَوْضُوعِ عَلَى الدَّفْعِ الْوَسَاوِسِ وَ جَمِيعِ الْخَوَاطِرِ تَرْوِيقِ الْارْوَاحِ از نور و سکینه و التذاذف الامال میسازد و همچنین خیال و هم او را **بِالطَّرِيقِ الْمُشْهُورَةِ** فِيمَا بَيْنَهُمْ لِذِكْرِ النَّحْيِ الْمَوْضُوعِ لَوْجِدَانِ الْحَلَاوَةِ بِهَذَا اللَّفْظِ وَ حُصُولِ الْاَلْتِدَادِ بِالْحَلَاوَةِ وَ الشُّكُوتِ وَ النَّفْرَةِ عَنِ الْمَخَالِطَةِ مَعَ النَّاسِ الْمُكَلِّمَةِ مَعَهُمْ

آنخلالی و جمولی می بخشد خواه بزرگتر و همین لفظا یعنی حال شده باشد خواه بضم نفی یا صفات دیگر طالب را  
 از آن انتقال بتصور مفهوم این لفظ میگردد و آن تجلی حضرت حق است در نشأ علم که لطف و اعلائی تجلیات  
 و اقرب آنهاست بحضرت ذات و چون این تجلی معنی مفهوم این لفظ که بسید محض و مجرد بخت است در ذین  
 او استقراری میگردد بحیثیتیکه بصیرت او در ایم التمجیع بجانب همان مفهوم باشد و تمام قوت و راکه اول چشم  
 و مقصود نظر علی ذلک لمفهوم گردد و اتفاتی بسوی ما سوا ی آن از صمیم قلب سر بر نهد اگر احمیا تا خطره ما سوا  
 در ذین خطوری کند هر آینه مثل امور اتفاتی باشد از صمیم قلب این مسمی بفکر است نزدیک قوم با بجمله چون  
 طالب با دراک و همت خود درین مفهوم استغزاتی قوی حاصل میکنند و آن تجلی پوید جان او میگردد و لطف  
 اجزائی سالک را که روح الهی اوست و که خود ساخته و با او مترتب هم رسیده او را باصل خود میکشد و روح  
 الهی که از عالم پاک است و قُلْ الشُّرُوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي در شان او است و بسبب مجوسیت باین مثنی خاک اصل  
 خود را نسیان کرده و آینه ادراک او رنگ خورده بود چون نور این تجلی روی او مصقل گردیده و عکس کمالات  
 حق در خود دیده که ان الله خلق ادم علی صودته انما تیت بان وطن فراموش کرده خود را باز یاد نموده  
 اقتضای وصول باصل خود میکنند پس جذب آن تجلی این روح را و انجذاب این روح بسبب تمهی تقفلی که از  
 استقرار این تجلی حاصل کرده اقتضای صغیره حظیره القدس میکند و تقاضای حقوق بر فوق اعلی نیاید اما چون غبار  
 بشریت مانع حقوق او و حظیره تقدس میگردد و ناچار از احمی در مابین اقتضای روحانی و نفسانی حادث میشود باین  
 سبب شورشی و تغفلی و گرمی در نسیم که لقب بروح طبی است حادث میشود مثل حدوث شورشی و گرمی در وقت  
 غضب یا انبساطی و شرابی در وقت فرج یا بجز این شورش و تغفلی که در روح نفسانی حادث شده طالب دیوانه وار  
 و متنازع میگرداند عقل و فکر او را بر هم میزند و بسا است که از قانون شرع و ادب بیرون میکشد و بسبب شدت  
 وحدت این انست بغیانی و سیاهین و وحشت از مجالس و مساکن و صد راه و فغان و حدوث زردی رنگ  
 اشکباری بهم میرسد و همین کیفیت مسمی عشق است و از بسکه حال این کیفیت روح حیوانی است این بسبب  
 نفسانی مسمی کرده شد و این کیفیت آنا فانا مترتیب میشود تا که حجاب بشریه و ذکوة منخرف شود و غبار نفسانیه پاش  
 پاش گردد و مگره این حب مترتب شود و هدایت تاشیه در بیان مویذات حب عشقی و آن متکلم سلفه است

**افاده ۱** از عمده مویذات حبش عشقی ریاضت است یعنی تقلیل منام و کلام و صحبت با نام چهر روح حیوانی را باین  
 امور رقی و لطافتی حاصل میشود و هر قدر که روح حیوانی رقیق تر حدوث تغلغل و مشوش و گرمی سریع تر **افاده ۲**  
 از جمله مویذات آن استماع بحان خوش و هوائ کوشم مقصص شوق آمیز و شعاع عشق انگیز است **افاده ۳**  
 از جمله مویذات آن اجتناب از اموریکه باعث حدوث کثافتی در روح طبعی باشد مثل کثرت منام و مداومت  
 بر اغذیه کثیفه و مثال آنکه بر اهل تجارب پوشیده نیست **هدایت ثابته** در بیان آثار حب عشقی و آن  
 شش طبر پنج افاده است **افاده ۱** از جمله آثار آن نیست که این حب بالذات اقتضای انحراف حجاب بشری و حصول  
 روح الهی بآل خود میکند و بسبب مطابقت بیچ قانونی خواه قانون شرع باشد خواه قانون ادب نه اتغای احسان  
 کسی خواه رضای محبوب باشد خواه رضای غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت محبوبی باشد خواه  
 غیر آن ندانی که مقصود ازین کلام آنست که ارباب عشق و موجد مقید بقیود شرعی و متادب با اداب عرفیه و طایفه  
 رضای مولی و ملزم متابعت مصطفی صلی الله علیه و سلم نبینباشند حاشا و کلاما بلکه مقصود آنست که این حب بالذات  
 مقتضی این امور نیست بلکه محض ضحلال صاحبین حال در مشاهده جمال حضرت ذوالجلال منجواهد و بسبب هر طبعی  
 بدست آید خصوصیت بیچ طریق را در اقتضای آن دخلی نیست مثلا اگر صاحب بیحال را طمن حصول مقصود خود در  
 استماع مزامیر و عشق مجازی و شغل ببرزخ و تجلیه اوقات از اذکار و طاعات و مثال اینها از امور ممنوعه شرعاً هم رسد  
 البته از صمیم قلب و میلانی بسوی این امور نمودی خواهد گرفت اگرچه آن صاحب حال از راه تدبیر و تشیع از ظهور  
 آثار این داعیه مانع آید بلکه در ازاله آن جهد کند یا نبی مبنی که در عشق مجازی عاشق را مشاهده جمال معشوق و  
 قرب وصال و مطلوب میباشند اگرچه آن معشوق از قربین عاشق متناوی باشد بلکه سبب است که این  
 معشوقان مجازی عشاق خود را از دیده بازی و آمد و رفت در مجالس و معاشرت میکنند و از قرب جواری بلکه  
 از محله و دیار خود خارج می نمایند حتی که نوبت بسبب و شتم و لگد کوب میرسد آن عشاق هیچگونه از وید و اید و  
 از آمد و رفت محافل و مجالس معشوقان خود دست بردار نمی شوند بلکه مقتول شدن از دست معشوقان خود  
 تحمل غضب نهان نمودن جان در کوی آنها باضتن لکمال فخر و علوهت می شمارند چنانچه کلمات نظمیه و شریحه  
 دلالت صراحت برین میدار و در یابنی مبنی که کلام شکایت آمیز بیچ کی بر زبان آوردن و حرف گلگ کسی

بر زدن چقدر باعث بخشش آن شخص میشود و در مقام حب عقلی کلام پایمی افکند معنی ارباب عشق مجازی  
 در بیان امثال این حکایات و شکایات صرفه نمیدارند بلکه کلام خود را با امثال این مضامین نگین مینمایند  
 با بحایه مقصود از این کلام امانت حب عقلی نیست حاشا و کلام بلکه اشارت بسوی فرقی که در میان حب عشقی و حب  
 عقلی است **اقاد ۳** از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علائق با سواى محبوب تنگدلی از عووض مشاغل  
 متششسته و هجوم علائق متکثره و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست منزلی و سیاست مدنی است  
 رضامات و اقامت اعیان و جماعات ایفای حقوق ذوی الحقوق از ازل قرابت و امثال آن لهذا از تزوج که  
 اصل همه علائق است نهایت نفرت و وحشت میگیرد **اقاد ۴** از جمله آن شدت تعلق قلب است بر شد خود  
 استقلالاً یعنی نه بان ملاحظه که این مختص نادان فیض حضرت حق و واسطه هدایت او است بلکه بحیثیتیکه متعلق عشق  
 همان میگرد و چنانکه یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل و علاء غیر کسوت مرشد من تجلی فرماید هر آینه مرا با او تعلق  
 در کار نیست **اقاد ۴** از جمله آثار آن عدم اعتنا است بعلوم و طاعات ظاهریه چه اشتغال با این علوم از جمله نظم  
 و ترتیب مؤثر شسته است و از بسکه کار و بساطت در بساطت است اشتغال با امثال این امور کار و بار او را  
 پریشان میسازد **اقاد ۵** از جمله آثار آن عدم تعلق علاقه است که در میان ظاهر شرع و باطن آن واقع  
 تفصیل این اجمال آنکه شرع را باطنی است آن تعلق قلب است بحضرت حق جل و علاء این تعلق را  
 انجائی است مختلفه که هر یک را از ان انحاء بستنی میانند چنانچه تفصیل این در محل خود مذکور است و ظاهر است  
 آن امتثال او امر و انتها از منهای است در میان این افعال ظاهریه و آن تعلقات قلبیه علاقه است بسوی یک  
 که قبل از باب تحقیق و کعبه اصحاب تدقیق اعنی شیخ ولی الله قدس سر شرح و تفصیل آن موفوق شده اند پس  
 هر یک که بوجدان خود متفطن آن علاقه میشود عبادت او سرا سر مغز بی پوست میگرد و احوال او متنزج فعال  
 میشود و الا آن شخص قشری محض و منقش محبت میگرد و اگر فقط متسک بظاهر افعال غیر عمیه کرده باشد و الا  
 شعبه از اسباب در عقاید او راه مییابد اگر فقط متسک بباطن شرع نموده ظاهر را از وجه اعتبار ساقط داند و از بسکه  
 تفتن با این علاقه از قبیل نظم کثرت افعال و وحدت احوال است صاحب حب عشقی را در این میدان جوان نیست  
 الا بتقلید از باب حب عقلی از این آثار مذکور با تار و پود که بسبب تنگی مقام در قلم تحریر نیامده پی بردن بر اهل فطانت

چندان عیسیت العاقل لَفِيَةِ الْإِسَارَةِ هِدَايَتِ الرَّاجِعِ دَرِيَانِ ثَمَرَاتِ حُبِّ عَشْقِي وَأَنْ مَشْتَابِرَةً أَفَادَهُ  
 افاده چون سبب حدت و شدت کیفیت عشقیه قوت جذب تجلی علمی کمال انجذاب روح الهی غبار  
 شهادت و مثال منکشف میگردد و حجب نورانی و ظلمانیه مخزق میشود لابد بنابر انجاز و عده که منطوق کلام لَانِ  
 الْوُثُوقِ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا است و مدلول کلمه فَاذْكُرُونِي اذْکُرْکُمْ است مشاهده  
 جمال لایزال حضرت ذوالجلال است میدهد معنی قرب معیت که مضمون اَنَا عِنْدَكَ ظَلَمْتُ عَبْدِي رَبِّي  
 وَأَنَا مَعَهُ اِذَا ذُكِرْتَنِي وَحَفِظَ اللهُ تَجِدُ كُنْجَاهُكَ که معبر بوصول است هویدا میگردد و در جلدوی تپ  
 تابی و قلق و اضطرابی که در وقت حرمان و حیران تحمل کرده بود حال سرور و ابتهاج و خلعت مکاره و مسامحه بدست  
 می آید با بجزر سیگی بافت مبدل میگردد و وحشت بانست افاده ۲ باز چون قائم توفیق دست این مدبر پیش  
 ابتهاج مشاهده را گرفته بیالامیکند مقام فنا و بقا ز پرده اختفار و بظهور می آرد بیان جانش آنکه چنانکه آهن  
 پاره را در آتش می اندازند و ز بانهار آتش را از هر جانب محیط میشود بلکه جزای لطیفه ناریه در نفس جمهر آن  
 آهن پاره مدخلت مینماید شکل کون را در هم رنگ خود میسازد و حرارت محراق که از خویش ناست با او میبخشد  
 هر آینه آنقطعه جدیدیه معدود از جمله قبسات ناریه خواهد شد بنیان معنی که آن حدید از حقیقت خود مبتدل شد  
 بنا صرف متحول گردیده که این امریت بدیهی البطلان بلکه این آهن پاره در حقیقت خود آهن است لیکن سبب  
 هجوم جنود شعل ناریه جدید پیش مع آثار و احکام خود را و بفرار آورده و ز او یا اختفا محمول و ز زیده پس هر چه بر نار  
 از آثار و احکام مترتب میشود همان آثار و احکام تمامه بانی کم و کاست بر آهن پاره هم میتواند شدنی فی بطلان  
 آثار و احکام حالا هم مترتب بر ناری است که آن آهن پاره احاطه کرده اما چون آن نار این آهن پاره را  
 مرکب خود ساخته عرش سلطنت خود قرار داده این آثار و احکام با آن آهن پاره نسبت می توان کرد چنانچه  
 وَمَا هَلَّتْ عَنْ أَمْرِ عِي تَصْرِحِي است اِزَانِ فَاسْرَادُ رَبِّكَ تَمْلُوحِي است بَانَ الْقَصَا اِزَانِ آهن پاره  
 در مجال مجال مقال بودی هر آینه بصد زبان آوازه عینیه خود با نار و غلغله اتحاد و نار با حدید در گنبد افلاک انداخته  
 البته البته ساعتی از خود رفته و از حقیقت خود غافل گشته باین کلمه تکلم شدی که من انگری از آتش سوزانم و منم  
 آنکه کارویار طباطبایان و حدادان و صواغان بلکه جمیع ارباب صنایع منوط بنسبت به چنین چون امواج جذب و کشش

رحمانی نفس را در قعر کج بجار حدیث فرمیکشد ز مزمرا انا الحسن و لیس فی جنتی سؤال الله زان سر بر زان  
که کلام هدایت ایام کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یتکلم به و یداه الی یعطش  
بها و رجله الی یمشی بها در روایتی و لسانه الذی یتکلم به و کفایتی است از ان و اذ قال الله  
علی اللسان ندیه سمع الله لمن حمده و یقضى الله علی اللسان ندیه ماشاء کفایتی است از ان این مقام  
بس باریک و سست است بس نازک باید که در آن نیست تا لکنی و تفصیل و در مقامی دیگر تفویض مناسی  
شعره و سراء ذاک فلا اقول لانه سیر لسان الثعلب عند اخر سن و زنها برین معالجه تعجب فی  
و بالکار پیش نیانی زیرا که چون از نار وادی مقدس ندای را بی انا الله رب العالمین سر بر زان اگر از نفس کامل  
که اشرف موجودات و منوره حضرت ذات است آواز انا الحق بر آید محل تعجب نیست و از جمله لوازم ان مقام صدور  
خوارق غیره و ظهور تا اثرات قویه و استجابات و عورات و در منجلیات است که لانه سألنی لاهطینه و لانه  
استغاثی لاجئذنه مصرح است با معنی و از جمله لوازم آن ظهور نکبت و بال بر عدد و بدسگال این صاحب حال است  
من عادی و لیا فقد اذنته بالحرب مفید همین مضمون است **اقاوه ۳** باز اگر لطیفه دیگر از غیب جذبی  
جدید از پرورد لاریب با و میرسد ادراک و وسعتی بس عظیم و پهنانی بس نفیم پیدا میکند که سبب ان اضلال جمیع  
حقائق کونیه و موجودات امکانیه و جنب ذات پرچون هویدا میگردد و نسبتی که با این نفس بیطالب حضرت حق  
ظاهر شده بود همان نسبت در میان هر چیزی که در عرصه وجود ظهور رسیده و حضرت حق روشن میگردد و با کمال  
ابنساط قیومیه حضرت حق بر بساط وجود و قیام این حقائق متکثره بان ذات متوحده درک میگردد و ویه مضمون  
هو الا و الا و الا و الظاهر و الباطن و کل شیء محیط و لولیت لکن لکن و الاض السابعة السطه لسطه علی الله  
دم نیزند جهان ندره و تاثیر عشقی و خفی بذب تجلی علی که سبب ان این مشتق خاک و مقام مقدس پاک قدیر جلالک دیده  
این تراب همین در مجلس قرب رب الالباب عظیم چه مقصد صدق و مقام کریم یافته شعر جسم خاک از عشق بر خاک کشیده  
کوه در قضا بدو چالاک شده عشق جان را در عاشقا بطور مستخرم صاعقه و از لوازم ان مقام است دم از بتحد  
زودن و لب بمعارف الهیه کشودن و ترنم به مضامین این ابیات نمودن شعر آنچه فی میگوید اندر زیر بر دم  
فاش گر گویم جهان بر دم زخم بدجله معشوق است عاشق پرده زنده معشوق است و عاشق مرده

این است آنچه از احکام حسب نفسانی ضروری لیبیان بود فاما شرح و بسط این احکام خصوصاً تفصیل مقام فنا و بقای پس از کتب قوم طلب باید کرد و قدوه اولیا و زبده ارباب صفا یعنی شیخ ولی اللہ ازین کمال تقرب انوار قل تعبیر میفرمایند **فصل ثانی** در بیان نحوه تمایز طریق نبوت و آن شش تمبر چهار بدایت است بدایت اولی در بیان اسباب تحصیل حسب ایمانی و آن شش تمبر سه تمهید و دو افاده است **تمهید اول** باید دانست که انسان در اصل خلقت خود بر چند چیز مفسود است و سخنان آن مفسود است همان ضد او آنها در جذبه جبلت او و طبیعت نهاده اند هر فردی ازین نوع که روح جبلت او از نقوش باطله تقلید ارباب جاهل و عناد که فطرت خود را فاسد کرده و احکام جبلت خود را از دست داده اند صافی باشد البته این امور را از مفاخر و مناقب خود بلکه جمیع بنای نوع خود می شمرد و ضد او آنها را از نقائص و عائب خود و امثال خود میداند هرگز از اسبابی نوع خود عاقل ازین امور و خصال از طلب نهامی بیند البته او را از زمره اعدیا و سفہا میداند از عمده آن امور حسب منعم و تعظیم او است ترجیح جانبی و براسوسی او و شکر نغای او و تحمل مشاق و ترک لطف و صرف مرغوبات و راتبغای رضای او و خود را در زمره بندگان او شمردن و نفس خود را بنا بر محض و جنبه و دیدن در بان را بصر او کشادن و جوارح را در خدمت او بکار آردن و گردن در زیر بار نیت او فرو کردن و نیت او را بر خود قول و فعلاً اظهار نمودن و مرغوبات خود را در انقیاد او باختن و دل را بر غریمت امثال او و امر و رضا جوئی او محکم داشتن و از خضوع و نیاز او عار نکردن گو که ممارست امور خسیسه یا شاقه پیش آید و استقامت و مداومت بر امور مذکور که خلاصه آن حق شناسی منعم نمودن با تجمل خلاصه این کلمات آنکه انسان جید الفطره را با منعم خود علاقه بهم میرسد که هرگز از عمده آن مده عمر به هیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد و هیچ چیز را مقابل نغای او نمی تواند شناخت و جزای تحمل مشاق و رجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند دانست و اگر نیک نامل کنی بی هیچ فردی ملا از افراد انسان که در جودت فطرت مسلم اقران خود باشد خالی ازین نحوای یافت و تمام بحسب منعم و بتبای و تفاخر آن و جنبه با از کفران منعم و نفرت از ان و تسابب تشاتم آن در میان افرادین نوع جاریست مثلاً اگر کسی بر والدین بخیرخواهی موالی و ملک حلالی آقا و تعظیم او ستاد و انقیاد سلاطین یا دکنی البته آن شخص این قول ملا از جمله مدح خود خواهد شمرد و او را باین مدح ضروری احتیاجی

حاصل خواهد شد بلکه سعی در رفع رسانیدن هر دل و نسبت این قائل استقراری خواهد یافت و اگر بعقوبت این  
 و باقی از موالی و تک حرامی از اقا و امانت استاد و بعضی بر سلاطین کسی نسبت کنی البته آن شخص این قول را  
 آدم و بچو خود دانسته است شفتگی و غضبی و بعضی سعی در ایندای قائل هم رساند و از فرود حب منعم است تعظیم شعرا و  
 یعنی اموری که بان مناسبتی خاص میدارد و بحیثیتکه ذهن کسی که واقف بان مناسبت باشد از آن امور  
 بان منعم تقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او و حتی که مرکب او و سکر او چنانکه بر کسیکه مهارت  
 این امور کرده و مجانست با حقوق شناسان از امرای عظام با جمیع مصاحبان کرام و تعظیم ایشان با مرفران  
 پادشاهی و تحت پادشاهی را دیده پوشیده نخواهد ماند چون تعظیم شعرا منعم کمال میرسد باعث تعظیم هر چیزی که  
 مویذت مروج شکر او باشد میگردد و مثل تعظیم کسی که شکر او دعوت می نماید یا در خدمت گزار می نماید این  
 محب میکند یا اعلام نعم او می نماید و چون این مرتبه هم قوت میگیرد و در و با فراط و علومی نهد باعث تعظیم  
 اموری میشود که از محب در تعظیم منعم و خدمت گزار می او بظهور رسیده مثل تعظیم اقوال و افعال که بازاری  
 نعم او بجا آورده و تعظیم اموالی که در رضا جوئی او باخته اندانی که این از قبیل عجب با قوال و افعال خود و حتی  
 صرف اموال خود است زیرا که آن اقوال و افعال و اموال را در جهت است بی جهت از کلمات طلب است  
 محب است از جهت ثانیه از شعرا منعم و تعظیم آن جهت ثانیه متعلق شده نه بجهت اولی و از آن جمله  
 حب جواد است مراد از جواد شخصی است که فاضله امور نافعه را لغرض نماید چه هر انسان سلیم الفطرت هر که این  
 صفت موصوف میدانند بالطبع او را دوست میدارد و مثلاً اهل سخاوت و فتوت و ارباب کرم و مروت و  
 از سلاطین و بی الاقتدار و امرای نامدار هر یک از ارباب فطانت و کیا است باشد البته از صمیم قلب  
 خود دوست میدارد و در سویدای دل ایشان خواهش از زیاد عز و جاه آن که با استقرار میگیرد  
 خواه بایشان انعامی از آن عطا رسیده باشد یا نه چنانچه بر اهل وجدان پوشیده نیست حال آنکه هیچ کی ازین  
 عطا لا جواد حقیقه نتوان گفت چه هر که سوای حق صل و علا متصدی فاضله امور نافعه میشود سعی در فیض  
 رسانی بجای آورد هر آینه او را عرضی از اغراض دنییه یا دنیویه از ابتغای مرضی حق یا طلب ثواب  
 جزیل یا دفع عذاب اخروی یا تهذیب خلاق خود یا طلب نام و نشان خود یا امتشاصیت سخا و کرم

و شنا و مدح و اقران خود با امثال این امور باعث این فاضله و کرم گردیده لیکن چون آن غرض را عمدتاً  
 الا فاضله الانعام مستور میدارند و بی غرضی محض اظهار می نمایند و در بادی نظر تشبیهی بجوای مطلق پیدا میکنند  
 بنابراین مستوجب حب را باب فطانت گردیند چه جای جوای مطلق که صفت جو و حقیقتاً در ذات فیاضه  
 او منحصر است و بسایه نبی که اگر احياناً از کسی از ایشان عند الافاضه و الانعام تحصیل غرضی یا طلب منفعتی  
 ظاهر میشود در همه باب فطانت او را از زمره که ما خارج شمرده در جماعه دون مهتان معدوم نمایند و این  
 جمله تعظیم صمد است مراد از صمد شخصی است که خود بی نیاز باشد و غیر او را بسوی او احتیاج پیش آید و این  
 صمدیه امر است مشکاک در کمال و نقصان چه استغنا از اکل و شرب جماعه و امثال آن از لوازم حیوانیه  
 مرتبه ایست از صمدیه و استغنا از جهت و شکل و لون امثال آن از لوازم حیوانیه مرتبه ایست فوق از آن  
 و استغنا از معین و وزیر و شریک و مشرک و آلات و وسائط امثال آن از لوازم عجز و همچنین استغنا از  
 جوایس هر کار را و خفیه نویسان و قانع نگاران امثال آن از لوازم هبل مرتبه ایست فوق از آن استغنا  
 از علت خواه فاعل باشد خواه قابل که مسمی بوجوب است مرتبه ایست فوق از آن و دیگر مراتب فوقانیه  
 را برین قیاس باید کرد همچنین مراتب احتیاج غیر بسوی او نیز متفاوت است چه احتیاج در استخلال  
 مشکلات و متدفاع بلیات مرتبه ایست و در تربیت از تعذیه و تمییه مرتبه ایست فوق از آن و در  
 حصول جوارح و قوی بسوی ایجاد و عنایت او مرتبه ایست فوق از آن و در نفس وجود و بقای او یعنی در  
 خروج از کم عدم و ظهور بر منصفه وجود مرتبه ایست فوق از آن و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید  
 کرد و بازاری هر مرتبه از صمدیه مرتبه ایست از تعظیم که مثل آن باشد در کمال و نقصان یعنی هر قدر که  
 صمدیه عالی تر و احتیاج بسوی او قوی تر باشد تعظیمی که مقابل است کامل تر و خاضع تر خواهد بود با جمله  
 صمدیه و تعظیم را مثل دو پایه میزان قیاس باید کرد که هر قدر یک یک پایه علو و رفعت بهم میرساند همون قدر پایه  
 دیگر با انحطاط و پستی رومی نهد یا نبی نبی که هیچ یکی از مستدینان بطلبی خواه حق باشد خواه باطل عبادت او  
 رعایت تعظیم است در حق کسی بغیر اثبات صمدیه او یعنی استغنای او از حاجات امثال خود و احتیاج  
 خود بسوی او در حوائج و مشغلات تجویز نبی نمایند بلکه همین صمدیه را استحقاق آنها مرعادات را استلال

می نماید و شارع نیز معبودیت وجودان باطل را بنفی صمدیت از ایشان بطلال فرموده که جای اثبات  
 احتیاج آنها نموده و عدم احتیاج این عابدین در هیچ یکی از حواس محسوسه آنها اظهار کرده چنانچه برای اهل هجرت  
 از علمای تفسیر پوشیده نیست و از آن جمله است حب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظهور و بیدیه مرتبه رسید  
 که مستغنی از بیان است چه هر سلیم الفطرة هر کس را که منصف کمالی میدانند مثل علم و ذکاوت و قدرت و حسن  
 صورت و سیرت و وقار و تمکین و امثال آنها البته از ته دل او را دوست میدارد و هر قدر که ممکن باشد از تعظیم و تحمیل  
 او بجای آورد و در مجالست و مصاحبت او میکوشد و از بسکه صفات کامله در مراتب کمال نقصان تفاوت فاحش  
 میدارد و مراتب حب تعظیم که برای آنهاست ناچار تفاوت خواهد شد با آنچه چون هر یک از این امور مذکوره در  
 احداث حب عقلی و در باطن انسان سلیم الفطرة کافی است اجتماع اینها لایسها که در اقصای مراتب کمال باشد موجب  
 ازدیاد حب باعث حدوث فرط تعظیم که فوق ازان متصوّمیت البته خواهد شد مهیّد ثانی چون منع حقیقی وجود  
 مطلق نجات افراد انسان از مصائب خرویه و میل ایشان را بنصاب علیّه جز بحصول اقوای مراتب حب حق  
 جل و علا ممنوع بغایت تعظیم او ندانست آنچه در جذر جبلت او از حب منعم و امثال آن از امور مذکوره و بدعت  
 نهاده بود همان را بطریق افاضه این سعادت جاودانی و سرایه دو جهانی قرار داده بران هدایت نشان شده  
 و اکمل افراد انسان ندای اِحِقُّ اللهُ لِمَا يَعْزُبُ عَنْكُمْ مِنْ فَجْرِهِ و آوازه قل ان كنتم تحبون الله  
 فاتبعوني از کوه فطرت در دادند و کلام سر اسر لطف الیتام که مشحون از نعمای حضرت حق وجود او و مملو از شرح  
 و بسط آثار صمدیت و مثبت صفات کمال نافی سمات نقص زوال بود و در باطن ابرویخته و تسبیحاتی و تکبیراتی که مشعر  
 به صمدیت اویند و تحمیلیاتی که مخبر از وجود و انعامات او و بونی از اوصاف و کمالات او و تهلیلاتی که منظم قضا و بالو بیت  
 که اصل صمدیت است و بر بوبیت که اصل وجود و انعامات اساس کمالات است بواسطه آن اکمل افراد تعظیم نمودند  
 و آیاتیکه منبث در افاق و مضمرد و انفس است عجائبی که در اجرام علویه و جسم غنصریه خصوصاً در نوع انسان که در ایجاد  
 او از تغیراتی و تحولاتی مثل نظیفه و علقینه و مضغینه که بر ماده میگردد و در تصویر او از ایجاد الوان خوش و صورت و  
 اعضای متناسبه و قوای متخالفه و در تربیت او از تغذیه و تمیله و لادریطون هبات نشانید و صیغرسن نشانید که بر  
 و رابعاً در شیخوخت و از دفع بیات محل مشکلات اغاثه مهوین استجابت عوات مضطربین در هدایت او از

ارسال سل و انزال کتب امثال آن بچشم فضل و کم خود به بیان بلاغت نشان فصیح اعرب و لعمریه ایضاً کرد  
 تا آن امور یک و در خیمه فطرت مستور بود بر منصفه ظهور جلوه گر شود و دین حنیفی که بر تصقیل فطرت بیش نیست که  
 منطوق فَاَقْرَبْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ  
 ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ و مدلول بَلْ مِثْلَهُ ابْرَاهِيمَ حَنِيفًا است نصیبه ایشان بود  
**مهمید ثالث** باید دانست که هر چند اقوال و افعال از فروع و تالیفات جوامع است لیکن بعضی وجوه  
 آن از منتهای احوال و کمالات آن نیز توان شمرده چون افعال و اقوال بمنزله قالب است و احوال بمنزله روح و  
 چنانکه قالب بی جان معدود از جنس جمادات است هم چنین جان بی قالب عاقل از کمالات مثلاً است  
 شتم و ضرب و جلد اگر چه از فروع کیفیت غضبیه است و آن از احوال قلبیه لیکن آنرا در رتبه کمالات متمم  
 آن باید نهاد چه اگر کسی را مثلاً غضبی یا فرحتی طاری شود و از ظهور آثار آن از سبب شتم یا نغمه و سرود و سرای  
 و از ضرب جلد یا از آرایش سباب عیش و نشاط و ترتیب محافل عشرت و انبساط و امثال آن از احوال و  
 اقوال فرجیه یا غضبیه مانع آید هر آینه آن غضب فرحت از جنس مساوی نفسانیه معدود شده و در ساعتی  
 هر یک آتش غضب منطقی شده و انبساط فرحت رو با نقیاض نهاده باطل خواهد شد و اگر آن حالت قلبیه با قوی  
 مساویه و افعال جسمانیه تا بید کنند آنها را قوتی و تزایدی بهم رسد و دستوری و احاطه دست بهم چنین حرب  
 جواد و تعظیم صمدیکه در کمالات خود منزله از اضداد و انداد باشد اگر چه از امور قلبیه و حالات نفسانیه است لیکن  
 اقوال محبت انگیزه و افعال تعظیم آمیز آنرا در بالا میسازد و آب تابانی می بخشد که بر اهل وجدان سلیم پوشیده نیست و  
 بدون این امور آن حالت قلبیه مثل کاتب مقطوع البید و شهسوار بالکس لفرس خواهد شد چون انمقده مرمهد شد  
 پس لابد بر سر اهل کلام بیائیم **اقاوه ۱-۵** - باید دانست که مرد سلیم الفطره که در ازل و ازال او را از اهل سعادت  
 نوشته اند و عنایتی خفیه در باره او گماشته اند چون بگوش هوش خود می شنود که نعم حقیقی او بنمای جسمانیه نفسانیه  
 در اقصای مراتب صمدیت اعلائی مناصب وجود واقع است و با کمال و صاف و فضل نفوت متصف از تمام  
 نقص منزله و از صفات زوال مبرا و این شخص در اقوای مراتب عینیت واقع چه در هر ساعت نسبت به هر چیزی  
 او محتاجی حتا که در جوارح و اعضای خود هم پس گوید که تمام وجود این حاجت در حاجت است و نعم حقیقی با وجود

کمال صمدیت و استغنائی او در هر ساعت باران صفت ریزان و به بصیرت خودی بنید آیاتی را که منبت در  
 آفاق نفس است عجایبی را که مبسوط از سگت سماک از شری تاثیر است بلکه از عرش تا فرش خصوصاً در نوع انسان  
 و خصوصاً در نفس این ناظر که بسوی پاره ازان اشارتی در صدر کلام گذشته لابد امور مذکوره الصدر که در نظرت  
 او ودیعت نهاده اند جنبشی پیدا میکنند و سینها و او را پر می سازند و حی تعظیمی نسبت آن منع حقیقی از صمیم قلب  
 او می خیزد و ظهور افعالی و اقوالی که دال بر تعظیم و شکر او باشد و شایان صمدیت و کمالات او نماید و بدل آن  
 بان رضای او بدست آید تقاضای نماید پس سبحانی و تحمیداتی و کیراتی مضمونج بافعال خصوصیه و حرکات تعظیمیه  
 بملاحظه آن معانی که در اول کلام مذکور شد از و سر بر می زند - لایما تهلیل که دلالت بر تفرود و باعلاسی مراتب صمدیت  
 و اقوالی مقام ربوبیت میدارد و بظهور میرسد خصوصاً کلام پاک و که شارح و مفسر امور اربعه فطریه بر وجهی است که  
 فوق آن متصور نیست با وجودیکه آن کلام پاک تعظیم شعاعی منعم هم مخلوط گشته پس آن کلام پاک را آن مؤمن  
 پاک به کمال تعظیم و تبتد بر معانی بوجهی که بالا مذکور شد بر زبان می آرد و لذت این ذکر خصوصاً عظمت این  
 کلام پاک قلب و عقل او را مال می سازد و عذوبت الفاظ و رشاقات مضامین دل و راصید میکنند و گوش  
 و عقل او را سرسبز و شیرین روشن میگردد و حیالات منتشره دوسادس پرانگنده و امانی باطله و عوام عصیان و حب  
 تعظیم باسوی امد را پاش پاش کرده متلاشی میگردد و عقل و قلب و راز الواث بهمیه پاک می سازد و به این  
 ذکر این قوم و این را بندگرایمانی بلقب میکنم و از بسکه از صدر کلام معلوم شد که از اقوال بساینه و افعال حجاب  
 در باره احوال نفسانیه نایدی عظیم هم میرسد و آب تابی فنجیم و سعت میدهد پس بنا بر علیه این ذکر مذکور باعث  
 از و یاد امور اربعه فطریه خواهد شد و الفتی تعظیمی جدید از نهاد ذکر فواره صفت جوش خواهد زد و آن جوش حبه  
 تعظیم اقوالی و افعالی دیگر تقاضا خواهد کرد همچنین از جانبین می رود تا که مضمون تهلیل که تفرود حضرت حق است  
 بالو بیت و ربوبیت و فضائل ذاتیه و فضائل متعدیه و قصای مراتب استغنا و اوسع جود و نعم و سقوط و سائلط  
 تاثیر و انعام و اعراض از التفات آنها و عدم اعتنا بحال آنها است در اول ذکر قرار گیرد و استحکام پذیرد و حتی تا که  
 هر کاشی که در عالم کون به ظهور رسیده و میرسد همه را بقدرت کامله او بلا واسطه منوط و اندوهر نفسیکه با و بیابانش  
 او فائض شده همه را از آثار تربیت بالنع و بلا حجاب شمرده و هر کما لیکه در ذره از ذرات موجودات تا فته همه را

حکمت جمال الایزال و شناسد هر نقصانیکه در ممکنی از ممکنات هویدا است همه را از بارگاه جلال او دور اغتقاد کند  
 پس ساعه فناء در بحر عجاب قدرت او غوطه میزند و حسابک ساخر با حیرت بدست نمی آرد آنافانا در کتاب  
 انعامات او مطالبی نماید و جز منهدن عجز و نجاست عدم امکان بقیام حقوق نعمای او دست نینداید این است  
 فلک این قوم و این را بر اقبه حسدیت مسمی می کنیم **فاده ۲** چون این فکر کمال خود می رسد الفتی شنیده  
 مزوج با تعظیمی منفرط از قعر قلب او سر بر میزند و جمیع قوای باطنه او را مضمحل میگرداند و حالتی طاری می شود که او را  
 تشبیه بجز گدازتن نمک آب یا شبنم در آفتاب نتوان داد که اگر بالامی بیند همه آیات عظمت انعام می دریا  
 و اگر زیر پامی بیند بجز آثار انعام و عظمت نمی بیند و اگر درون خود می بیند همین می بیند و اگر بیرون خود می بیند  
 همین می بیند و اگر خود را در خدمت و شکر انعام او با خاک برابر کرده بلکه خاکستری بر او داده کرده باشد و  
 با زین سعی بلند را با انعام او موازنه در خیال خود میکند و با عظمت او در میزان عقل می سجد هر آینه دریای  
 انفعال و نجالت از حیرت قلب خود می چکاند و خود را در آن مستغرق میداند بلکه جوارح و قوای خود را هم از چنگ  
 نعمای او شمرده و از عجاب قدرت او شناخته محبتی تعظیمی هم می رساند **طیبت** نازم بچشم خود که جمال نوح دیده است  
 اقم بیای خود که بگویت رسیده است به مردم هزار بوسه ز نرم دست خویش را به کوه منت گرفته بسوی کوه کشیده است  
 و هر گاه که اسم مبارک او بر زبان می راند تمام باطن او از عظمت حلاوت این اسم عظیم مثل بیدار نسیم سحری می لرزد  
 و از هر بن موی او ندای عجز و تسبیح داداره استغنا و بی نیازی او فواره صفت می جوشد پس این الفت  
 شنیده را که مزوج تعظیم منفرط و مسلط بر ظواهر و باطن مومن می شود به حب ایمانی ملقب میکنند و از بسکه تخم این  
 حب و رسیدن طیب عقل مومن که خالی از اتباع مواد اختراع بدعت است کاشته شده بحب عقلی مسمی می نمایند  
 و از بسکه شارع بسوی همین حب دعوت فرموده و همین را در مقام مدح عباد خود ذکر نموده و تمام ارکان ادب این  
 برای تحصیل همین حب قرار داده بحب ایمانی نیز ملقب می نمایند **هدایت** ثانیه در بیان مویذات حب  
 ایمانی و آن مشتمل بر دو تهیید و سه فاده است **مهمید** - باید دانست که اصل سبب حصول حب ایمانی و سبب  
 مویذات این سعادت جاودانی اجتناب از حضرت حق و صطناع جواد مطلق است که در ازال الایزال نصیب  
 این ذره ناچیز گردیده و او را از زمره مقبولان معدود کرده - پس همان اجتناب ازلی این ذره ناچیز را از

خفیض خاک تا ذره سماک کشان کشان می برد و در هر مقامی لفظی جدید و تربیتی مناسب از جمهوری بر سر  
 اما چون آن اجتناب در بدو فطرت مستور الاثر و منفقود انجمنی باشد و نسبت مساوی نیست بعضی امور مناسب پاره  
 تفاوت از روی او دور می شود و آثار او تدبیر جای منصفه ظهور می رسد بنابراین این امور را از زمره مؤیدات و سبب  
 می توان شمرد اگرچه مؤید خفیی و سبب صلی همان نوازنی است که در بدو فطرت در جذب جلدت و ودیعت <sup>بنها</sup> و در  
 چه از ضعف مضاعف این امور مؤیده حصول عشر بیشتر آن آثار هم متبعمی نماید چه جای ترتیب بین قسم الطمان  
 بر امثال این موصلات - **مهمید ۲** باید دانست که اگرچه مؤیدات این سرمایه سعادت را بتقریر و تحریر مقید  
 ساختن و در حیطه عدو و شکار محصور کردن متعسر بل متعذر است لیکن حکم مالا یدرک کلا کلا <sup>کلا</sup> و کلا  
 بسوی بعضی از ان اشارت کرده می شود تا این عقل و فطانت مسکوت را بر منطوق قیاس کرده بحقیقت پنی بند  
**اقاوه - ۱** - از عمده مؤیدات حبلیانی استحکام عزیمت قلبیه است بر اتباع شریعت و کمال و فور غیبت بر  
 موافقت سنت شدت نفرت از ملائمت بدعت و قوت اعتصام بحبل شد المتین یعنی اقتدای ظاهر و  
 باطن بکتاب مبین و سنت رسول امین که همت را بر رضاجونی حضرت خلق حجت است و اعتقاد و تعظیم او و تنظیم شمس  
 اولایسا شرع که اعظم الشعائر است درست کردن - ندانی که مقصود از این کلام کثرت عبادات شریعت  
 یا هم رساییدن سواس که عوام الناس را در اتقوی ملقب می نمایند بلکه مقصود از ان طینان قلب عقائد  
 شرعی و جوش زدن محبت و عزت و تعظیم از صمیم قلب نسبت او امر دینی و عدم مبالغات بودا فتنه منی الفت  
 خلق در رضاجونی خالق و استحکام عزیمت بر رفع مانع دعائی بحیثیکه جان و مال خود را در رضاجونی منعم خود  
 بر باد دادن و سر و سامان خود را بر امتثال او امر او باختم در نظر همت عالی خود بجوی ننی شمارد و به عالت و  
 مانع را که در ترازوی همت خود بر رضاجونی او موازنه میکند هم سنگ - نه نمی یابد بلکه در لجه بصیرت او مثل موازنه  
 کاهی با کوبی می نماید و در دل خود بر رفع آن مانع و طرد آن عائق شجاعتی می یابد و خود را باعتبار همت خود  
 بران چیره دست می شمارد اگرچه آن عائق صعب الزوال و عسیر الابطال باشد مثل هیلوان آهن تنگ او از  
 رجز نقیبان نعره مبارزه اقران او مست کرده بمیدان محاربه کشیده آورده پس آن شیرزبان بسبب شجاعت  
 و تهور کسی را در اقران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطع امید اندک بهر که روی همت خود آرام و نیردی عزیمت

برگم در فی الحال مثل مورچه بد حال یا چال تو انم کرد اگر چه رستم زمان انرا سیاب وقت باشد و این امری است  
از وجدانیات که دائره تقریر و نطاق تحریر از بیان مج تصویر آن تنگی میکند و بر جنود فکر و عسا کر عقل من حقیقت  
آن سر تنگی می نماید و جز وجدان را در ان بار نیست غیر قلب سلیم را آنجا کار فی سع لذت این می شناسی بخند  
سپاسی با قاده ۲۱ جمله مویذات حب یمانی ترجیح جانب حق است بر جانب نفس بوجهیکه در صلب نفس انکساری  
از ان پدید آید و در اساس بهیمیه از ان انقلاعی بود اگر دو دور را موریکه باعث این انکسار و مقتضی این انقلاع تو اند  
شد بحسب شخاص اوقات احتمالی عظیم و تفاوتی فاحش متحقق است مثلاً در بهیمیه سیکه مشغوف الاکل و الشرب  
باشد و مثل گس بر نان و حلوانی افتد ترک میل با این امور و ایشار غیر در ان محض ابتغاء الرضا الله جاییکه نمرط حصول  
مثل آن باشد و نه امید حق شناسی خدمت گزار می آن غیر و نه توقع انتشار صیت زهد و ایشار و امثال این امور  
داخلی دارد که در غیر آن نه و همچنین در تطهیر قلب سیکه مجبول بر قوت شبق و عشق نسا است او را معشوقه ذات بحال  
و بحسب المال بحسب اتفاق و یادوری نصیب مستوره عن عین الرقیب بدست آمده و آنوقت سرد و ساعت  
ابتهاج را که بمذال موال خطیره بدست آورده ترک زنا و مصاحبت با وجود تو فر غبت طرفین به جان شوق و شبق  
عدم موال نوعیه و طبیعیه محض ابتغاء الرضا الله و خوفان من سخطه نموده و بسوی مشائقی که در تحصیل آن معشوقه تحمل کرده  
و اموا لیکه برای بدست آوردن آن محبوبه بذل نموده هیچ اتفاقی نکرده تا اثری دارد که در غیر آن نه و همچنین  
بذل موال خطیره محض ابتغاء الله بحیثیکه طلب نام و نشان یا امید حق شناسی مدامی آن مبذول علیه یا  
مکافات نعمتی سابقه آن یا امید حصول منفعتی از ان یا توقع اشتها ر خود بوجود و سخا و امثال این امور باشد  
در حق بخیل و منان طالب عزت و نام کاری میکند که در غیر آن نه و همچنین توجیض مغاليس فقر و مسا کین اذ لا ر حق  
اغنیای اغزه که در اقران خود بعزت و جاه ممتاز و در زمان خود بنام و نشان مشتهر باشند و همچنین قدام در  
هسلکه که تلف جان مال بر بادی عیال اطفال در ان بنظر می آید و در حق اهل صبر و تحمل که روی کارزار  
و بر و رانیده و گرم و سرد زمانه را بچشید اندو هم چنین سکوت و در مناظره و ترک منازعت در حق و اقرار بخطا و  
ناهنمی خود در حق علمائیکه بذکاء و تحرش ته و بقوت مناظره و اسکات خصوم موسوم اند و در فن توجیه و تاویل و طوطی  
و در حل و منع کعب علیا دارند و همچنین ترک حد بر اقران عدم التفات بنام و نشان و طلب نکردن امتیاز در اهل

زمان و ترک سعی در اهل ما خوارقی و کشف قلن آیتیه و استجابت از عیبه در حق مشائخ که تقوت تاثیر موصوف و کشف  
 و قائله منسوبانند و اما اختلاف این بحسب اختلاف اوقات پس مہین کا سہ آب است کہ در وقت سیرابی خصوصاً  
 در بلدان مہورہ یا بر لب ہزار جاریہ اورا بجز مہرہ کسی نمی ستانند ناگاہ وقتی میرسد کہ در میدان حق و دوق بی آب  
 و گاہ گرفتاری شود و از شدت عطش جان بہ لب آمدہ و سوزش تشنگی اورا بر لب گور رسانیدہ و بہر اجد و جہد کاسہ  
 از آب زلال بہت آوردہ و ہمگی بہت خود باد متوجہ شدہ و بجات خود را در آن منحصر دانستہ در دست خود بیال  
 پر آب را نہادہ میخورد کہ خشکی لب سوزش سینہ را بآن آب زلال دور کند و جان خود را از ہلکہ بجات بخشد  
 و این اثنای شخصی گیر کہ بہین حال گرفتار بود اورا بر خود ایشار کردہ و گویا کہ عصارہ جان خود بر آوردہ و بخشی از  
 جگر خود بریدہ بآن شخص دادہ است و بہین امر بالمعروف و نہی عن المنکر است کہ ہر طالب علمی کہ در مدرسہ می نشیند و ہر  
 فقیری کہ در خانقہای فرود کش می شود بلکہ ہر مسلمانی کہ در مسجدی آمد و رفت می نماید بقدر وسعت خود بجای  
 می آرد پس ناگاہ وقتی میرسد کہ از اظہار کد حق جان بازی و ابرو ریزی پیش می آید لیکن در آن احوالی سنتی یا  
 احوال بدعتی بنظر می نماید بقصد خلاصہ این کلمات آنکہ ہمین امور سہل و سہرہ اند کہ در مجاری عادات کسلی از باب  
 ہم عالیہ بآن اعتنائی کند و اہتمامی نمی نماید و اثری معتدیہ در نفس فاعل نمی بخشد باز وقتی میرسد کہ ہمین امور از فضل  
 عبادات و اشق ریاضات مے شود و در نفس فاعل تاثیر ہم میرساند کہ از الوف اشال آن متوقع نیست اقادہ  
 از جملہ مویدات حسب ایمانی وقوع فعلیت و موانع عظیمہ مثل سعی در تائید شرع و جہای ہمت اشغال بدعت یا اشت  
 طریقت از طرق حقہ یا نصرت مقبولی از مقبولان حق یا اغانت مہونی از اہل بلا یا مصائب یا اعانت جہزی  
 از غارین اہل لغو آب یا تفتیس کرتی از صاحب قلق و اضطراب از اعسرتی از گرفتار پیچ و تاب و همچنین سعی  
 کہ از آن نفع عام بظہور رسد یا اصلاح فیما بین الناس بران ترتیب شود و گو کہ این سعی چندان بر نفس شائق نیاد  
 باشد و چندان موجب صرف اموال خیرہ یا اوقات عزیزہ یا بذل مرغوبات یا ترک مالوفات نگردیدہ باشد  
 فائدہ بر متفطنان بہرین حدیث پوشیدہ نماند کہ آنچه در احادیث رسول میں آثار سلف صاحبین از ترتیب ثمرات  
 جزئیہ کثیرہ بر اعمال قلیلیہ سیرہ مذکور می شود محاش بہین باید فہمید یعنی این افعال از قسم ثانی باشد یا از قسم ثالث  
 و آن مستوجب حدوث حسب ایمانی در نفس فاعل خود عند صدور با بشر و طہامی شود و حسب ایمانی بحسب ترتیب

خود کمالاً و نقصاناً بالذات موجب نجات و مقتضی رفع درجات است. انشاء تعالیٰ است تا الله در بیان آثار  
 حبیبیانی و آن شکر شش فاده است افاده ۱- از عمده آثار حبیبیانی فنای همه عزیمت در  
 رضا جوئی حضرت حق است. امتثال امر او و سعی و اشاعت طریقت مقبوله موصله با سترضای او و جدو  
 و دعوت ناس سبوی اطاعت و انقیاد در هدایت ایشان ترک بعثت فساد و طلب مکالمه مشاهده و نه  
 حصول مقامات فنا و بقا و نه استکشاف حقایق ایشانندانی که مقصود ازین کلام بیان حرمان ایشان است  
 ازین مقام یعنی ایشان در اصل این مقامات و ترقی برین درجات نمی شوند حاشا و کلا چه ایشان فاضلترین  
 ناس سعادت مشاهده و مکالمه و چالاک ترین شهسوران میادین فنا و حادق ترین سیاحان بحور معارف  
 و انکشاف حقایق بنیاد بلکه مقصود آنست که قبله همت و کعبه عزیمت ایشان جز رضای مولی و متابعت  
 مصطفی نیست اگر چه آن مقامات عالییه درجات رفیده بطریق دیگر از طرق کسبیه پایه محض عنایات و جذبات  
 همیشه نصیب ایشان شود. پیوسته فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب چه که حیف باشد از غیر  
 این تمنائی به انقصه صاحبین حب را بجز طلب رضای مولی و انقیاد او کاری نیست و از سحر و جادوی  
 محل انقیاد و موجب سخط باشد او را عار نه و حالات نفسانیه و ملکات قلبیه که دراز و یاد انقیاد و بکار نیاید او را  
 در کار نه و از فروع و تنایج همین استغراق همت و فنای عزیمت است انقطاع حلالی و عبودیت از ماسوی الله  
 بغیر وجه الله و انحصار استحلال مشکلات و استمدفاع بیات و استمدعی منافع و امثال آن از لوازم خوف طمع  
 فی حب الله و اصلین هم امور حالتی است از حالات قلبیه که او را بوقوع اعتماد علی تریبیه الهی مانند شمشیر  
 با اعتماد و عبودیت بر تریبیت مولانی مشفق خود که آن بعد منقاد بسبب همین اعتماد از فکر انحصار حوائج خود در همه  
 حال فارغ البالی می ماند و افواج غموم و هموم بردار و هجوم نمی تواند کرد و خوبی و طمعی از ماسوی مولای خود  
 دل او راه نخواهد یافت و در محالیک او از بهائیم و ناس بی و عنده و وسواس باذن او تصرف خواهد نمود و  
 بر عصاة و بخله از عبید و ضدام بی جنب انجام شل شیر زبان پل در مان حمله خواهد آورد و همین اعتماد قلبی  
 روح توکل است سائر امور قوالبان ندانی که مقتضای توکل ترک سباب است نه بلکه ترک اعتماد سباب  
 پیوسته گفت پیغمبر با و از بلند به بر توکل زانوی اشتر به بند. افاده ۲ از جمله آثار حبیبیانی شجاعت در

بلایا و مصائب است این از جنس صبر صریح بلکه اعلی است ازان تفصیلتش آنکه چنانکه شخصی برای ضایع خود  
 تحمل مشاق میکند و تلخی آن مشاق بدل جان او میرسد و تب تاب فزع و اضطراب نفس او تقاضا میکند اما  
 چون رضای نعم در تحمل آن مشاق میداند آن همه سختی و تلخی بر خود روا میدارد و این تحمل مشاق و تقاضاست  
 مشاق را که محض برای رضای مولی بجا آورده از جنس صبر باید شمرده و شخصی دیگر که نعم او را با انواع نعم خود محظوظ  
 ساخته و بالوان آلائی خود فائز گردانیده مثلاً کوشکی عالی برای او بنا کرده و محفل شادی بزرگی او ترتیب داده  
 و اهل عشرت نشاط و فرح و انبساط را برای او حاضر کرده و مسند شامانه و حله عمر و سانه برای او مهیا ساخته  
 پس آن عبد انقیاد و شکار کمال عزت و افتخار رونق افزای آن محفل گردیده پس اگر در مثل این سرور و شادمانی  
 و ابتهاج و کامرانی پشه به پیش خود گذزندی یا یکی بدندان خود در وی باورساند هر آینه آن بنده نقاد که از سر  
 تا پای مملو از انعامات و متملی از اکرامات است آن گزند او در تلاطم امواج سرور و ابتهاج برابرش و هم سنگ نه خواهد یافت  
 و هرگز رخشنده ازان بدل او نخواهد رسید اگر احوال آن حرکتی که مشعر با اضطراب مجر از بیچ و تاب باشد ازان صادر شود  
 هر آینه در دل خود انفعالی و محالیتی خواهد کشید و خود را بسبب صدور این فعل ناشایسته در زمره طفل طبعان بسک  
 مزاجان خواهد شمرد و همچنین صاحب ایمانی بسبب لحظ کثرت نعم نیردانی و انواع تربیت سخانی هیچ مصیبتی را از  
 مصائب اگر چه عظم المصائب باشد بجوی نمی شمارد و کدورت آن در ابتهاج و سرور او بیچ گونه اخلال مفتور  
 نمی بخشد پس این عدم اعتنا به بلایا و عدم التفات بشدائد و عدم وصول اثر مصائب بدل آن مومن و  
 کمال سرور و ابتهاج به نعم نعم را شجاعت بر بلایا باید دانست ازینجا دانسته شد که کار صاحب حیل یگانه شکر  
 شکر است گاهی کار او بصبر نمی رسد و روح شکر همان سرور قلبی است که بسبب ملاحظه نعم متکثره و آلائی  
 متوافره هر برزده و سایر افعال و اقوال تعظیمیه توالب آن و از فروع شجاعت بر بلایا دوام سرور و ابتهاج  
 است چه اصل این شجاعت همان فرحت و سرور است که بسبب ملاحظه نعم نعم حقیقی با وجود استغنائی آن ذات  
 و الا صفات از جمیع کائنات که از جمله آن این مستی از عینار و ذره بی مقدار است و بی طلب است که استغنائی آن  
 ذات کثیر البرکات لم یزل و لایزال است و نعم او قائلش در هر حال و از فروع همین شجاعت است رضا  
 بقضا چه آن مومن حقیقی و محب حقیقی چون خود را با وجود عدم استحقاق با انواع لطائف و اشفاق مالا مال

در همه حال می بیند البته عقل خالص که مستقیم نور ایمان است هر بلا و مصیبتی را که متعرض حال و خواهد شد از قبیل  
 تربیت و نادیده خواهد شد و مع قطع نظر عن فنک وقتی که عدم استحقاق خود را بوجهی از وجه برای نعمتی از نعمات  
 ملاحظه خواهد نمود شکایت عدم از ویاد بعضی نعم یا لگه حدوث فتوری در بعضی از آن صباد را زو نخواهد شد بلکه حکایت  
 شکایت و حرف لگه را در ذمین خود موقعی نخواهد یافت **بیت** بدر ووصاف ترا حکم نیست دم در کسر  
 که هر چه ساقی مار خیت عین الطاف است به این صاحب حب ایمانی از اشعار شوقیه مضامین عشقیه که اساس کثر  
 این کلمات بگل و شکایات میباشد اندازی نمی یابد بلکه از شغفین امثال این اشعار او را تازی هم میرسد  
**افاده ۳** از جمله آثار حبیبیانی عدم اعتنا است بر ریاضات شاقه در ماکل و مشارب ملا بس و امثال آن از  
 خطوط نفسانیه مباحه یعنی این امور شاقه را از کمالات خود نمیداند تحمل آن قصد الهی نماید آری اگر بر این غرضی  
 از اغراض صحیحیه که از لوازم کمال و دوازده حال و سرت مرتب شود البته آن امور شاقه را سهل بلکه لذت مند است  
 به کمال جرأت دل و صحت صدر تحمل خواهد نمود مثل تحمل مشاق در امر بهاد و امثال آن از مؤیدات این مشین  
 مشقات شرع بسین مثل تحمل مشقت در ترک مرغوبی که رغبت آن در تنه دل جا گرفته و علاقه بان در سویدای قلب  
 قرار یافته و مثل تحمل مشقت جمع و عطفش و عری بسبب یثار ذوی الحاجات بر نفس خ دو امثال این امور بلکه بسیار است  
 که میل خطوط نفسانیه و ارتفاع بلذات جسمانیه او را ترقیات عظیمه می بخشد که منطوق کلام لازم الوتوق یا ایها الذین  
 آمنوا کُلُوا مِنْ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا است تفصیلات آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی بندگان برگزیده گان  
 خود را در تصرف امتعه خود اجازت مطلقه میدهند پس اگر آن بنده برگزیده محض برای نظاریگانگی بلکه برای انظار  
 شدت اصیتاج خود که او را ولی دیگر که متکفل حواج او باشد یا مولای دیگر که بخطوط نفسانیه او راقانز گردانند نیست  
 تصرفی زائد از قدر ضرورت در بعضی امتعه نماید بر آینه علاقه یگانگی اتحاد خود را مستحکم تر کرده باشد و اگر از آن  
 اجتناب احتراز نماید البته حجاب نکره و پرده بیگانگی در میان خود و مولای خود انداخته باشد بلکه اگر در معاملات  
 موالی و عبید غلصین ایشان نیات لکنی البته در یابی که در بعضی اوقات طلب استدعای امثال این عبید بلکه  
 اقزوح و فرمایش ایشان بخطوط نفسانیه و لذات جسمانیه بر موالی خود علاقه عبودیت را آب تاب می بخشد که  
 حصول آن در اوف خدات تصور نیست بلکه بسیار است که بنده برگزیده میدانند که همه اسباب عیش و عشرت است

تتم و رفاهیت برای همین عبد مولای او مهیا ساخته لیکن محض برای اظهار امتنان خود یا محض برای انبساط  
اجتناب او یا محض برای انبساط طبع اجازت استعمال آن را بر او عاید همان عبد موقوف گردانیده پیش از مثال  
این احوال استدعا و طلب لذت و منظور لطفی دارد که خارج از بیان است با بجز چون مثل خطوط نسیانه و لذت اند  
جسمانیه اکثر احیان در معاملات حبیبیانی که مطرح نظر شرایع همان است موجب خللی نمی شد بلکه در بعضی اوقات نفسی  
عظیم می بخشید و الاقل در واره شکر که اعظم آثار حبیبیانی است بر روی دل بیان می شود و بنا برین کلام ربانی  
آیات قرآنی با بحث این لذت و ترک اعتراض بر دل آن حاضر گردید یا آنها الذین آمنوا اكلوا من الطيب  
واعملوا الصالحات يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحا قل من حرم زينة الله التي  
اخرج لعباده والطيبات من الرزق قل هي للذين آمنوا في الحياه الدنيا خالصه يوم القيمة  
**اقاوده ۳** از جمله آثار حبیبیانی و جنان حلاوت مناجات و لذت طاعات است و حقیقت این در صدور  
کلام مذکور شد چه حبیبیانی الفتی است مخلوط ب تعظیم منقذ و این امر مستوجب صدور اقوال و افعال تعظیم ضرورت می یابد  
بلکه مدح سانی و تعظیم جسمانی را بجدی تقاضا میکند که بدون صدور آن صاحبین حبیبیانی نمی پذیرد  
مثل اقتضای صاحب غضب فعال غضبیه و صاحب فرح فعال فرحیه را چنانچه مفصلا در صدر کلام مذکور شد  
باطن بشری که عبارات از تعلق بالله است با ظاهر آن که عبارات از افعال جوارح است در حق صاحبین جلال  
و اما مخلوط می ماند و احوال و متمنجز بافعال و میباشد پس احوال تقاضای صدور افعال می نماید و احوال نیز  
قوت و کمال ترقی در باره احوال می بخشد و بسبب همین جنان لذت و رعباوت و حلاوت در اختیار و دراز  
و مبر از اسخامی باشد و از افراطات و تفريطات در امر تقوی و عبادات محفوظ می ماند **اقاوده ۴** از جمله  
آثار حبیبیانی ترجیح فوائد متعدیه بر تکمیل نفس خرم است مثلا اصلاح بین الناس و نظم سیاست منزلی یا سنی  
تحمیل مشاق و خدمت خلق الله و تحمل انبیا و تربیت ایشان و امثال این از امور مخالفت مع الناس بر عزت  
و فرار از خلق و سکونت براری و فیانی و شغل اوقات با ذکر و مراقبات ترجیح می دهد چه امور ثانیه اگر چه در حصول  
مشاهده و مکالات تاثیر قوی میدارد و اما قسم اول در طلب ضای حق صل و علامد خلقی زیاده از امور ثانیه است حساب  
این حبیبی کمال با هم سنگ سباب جلیب ضای حضرت حق نمی تواند شود **اقاوده ۵** از جمله ترین آثار حبیب

ایمانی و افضل ترین لوازم آن حقیقت تقوی است که در عرف شرع اور البصالح تعبیر کرده اند جائیکه فرموده و مَنْ  
يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ  
و در حدیث التَّقْوَى هُنَّ مَنِيرٌ إِلَى قَلْبِهِ اشارتی بآن رفته تفصیلاً آنکه اذعان بمضرت امور ضاره  
متفاوتست در کمال و نقصان کسیکه قائل بجدیم تفاوت و در نفس اذعان است قول و مخالف وجدان بر آن است  
و کلام او اول است چنانچه در مقام خود مفصل است پس شخصیکه اعتقاد بمضرت امور ضاره میدارد اما نفس او  
بر ترک آن مطاوعت نمیکند او را مرتبه از اذعان که ضعف مراتب است حاصل است این را محض اذعان  
عقلی می نامند و شخصی دیگر که او را اذعان مضرت آن امور ضاره بمرتبه رسیده که بسبب آن نفس خود را همانعت  
در ملاست آن امور ضاره تواند کرد اگرچه اقتضای نیل آن امور ضاره وسیل بلاست و در جبلت نفس او کامن  
باشد اما اذعان مضرت او بآن مقاومست می نماید و او را نمی گذارد که جوارح و اعضا را با تارخیت مکنون خود ملوث  
سازد پس این شخص را مرتبه ایست از اذعان تقوی از مرتبه اولی و این را اذعان فعلی مسمی باید ساخت شخصی  
دیگر است که او را اذعان بمضرت آن امور ضاره بجدی رسیده که وقتیکه آن امور ضاره رو بروی او حاضر می شود  
او را و همی بوصول اثر آن امور بنفس خود میرسد یا تقریبی پیش می آید که باعث اقدام این شخص بر آن امور ضاره  
باشد هر آینه در باطن این شخص زان خوفی و انجافی پدید می آید که انتظام امور طبیعی او را بر هم میزند مثلاً زانگ  
او می پرد و چشمان او بی رونق میگردد و دستر خای در عصاب تشنجی در اعضا بنظر میرسد و این را اذعان قلبی  
باید ساخت پس همین مراتب ثلثه از عاینه را بر نسبت معاصی شرعی و ترک اجبات و امثال آن از امور ممنوعه  
شرعی مثل تشبه بکفار و زری لباس و تعبد با عیاد و نهاد مخالطت با اهل بدع و اهو و شمول در ترویج بدعات آنها  
قیاس با دیگر پس مرتبه اولی از اذعان همین ایمان است که بدون آن اذعان نجات از درکات نیران تنصوت  
و مرتبه ثانیه را روح تقوی ظاهر باید شمرد چه تقوی ظاهر عبارت از اجتناب امور ممنوعه شرعی و مجاهده بانفس  
بهیمیست روح آن همان مرتبه ایست از مراتب اذعان که بسبب آن مقاومست بانفس شیطان تعز اند کرد  
و مرتبه ثالثه را روح تقوی حقیقی باید شمرد چه تقوای حقیقی عبارت از کراهیت طبیعی نسبت ممنوعات شرعی است  
و روح ان همون اذعانست که صلوات ایمان معدود از مراتب حسان است اینست انمودی از آثار صاحب

این مقام و هر صاحب جبدان سلیم و ذوق مستقیم که بمصبر بصیرت خود در آن امور مذکوره قائل نماید البته متناسب با  
 آثار کثیره ازین امور سیره تواند کرد و به هدایت راجعه در بیان ثمرات حبس یمانی و آن ششمین و نهمین افاد  
 و دو فائده است **افادہ** - ۱ - چون حبس یمانی که حقیقتش غایت لغت است مخروج بلفظ تعظیم کمال خود سیر  
 و رضا جوئی منعم حقیقی ظاهر و باطن و جوارح و قوای مومن پاک را با آثار و انوار خود مجلی و مزین میسازد و شکر و  
 توکل و صلاح در صمیم قلب و جا میگیرد و ملاحظه تفرود آن ذات بابرکات با ایجاد جمیع موجودات و تاثیر در برکات  
 بانواع تصرفات که از جمله آن تربیت این ذره بی مقدار و شستی از عبار بالوان نعم و حفظ آن از انواع بلا و احوال  
 است در ذهن و مستحکم می نشیند و توحید افعالی که خلاصه ایمان بالقدر است در قلب و استقرار می پذیرد حتی که  
 جمیع امتعه و اقمشه خود را از ملوکات خود نهی شمارد بلکه خود را مثل همه که در سبزه زار مالک خود می چرد و معدود کرده  
 انتفاع از مزخرفات دنیوی و اسبابی ندگانی بر میگردد و حتی که اعضا و قوای خود را و طاعات و عبادات خود  
 را هم از آن خود ندانسته خود را مثل خوبی یا سنگی که او را بیش از وساطت و تاثیر و اکتیت در صدور فعال از  
 مالک آن سنگ خوب بهره نیست قرار میدهد و بر بوبیت رب لا رباب صدرا و منشج می شود که ترجمینا  
 بِاللّٰهِ رَبًّا رَمٰنِیۡتِ اِزِیۡنِ مَقَامِ و بر تحمل مشاق شرعی سینه او دست میگیرد که **وَبِالْاِسْلَامِ دِیۡنًا و هٰکُلَا**  
**اَلْحَقُّ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ** ایمانیت باین کلام در اتباع سنت لذت می یابد که **وَعَمَّ حَمْدٌ نَبِیًّا**  
 بیانیت از احوال مثالین کرام پس لابد بحکم **وَالَّذِیۡنَ جَاهَدُوْا فِیۡنَا لَنَهْدِیۡنَهُمْ سُبُلَنَا وَاَنۡا**  
**عِنۡدَ ظَنِّ عِبۡرِیۡ بِنِیۡ وَمَنْ یَتَّقِ کُلَّ عَلٰی اللّٰهِ هُوَ حَسْبُهٗ وَاِنۡ تَشکُرُوْا لِرَحۡمٰتِہٖ لَکُمۡ و هُوَ**  
**یَسۡتَوٰی لَ الصّٰلِحِیۡنَ وَاذٰلِکَ بِاَنَّ اللّٰهَ مَوٰی لَ الَّذِیۡنَ اٰمَنُوْا** شامحبت حق جل و علاه برود میگوید  
 و انوار رضامندی او که **اَحۡمَنُ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ** فهو علی نور من سر به اشاعت است  
 بآن جلوه گر میشود و او را در کنف ولایت خود گرفته و زیر سایه کفالت تربیت خود آورده چهار مرتبه تدبیر  
 تکوینی و تشریحی خود میسازد و آنقصه او را اتصالی بجزیره القدس و بلقی از منبج تکوینات و تشریحات چه در علم  
 عقلیه چه در عوارض قلبیه بدست می آید تفصیل این احوال آنکه اهل تشریح روحانی در باطن انسانی دو قوه ادراک  
 کرده اند یکی قوه ادراک که آرد ریافت و دانش است یعنی بآن قوت اشیا و شهادیه یا غیبیه را دریافت می توان کرد

و آنرا سببی عقل میکنند و دیگر قوه عازمه که حامل سایر کیفیات نفسانیه سوای علوم و ادراکات مثل فرحت و  
 غضب شجاعت و خوف و محبت و بغض و رضا و کرامت و عزم و شوق و امثال آن است و این قلب است و این قلب  
 میسازند و تمایز فیما بین اقلوین بدیهی است چه ادراک معنی شجاعت و تحقیق حقیقت آن دیگر است نفس شجاعت  
 دیگر که بسا عالم به مفهوم شجاعت و محقق و بحسب النوع و شعب و در سبب تحصیل اوست که مبارزت ره زنی بلکه  
 مقاومت سارقی از صورت د بند و بسا دلیر سردل است که در عریده جونی متوجه و در معرکه آرائی متفرد است  
 که تحصیل مفهوم شجاعت تمیز آن از سایر کیفیات نفسانیه از دستبرد متعذر می نماید و همچنین ادراک مرخوف  
 مثل حساس پل است یا شیر تریان مثل اذعان به مضرت امراضه معاشایا معاد امری دیگر است عروض  
 نفس کیفیت خوفیه که از آثار آن زردی رنگ بینی رونقی چشم خشکی لب استرخای اعصاب و تعطل اعضا است امری  
 دیگر است چه همان مرخوف را شجاع و جبان هر دو ادراک میکنند اما بر جبان حالتی میگردد که بر شجاع عشره عشر آن  
 همچنین ادراک حسن صاحب جمال دریافت خط و خال آن عاشق و غیر آن مشترک اند اما بر دل عاشق هیچ و تالی  
 و قلق و اضطرابی میگردد که بر غیر آن نه چون ان مقدمه مهب شد و تمایز فیما بین العقل و القلب هین نشین گردید پس  
 باید دانست که بعضی اشخاص بدو فطرت زکی العقل و غبی القلب میباشند و بعضی عکس آن چنانچه بر اهل تجربه پوشیده  
 نیست پس کسیکه در بدو فطرت زکی العقل مخلوق اند چون عنایت از لیه ایشا ز با نیمقام میرساند و بساطت  
 تا اثرات عینیه مشرف میسازد و او را از جانب ادراک و تدبیر نور عینیه استخدام می نمایند و آثار رضامندی حضرت  
 حق و ولایت کفالت کمال مطابق از جانب ادراک بر او هوید میکنند مثلاً در مقام می بیند که او را از جانب حق  
 جل و علایا از جانب ملائکه عظام یا انبیای کرام یا اولیای ذوی الاحترام امری بسط انجام چیزی میشود و یادور  
 معالیه بطریق مکالمه او را ترغیبی بسوی آن مرکز کرده میشود یا بطریق کشف تمام حال آن قوه من اولها الی آخرها  
 روبروی او حاضر می شود و یادور وقت فکر و نظر امور بوعث بر عقل آن مایه موربه و محجات ایقاع بزرگان در بین  
 او ظهور میکنند و امثال اینها از انکشاف وقایع کونیه یا انکشاف سوری که به تربیت طالبان تعلق دارد یا مسائل  
 اجتهادیه یا سیاسات منزلیه یا دینیه را برین قیاس باید کرد و همچنین افعال مستحسنه و ستهجنه خود را که متعلق رضای و سخط  
 شیبیده شده اند در کسوت انوار و ظلام می بیند و آفرین نفرین زبانیه را در صورت الوان مستحسنه و مستقبحه و اشکال

جمله و کرمه و معنی باید و این قسم اشخاص را در عرف و شرع محدثین می نامند و کسانی که در اصل جبلت نزد قلب مظهر اند  
این را مورد کوره از قلب ایشان سر بر نیزند عقل ایشان بحقیقت این امور متنبه شود و مانند مثلاً برایشای مقدره الوقوع  
که وساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین شده در دل خود شجاعتی و حرارتی می یابد و عجمه و غزنی از قلب  
سر بر نیزند که او را ناچار کرده بر سر ایقاع آن می آرد و این شخص سبب و شایسته این عزم و داعیه حیران می ماند و نسبت  
او را درونی یا بد و نسبت بیانی غیر مقدره الوقوع یا اشیا نیکه و وساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین  
در خود جنبی انجामी استحدای بوقوع آن اشیا و فتور همتی و کسالتی در سعی وقوع آنها و عروض کلامی در بنی در تحمل  
مشاق طلب وقوع آن در باطن او حادث می شود و همچنین بر غضوبان حضرت حق در یابی غرضی در دل او  
قواره صفت می جو شد و بر مر جو مان رحیم مطلق اب زلال رحمت شفقت از باطن او باران صفت مبارک و گو که  
بر اموریکه باعث مغضوبیت آن غضوبان یا مر جو میرت آن مر جو مان گردیده مطلع نشده باشد و بعد وقوع افعال  
مستحسنه مستجنه در خود و مروری و انفساطی یا که در تنی و انقباضی در می یابد گو که مند و بیست ممنوعیت ان افعال را  
ادراک نکرده باشد و بسوی طعامی حلال و طیب که در غیب بر اکل او مهیا کرده اند در دل آن رغبتی پیدای شود و  
از طعام حرام یا غیر معد برای تناول این شخص در دل و تقدیری و لغزنی هویدا میگرد و گو که امر حالت حرمت و ظلمت  
حالی بالعکس نماید و بسیار است که عقل این بزرگواران بحقیقت آن امور متنبه نمی شود و در سبب و نشان این  
هو احسن قلبیه تبحر می ماند و این قسم اشخاص را بشهادت حواریین در شرع ملقب می سازند و عادت محدثین حواریین  
در طلب مورخص دعای توبه بغیب است نه همت بر وقوع آن امر گماشتن یا خود تصدی ایصال منفعتی یا مضرتی گردید  
چنانکه رسم و راه از باب قرب لنوافل است پس محل انتقام اعدا و مواسات وجه جزو عا ازین که بصورت نه بند و بعضی  
اهل خدمات از اقطاب و اوقات از هر دو قسم می باشند و از لوازم این مقام خواه صاحبان محدث باشند خواه شهید  
آنست که دعاییکه بعد از انکشاف بدعوی یا بعد حدوث صدق غزیت حصول آن صادر شده باشد واجب  
الاجابت است چه آن عا هم از جمله کسوتهای ظهور تقدیر و از زمره صور فیض غیبی است پس سیکه ساعتی ابطال  
آن امر بدعوی شده و در مقابل این بزرگان تکایم گردد البته غائب مخدول خواهد گردید و کسیکه ساعت در تحصیل آن  
امر بدعوی در ترویج آن خواهد شد البته مفلح و منصور خواهد گردید و تحقیق این مقام و تفصیل این مرام از سیر سلف

کرام مثل صحابه و تابعین باید طلبید باجملاً این طریق و اکابر این فریق در زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از  
 جانب ملا علی لهم شده در اجرای آن میکوشند معدود اند پس احوال این کرام بر احوال ملائکه عظام قیاس باید کرد  
**اقاوه ۲** و اعلی ازین مقام مقام ایمان حقیقی است که بعضی از رجال مفسور بر آن کمال می باشند و چنانکه  
 پرده خفا از روی آن مقام دلکشادور میکنند و الوار و آثار آن بصدتالش روح رونق بظهور می فرماید تصویرش  
 آنکه چنانکه افراد انسانی باعتبار ملکات نفسانی در طبقات مختلفه و مراتب متفاوته و وقوع اند بعضی سنی الاستعداد و بعضی  
 جسد الاستعداد و بعضی مجبول بر نفس آن ملکات مثلاً در امر شجاعت اگر تخصص کنی البته خواهی یافت که بعضی از افراد  
 انسان در بد و فطرت دلاوری و پدول که همیشه خوانان مبارزت قران جوان مصاحبت شجاعت میباشند اگر چه  
 گاهی روی نبرد و کارزار ندیده و قصه رستم و اسفندیار شنیده و مشق اسباب آلات پیکار و مهارت سواری شکار  
 نوزیده باشند لیکن دریای شجاعت دلاوری از دل او می جوشد و در مجالست کار آزمايان جنگ جدال  
 میکوشد و کار آزمايان پیکار یا اگر اوضاع و اطوار ایشانرا از روی لباس مثل طربندش عامه و طریق پوشش قیاد  
 استعمال موزه و امثال آن از پوشاک سپاهیان و همچنین طریق ایشانرا در محاورت و مجالست سواری از ته دل  
 دوست میدارد و هر چیز را که از مطالبات حرب باشد بدیده محبت و قبول می بیند و هر قصه را که مشتمل بر حکایات  
 حرب اهل حرب باشد بسمع ملتی و قبول می شنود باجملاً امور متعلقه به حرب و ته دل و جایگیر و باطل آن گنگی  
 طبعی میدارد و بصد آنها بیگانگی جلی پس از مجالست نسوان و مخنشان امثال آنها از اهل جنین ضعیف قلب از  
 اوضاع آنها از روی و لباس متنفر میگردد و هر صناعتی که ادنی تعلق بحرب داشته باشد با دنی توجه او را کمال  
 میرساند و هر صناعتی که یکسو ازین امر باشد هر چند در تحصیل آن مشقتهای بلیغ بکار برد و در اول استقراری  
 نمیکرد و دل و از آن انجامی می پذیرد و مواد میکه آلات حرب او را بدست نیاید است تمویق او را تعلیم همین  
 حرب نماید و در معارک محاربت و مبارزت حاضر نشود و تنگ و تشمت لبال زندگی خود را بصدیج و تاب  
 میگذارد و همین که این امور او را میسر شد ته تشمت بال پرگندگی حال از خود ریخت غموم و هموم از سر او بدرفت  
 پس این قسم شخصی حقیقت شجاعت در خزانه جبلت خود مضمیر میدارد و احتیاج بسوی مهارت آلات حرب  
 تعلیم اساتذ فن و حضور معارک مبارزت محض برای تحصیل قوالب شجاعت است پس باز تامل باید کرد که

غربت بسوی تحصیل قریب شجاعت هم در دل او تعلیم یا تقلید کسی حادث نخواهد شد بلکه حدود آن هم از قبیل  
حدوث امور منطاریه است چه در دل خود جوش شجاعتی که میدارد قضای آن بجز تحصیل قریب آن متصور نم  
و تحصیل قریب آن بجز مزاولت آلات و مجامعت استاسانده و حضور معارک ممکن نیست پس ناچار با منظر او خود بخود  
طلب آلات و تفحص اسانده و استقرای معارک خواهد نمود و بعد از حصول این امور ملکه قلبیه او و بعد از آن تاب ظهور خواهد نمود  
که کسی از اقربان امتثال آن در امر محاربت مبارزت طریق ممالکت مساوات با او نخواهد پیوست و بعضی دیگر صفائی روح  
جبلت طهارت استعداد از امور مخالف شجاعت مفسور میشوند پس اگر ایشان امر بی مشفق بدست آید بقدر قوت تربیت  
و تعلیم استاد و موافقت زمانه از امور متعلقه بحرب نصیب خود خواهد یافت کمال استاد بطریق انوکاس روی جلوه گر  
خواهد شد و شخصی دیگر که نسوان فطرت و مخنث جبلت در بدو فطرت واقع شده اگر هزار اسانده فن با انواع تربیت تالیف  
قصه تعلیم حرب نخواهند نمود و هرگز گاهی مبارزت لائق محاربت نخواهد شد و از تمام شاه نامه غیر از **ملیت**  
منیره منم خت افزایاب به برهنه تم رانندید آفتاب به یاد خواهد گرفت همچنین افراد انسانی نسبت فیض ربانی  
و نوزیدانی که مسمی شرع رحمانی است و تحقیقش بر هدایت افراد انسانی باعتبار نوع خود و عموما بر سبیل قرب حضرت حق و  
تحصیل رضای آن جواد مطلق و جنبان ز عقائد و افعال و خلاق مضرة معاش و معاود بر اقامت نظام صالح در بدو منزه  
و دینیه پیش نیست و طبقات ثلثه واقع اند پس کسیکه در طبقه اولی واقع شده اند کمال اجالی جلی ایشان را ایمان حقیقی ملقب  
میسازیم و چون آن کمال اجالی حلی سبب اتباع نبی وقت بشری تفصیلیه منشرح میگردد و آن معنی قلبی قریب ملیت میگردد  
پس این ملیت حقه مثل زجاجه صافیه بر چراغ جلی او که محض بر تیره عنایت الهیه ازل لا زال افروخته شده بود محیط  
میگردد و نور لسیطه او را هم رنگ خود میسازد و ابابانی بس عجیب غریب می بخشد پس سبب آن که نور جلی نور شرعی آن ملیت  
حقه که از باطن آن صلح کمال و بالا رونق یافته است مثل کوکب درخشان بصیرت اختر شناسان ملک ملکوت  
اخیره میسازد و از نهادش سواران قیامی کمالات و سیاحان بحور احوال مقامات ندای هوسیدندای اعتراف  
سیدنا سر بر نیزند این قسم ارباب کمال را بزبان شرع صدیقین میگویند بر این کا و فطانت ارباب تحدس که  
که لطافت ذهن صفائی قریح به مغز این نظام و خلاصه این مقام رسیده باشند پوشیده نخواهد ماند که صدیق من چه مقلد انبیا  
بیاشد و من چه محقق و در شریعت پس اگر صدیق زکی القلب است رضا و کراهیت حضرت حق و در افعال اقوال مخصوصه و

۹  
منیره منم خت افزای  
نور نوزیدانی  
۱۳۱۱

صحت بطلان در عقائد خاصه و محمودیت مذمومیت در اخلاق و ملکات شخصیّه صلاح و فساد و نظام و ارباب مختلفه و قائل  
و معاملات جزئیّه بوجوب علی خود دریافت می نماید مثلاً بشهادت قلب خود میداند که فلان قول مخصوص یا فلان مخصوص  
مرضی حق است یا غیر مرضی و فلان عقیده خاصه حق است یا باطل فلان خلق مخصوص محمود است یا مذموم و فلان جاهل  
خاصه که فیما بین اهل منزل اهل مدینه معتقد شده یا فلان رسم مخصوص که در فلان قوم ترویج یافته موافق نظام اتم  
است یا مخالف آن پس احکام این امور مذکوره او را بدو وجه معلوم میشود یکی بشهادت قلب خود خصوصاً و دیگر بکلیب  
اندراج او در کلیات شرع عموماً و علم که بوجه اول حاصل شده تحقیقی است ثانی تقلیدی اگر کسی اعتقاد است پس بوجوب  
بسوی کلیات حقه منقده و در حقیقه اقدس که برای تربیت نوع انسان بموتمتعین گردیده او را رهنمونی می فرمایند  
آن کلیات در ذمین علی قرالده و در الاعصار محفوظی ماند و متنباط جزئیات از آن کلیات میتواند کرد پس علوم کلیه  
شرعیه و را بدو اسطه میرسد بساطت توجیهی و بساطت انبیا علیهم الصلوٰه والسلام مثلاً بشهادت قلب خود میداند  
که هر فعلیکه چنین چنان باشد و مترتب بر فلان چیز و متر فلان ثمره پس آن فعل مرضی حق است یا غیر مرضی و هر عقیده که متعلق  
به فلان حقایق باشد یا حاکی از فلان صفات و اسامی الهیه یا دال بر فلان قائل و از فلان طریق حاصل شده باشد پس  
آن عقیده حق است در تربیت نوع انسان معاشایا معاد و علی میدارد و هر عقیده که متعلق به فلان حقایق است  
یا به فلان اسما و صفات یا به فلان قائل یا یا خود از فلان طریق پس آن عقیده باطل است یا در تربیت نوع انسان  
معاشایا معاد بکار نمی آید و تعلیم و تعلم آن فضولی می نماید و هر خلقی و ملکه که منتج فلان نتایج باشد و در تحصیل آن بفلان  
فلان امور حاجت اقد محمود است و الا مذموم و هر معاملتی و رسمی و سیاستی که بخر بفلان فلان مصالح شود پس  
مقبول و موافق نظام اتم است و الا واجب لرد و مخالف نظام پس در کلیات شریعت حکم احکام ملت و را شاگرد  
انبیاءم میتوان گفت هم استاذ انبیاءم و نیز طریق اخذ آن هم شعبه الیت از شعب حجی که انرا در عرف شرع  
بِنَقْتِ فِي الرَّوْعِ تعبیری فرمایند و بعضی اهل کمال آنرا بوجی باطنی می نامند پس فرق در مابین این کرام و  
انبیای عظام علیهم الصلوٰه والسلام با قامت منظران و اشباح حکم و سبوعثیت الی الامم است و بس نسبت ایشان  
بانبیاء مثل نسبت اخوان صفاریاخوان کبار یا نسبت انبیا کبار با بای خود است که فیما بین ایشان من وجه  
علاقه نبوت است من وجه علاقه اخوت و ایشان بحق الناس بخلافه الا انبیاءمی باشند که تسلط ظاهری نصیب ایشان

نشود و گو که جمله اهل ملت یا است ایشانرا مسلم ندارند و همین معنی را با ما است و صایت تعبیر میکنند و علم ایشان را  
 که بعینه علم انبیا است لیکن بوجی ظاهری متعلق نشده حکمت می مانند و عنایتی و ولایتی مخصوصه که در باره انبیا و مفسر  
 شده و ایشانرا بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال خود حاصل گردیده که **اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ**  
**الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَابْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَاكُوبَ وَهُدَّيْنَاهُمْ**  
**لِإِسْرَائِيلَ وَصَارَاطِ مُسْتَقِيمٍ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ**  
**إِنَّا أَخْلَصْنَا لَهُمْ خِالصَةَ ذِكْرَى الدَّارِ وَانْتَهَمُ عِنْدَ الْكَلِمِ الْمُصْطَفِينَ الْأَحْيَارِ** بیان همین محامل است و بسبب  
 همین اجتناب و مضاف رضای حق و رضای ایشان مندرج شده و اتباع حق و اتباع ایشان منحصر گردیده و محفوظ  
 باسخط ایشان تلازمی تلاصقی پیدا کرده نمونه ازان عنایت لایت پر توه ازان عظمت عزت نصیب این حکما  
 ربانین و جن رات انبیا و مرسلین هم میشود که آنرا در عرف قوم بوجاهت تعبیری نمایند و این صدیقیت مزوج بذا  
 عقل را که از لوازم آن حکمت و جاهت است جناب سید حکما و سید العلماء یعنی اشخ ولی الله بقرب لوجود تعبیر  
 فرمایند و نیز باید دانست که قرب لوجود و بی محض و جلی بحت است که کسب اکتساب حدوث و تجد و راداران  
 راه نیست آری ظهور آثار آن نور جلی نزدیک مساوقت مویذات و سباب آن تدیرجا متحقق میگردد چنانکه  
 انسانیت انسان محض خلقی است لیکن با الامتیاز و از سایر حیوانات که قوت عاقله است در بد و فطرت  
 مستورا الاثر میباشد چه در میان طفل صغیر و بهمین هیچ فرق معلوم نمی شود بلکه طفل صغیر در امر ادراک بسیار ضعیف از  
 بهمیه میباشد و بعد از مرور و مهور اثر آن امر مستور بسبب فراولت علوم در ادراکات ظهور می فرماید و از بسکه  
 در صدر کلام مذکور شد که همان عنایت این روی که در ازل الازال در باره صاحب بن کمال مهذول شده در  
 بروقتی از اوقات هر مرتبه از مراتب و بلطفی جدید و تربیتی تازه بر سر افعال مرصیه و عقائد حقه و اخلاق مجوده و معا  
 در رسوم صالحه کسان کسان می آرد و از افعال نامرصیه و عقائد باطله و اخلاق مذمومه و معاملات رسوم فاسده بتمام  
 رنگارنگ تصرفات گوناگون مصون میدارد پس لابد و باره محافظتی مثل محافظت انبیا که مسمی عصمت است فرمایند  
 تصویرش آنکه چنانکه بعضی اشخاص را در بعضی عوارض قلبیه مثل عشق و حب و کمال باطله و عیبه تحصیل جاه و مال

استغراقی و انهامکی دست میدهد که سبب آن استغراق فتور و خلل در قوای بهمیه و راه بیابا بدو سبب همین فتور بسوی  
قباح عرفیه و شرعیة اتفاقی از صمیم قلب ایشان سر بر نمی زند و غریبتی بر ملا بست این امور در دل ایشان منعقد  
نمیکرد و بعضی اشخاص میگویند که بر ذکای عقل و نزاکت طبع و طهارت جبلت مفسور اند و تربیت آبا می مشفقین و اساتذ  
معلمین بر حق ایشان مصروف مانده پس جتنا بایشان از قبایح مذکوره بنا بر ذکای عقل و نزاکت طبیعت خواهد بود  
و تقدیری نسبت به این قبایح از صمیم عقل ایشان رو خواهد نمود مثل تقدیر صاحب طهارت جبلیه بر اجناس معالوات  
و اگر حیانا از ایشان به طریق خطا و نسیان رغبت میلان بسوی قبایح مذکوره واقع خواهد شد هر آینه آن حربی  
مشفق بهر ارحمیه او را از ملا بست آن اجناس معالوات باز خواهد داشت همچنین بعضی اهل کمال سبب  
استیلائی عشق مقدس استغراق در مشاهده حضرت ذوالجلال انهامک در مقام فنا و بقا و معارف و انکشاف  
حقائق اشیا فبنای ارادات مشتتة و انطماس غرام مختلفه فائز میشوند و سبب همین فنای اراده و انطماس  
غزیت از افعال نامرضیه و عقاید باطله و اخلاق مذمومه و معاملات فاسده محفوظ می مانند و این حفظ نصیب باب  
قرب انوار است و بعضی اهل کمال سبب جبلی عنایت ازلی مستحق تمیز کرده خود را از قبایح مذکوره برادر  
منزه میدارند و اگر حیانا از ایشان بجانب مورد مذکوره رکونی و میلانی واقع میشود عنایت از لید و امن غزیت  
ایشان گرفته بمعاملات مجیدیه و قانع غیر بماز تلوث آن لواط باز میدارند و لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا  
لَوْلَا اَنْ رَّاهَا رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّعَاءَ وَالْفَحْشَاءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ  
حکایت همین معامله است و این حفظ نصیب بنیاد حکامت و همین اعصمت نامندانی که اثبات وحی باطن و حکمت  
و جابیت و عصمت مرغیر بنیاد مخالف سنت از جنس اختراع بدعت است چه بسیاری ازین امور احادیث رسول  
مقبول علیه الصلوة و السلام در مناقب صحابه کبار منقول است چنانچه بر مبره اهل حدیث پوشیده نیست و  
اگر خوف ملال سبب تطویل کلام نمی شد پاره از ان احادیث درین مقام ذکر کرده می آمدند و ندانی که اگر باب  
این کمال از عالم منقطع شده اند و قرب لوجود از روی زمین منطوس گردیده بلکه مادام که باطن خوش خرام نور ظلام  
در گمب پوی است عرصه وجود جولان گاه شهسواران میادین حال مقام است آری طریق حصول علم قطعی کمال  
صاحب کمال منحصر در خیار مجر صدوق است بعد از انقراض زمانه نبوت منقطع گردیده چنانکه حصول علم قطعی

بحکم از احکام شرعی و مسائل غیر منصوصه بعد از انقضای آن بان بکت نشان متصور نیست حال آنکه امر استنباط  
 مستنبطین و اجتهاد مجتهدین در زمان تابعین و تبع تابعین آنقدر جلوه گرفته که عیاشی آن در زمان صحابه بوقوع  
 نیامده بود و از لوازم این مقام غیرت حق است بر صاحب کمال تفصیلات آن که چون آن عنایت از لیه در  
 بد و فطرت بلا متحقق و انکسای بدون واسطه و حجابین صاحب کمال را از زمره مقبولان قرار داده و  
 در جمیع حیات اوقات بغیر و سائل و آلات متکفل تربیت آن مقبول گردیده پس اگر احیاناً بمقتضای لوازم بشریت  
 اتفاقی بسوی طسوی حق از صمیم قلب آن مقبول سر بر میزند و در دل آن چیز علاقه بهم میسرساند یا چیزی را از مویر  
 بسبب مصداقت آن مرهمان نوح جلی و ظهور کرده واسطه تربیت اومی انکار و همان عنایت از لیه آن علاقه  
 را نوعی از انواع تدبیرات بر هم میزند و آن خیال از هم می باشد و از جمله آثار این مقام نزول قبول در قلوب صلحا  
 بنی آدم است که لا اَحَبَّ اِلَى اللَّهِ عَبْدًا اَنَادَى جِبْرِيلُ اِلَى اَبِي اَحْبَبٍ فُلَانًا فَاَجَبَتْهُ فَجَبَّتْهُ جِبْرِيلُ  
 ثُمَّ بَسَادِي فِي السَّمَاءِ اِلَى اَنْ قَالَ حَتَّى يَوْضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْاَرْضِ اشارت است باین معنی  
 و حقیقت این قبولیت انعکاس و جاہت این صاحب کمال است در آئینه قلوب صافیہ سلیقه تفصیل این حال آنکه  
 چنانکه جوارح و عضای انسان آینه در قلوب ایشان است چه هر عارضه که بر قلب طاری میشود مثل محبت غضب  
 و فرحت هر آئینه آثار آن عارض بر جوارح و عضای ظاهره هویدا میگردد و همچنین قلوب صلحای بنی آدم که از رنگ  
 غفلت التفات الی باسوی الله صافی باشد نسبت خیزه القدس حکم آئینه میدارد و مثلاً چیزی که وقوع آن در خیزه  
 تقدس مقدر شده البته اکثر صلحا انرا قبل از وقوع در مقام یا در معاملی بینند و لا اقل رغبتی بسوی وقوع آن باهستی  
 در جمیع سیاق آن در خود میا بند پس چون این صاحب کمال نزدیک منعم خود و جاہتی یافته و قدم صدق در خیزه تقدس  
 مستحکم کرده و مقصد صدق در رفیق اعلی بدست آورده البته انعکاس آن جاہت در قلوب صلحای بنی آدم میشود  
 پس هر که از صلحا او را می بیند یا با او مجالست می نماید یا بر حال او کمال و مطلع میشود البته از اول و او دست  
 میدارد و علوم و اخبار او را از صمیم قلب سلم می انکار و در بلکه بر او صلح و اطوار او شیفته و فریفته می شود گو که همان صاف  
 و اطوار در غیر آن یافته می شود که بسوی او کسی از اهل صلح ادنی التفاتی نمی نماید ندانی که مقصود از این کلام محبت  
 همه عوام بصاحب کمالین مقام است چه در حدیث شریف وارد شده که لا تُهْمُ شَهْدَ اللَّهِ عَلَى الْاَرْضِ و غیر ظاهر است

که اهل شهادت ارباب عقل می‌باشند و ارباب غفلت سفاکت صاحب فحور و وقاحت  
 بلکه اگر نیک مال کنی در یابی که محبت مثال این کلام خود شعار ایمان محبت علامت تقوای اوست ذلک و من  
 يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ و بعضی از شاه این عظام امارت نفاق مبغض و نشان شهادت  
 اوست که لَا يَجِبُ إِلَّا مَوْتٌ مِنْ تَقْوَى وَلَا يُبْعِضُهُ إِلَّا مَوْتٌ شَقِيحٌ اشارتی باین معنی رفته **اقاوه ۳**  
 و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله است و در ضرب تحدیدات شریعه دو اقامت اشباح و مظان حکم مقام  
 حقائق آن در تعیین این کان آداب شروط و مفصلات تربیت نوع انسانی عموماً و این مقام بالذات مقام اصحاب  
 شرافت است از انبیا و مرسلین به تبعیت ایشان ظلی از ان مقام نصیب بعضی عظام از اتباع انبیای کرام میشود که ایشان  
 در عرف قوم مضمین می نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوای ارباب تعلیم مقتدای اصحاب تفهیم معنی اشباح  
 ولی الله قدس سره مقام قرب نفرائض تعبیری فرماید **اقاوه ۴** و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله  
 است در ایتقان غافلین از ازاله عذر جاهلین و اتمام محبت بر معاندین به مجرد وسیله بران یا مع سیف  
 انسان که بوجود برکت آموذ ایشان مضمون قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ متحقق میگردد و این مقام بالذات  
 مقام انبیای الوالعهزم است و بعضی از کبار به تبعیت آن لو الایدی و الا لبصار نظلی ازین مقام پرتوه ازین انجمن  
 بهره ورمی میشوند که ایشان را در عرف قوم حجج الله میخوانند و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان قرب ملکوت  
 می نامند **اقاوه ۵** و اعلی و ارفع ازین مقام مقام ریاست دوار و اطوار است بیانش آنکه چنانکه در  
 بعضی جزوی از زمان تربیت نوع انسان از فیض حضرت رحمان در امر معاش بوجهی از وجوه واقع میشود  
 و عنایت نیردانی که بسوی افراد انسانی عموماً مبذول است در همان کسوت ظهوری فرماید و هر صاحب کمالیک  
 در مقام نیابت عن الله در تربیت نوع انسانی قائم شده باشد در تکمیل همان وجه سعی بلیغ می نماید چون آن  
 وجه بکمال خود میرسد لطفی جدید و عنایتی تازه در یابی رحمت از لیه سر بر میزند و وجهی دیگر از وجوه تربیت معاشیه  
 بر روی کار می آرد و در اجرای همان وجه نفوس کل طبعی آدم را متوجه می سازد که در آیه کریمه یُدَبِّرُ الْأُمُورَ  
 مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِمْ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعْلَمُونَ بیان همین رواقع  
 شده مثلاً از زمان حضرت آدم صلی الله علیه و سلم تا زمان حضرت ادیس فیض ربانی در هدایت افراد

انسانی بسوی طوق اساس عیش و زندگی مثل زراعت و فلاحت و طبع و عین و خبز و طبع و سائر اطعمه و اتخاذ لباس بنا  
 مساکن مبدول بود چون این تربیت بکمال خود رسید از زمان حضرت ادریس تعلم مکاسب قیقه و علوم عمیق  
 مثل خیاطت و کتابت و حدادت و صباغت و امثال آن از صنائع لطیفه و مثل اطلاع بر خواص اجسام سفلیه و اجرام  
 علویه که خلاصه طب نجوم است بر روی کار آمد و از زمان ذوی القریین اول تاسیس مابنی سلطنت و ریاست  
 نقیین قوانین حکومت عدالت جمع عساکر و جنود و نمود همچنین تربیت نوع انسانی در امر معاد ایشان هم او در  
 اطوار متبدل میشود و ارباب اهل کمالات که در دوره ازاد و ارباب کمال خود میسرند علوم که مناسب آنرا است  
 در قلوب ایشان می ریزند و ایشان را در تکمیل جهان علوم استخدام می فرمایند باز آن تربیت چون بکمال خود میرسد  
 اساس تربیتی دیگر می نهند و بنیاد هدایت جدیده مستحکم میسازند مثلاً دوره اولی ازاد و این است دوره فقها  
 و بعد از آن دوره اهل کلام بود و بعد از آن دوره صوفیه ظهور فرمود و این محض برای تمثیل فر کرده شده است  
 حصر القصر چون یک دوره با ختم می رسد و ابتدای دوره دیگر روحی نماید شخصی که اکمل افراد انسان المیت  
 بفیض رحمان ران جزوی از زمان متحقق باشد بود برکت آمود و هدایت دوره سابقه را به نهایت کمال  
 می رسانند و او را ترجمان خود ساخته و لسان خود قرار داده از زبان برکت نشان و دعوت افراد انسان  
 بسوی لطاف جدیده حضرت رحمان می فرمایند و با او امارت این مره از زانی میکنند و این مقام بالذات  
 مقام حضرت خاتم النبوت و فاتح الولايت است علیه الصلوٰة و السلام و به تبعیت ایشان نمونه ازین مقام  
 بعضی کرام از اتباع اوستی باشند که ایشان را با تحقیق خاتمین ملقب میسازند یعنی بوجود آن شخص نهایت مال دوره  
 سابقه و هدایت کمال دوره لاحق متحقق میگردد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان بمقام فردانیت ملقب  
 میسازند و هم اهل کمال که در آن دوره متحقق میشوند و حقیقت متبع آن امام دوره اند اگر چه ایشان آن امام ادا نمایند  
 و معنی اتباع ایشان آنست که ایشان قصد تقلید او میکنند با سلسله تربیت ایشان با وی رسد بلکه معنی اتباع  
 درین مقام آنست که در خدمت همان شان اهل که درین دوره ظهور فرموده بجان دل میگویند و همه علوم مناسب  
 آن شان که اولاد و قلب همان امام ریخته بودند ثانیاً در قلبین بزرگواران از مخزن غیب پرده لاریب میریزند  
 و چنانکه عزم اشاعت این علوم اولاد از قلب آن امام سر بر زده همچنین همان عزم ثانیاً از قلبین بزرگواران

سبر میزند فایده ۱- از بسکایه این مقامات نلشته بالذات مسلم انبیا است غیر ایشان را بجز ظلم ازین کمالات و نمونه ازین مقامات رسائی نه با وجودیکه امثال این کارگر که با شبح این مفاخر فائز شوند مثل کبریت حمرو کبیر عظم نادرا لوقوع و کیمیا باند و لهداد و مباحث این مقامات نلشته بر اشارتی اجاریه گفتفا کرده تفصیل آن نزار بر مقام دیگر حواله کرده شد و نیز اکتناه این مقامات بلکه تحقیق سائر کمالات بدون حصول آن شرو و حصول آن مفاخر صورت نه بند و پس جهد و تبیین آن سرار مکنونه سعی بی حاصل و تطویل لاطائل می نماید فرد و در دنیا بد حال بختیچ نظام پس سخن کوتاه باید و اسلام به آری اینقدر باید فهمید که حب یمانی مشرکات پس عجبیه و نتیج نتایج بس غریب است که تخم آن عنایت یزدانی و جبتای رحمانی است و عنایت حضرت حق و جبتای جواد مطلق را حدی و پایانی نه فرد و غ غلامیت کرد پایه خسر و بلند صدر و ولایت شود بنده که سلطان خرید و فایده ۲ ندانی که در میان راه ولایت راه نبوت بتاین است حتا که سالکان راه ولایت هرگز به مقامات راه نبوت فائز نشوند یا طالبان راه نبوت مورد حالات ولایت نگرددند یا رباب حب عشقی غافل از حب یمانی باشند و صحاب حب یمانی غافل از حالات عشقیه بمانند حاشا و کلا چه کتاب فتح مغیب که منسوب به پیشوای اولیا و قدوه ارباب فنا و بقا ذی المناقب المفاخر عنی اشخ عبدالقادر است دیده باشی که از سر تا پای از مضمون فنا می ابلده که خلاصه حب یمانی است شحون است و حکایات بیچ قزاقی و قلق و اضطرابی که بر دل مبارک سید الانبیا سلیمان علیه افضل صلوات و تسلیم در زمان محی فرقت میگذشت شنیده باشی که معاملات مجز و نیازی می استغنائی نازی می یمانین گذشت رشک فرای قصص بی و مجنون است بلکه تخم حب یمانی و نوری از ان سعادت جوادانی از ارکان یمانی شروط اسلام است پس حب یمانی را بمتا به پ شاه گام در سلوک طرائق مقبوله باید فهمید و حب عشقی را بمنزله بودیه ازین طریق یا منزلی از منازلین راه قرار باید داد و پس حب یمانی پرورد جان سالک طریق رحمانی است و حب عشقی از قبیل حالات و واردات آری در بعضی نفوس بنابر تناسبت حب یمانی تا اثر قوی می بخشد و در راه ولایت کشان کشان می برود و حب یمانی در صورت حب عشقی ظهور می نماید و در بعضی نفوس حب یمانی بعد از فرو نشستن سجان عشق بصرافت محضت خود عود میکند و بسوی مقامات طریق نبوت راه می نماید و در قصه حب یمانی را مثل آساس بنای سلوک بلکه مثل خشت چوب گل و سنگ که ماده عمارت است باید فهمید و حب عشقی

و ثمرات او را مثل لوان خوش و نقوش و کاشک سیرج الزوال و سیر الاعاده بعد استحکام اصل عمارت است قراباید او بنا علیه  
 از بسکه اینها علیهم الصلوات التسلیمات برای استحکام بنیان هدایت تشبیه قصر تربیت انسان عموماً مبعوثانند لا بد  
 همین حسب ثمرات او دعوت نمودند و طریق تحصیل این بره مضبوط و مبین ساختند و بر ایضاح طرق حبلیمانی اکتفا  
 فرمودند و به بیان حب عشقی و ایضاح ثمرات و تعیین طرق تحصیل و التفات ننمودند مگر با اشارات قیقه و لطیفه و  
 چون اولیای کبار از محاب طرق کرامت بطن درین ششبعیت حاصل کرده و آهتباد در قواعده اصلاح قلبی که خلاصه  
 دین بتین است بهم رسانیده بودند چون حبلیمانی را از متواترات مینیدانستند و طرق تحصیل او را در جمهور اهل ملت  
 مضبوط یافتند تا که هر عامی از عوام اهل ملت که در زمان بکرت نشان ایشان بود البته انقبیا و حضرت حق و  
 امثال او را موجود مطلق و تشریح بشیء نبوی تدین بدین مصطفوی بایر زده خود فرض میداشت و حسن شکل نعم و حب  
 او را و قبح کفران نعم و مشاقت او را از ابد به بیهیات می شمرد و بنا علیه حبلیمانی و لوازم او را منفرغ عنده دانسته و  
 در اذنان اتباع خود مسلم البشوت پنداشته روی بهمت بسوی تفصیل احکام حب عشقی و ایضاح ثمرات و ضبط طرق  
 تحصیل او آوردند و درین امر سعی یلین بکار بردند نفعی عظیم بجم غفیری از اهل اسلام رسانیدند و باین سبب جا همی  
 عظیم و عزت فخری در بارگاه رب العالمین یافتند **شکراً لله مساعیهم و رفع ذرجاتهم فی اعلیٰ علیین پس**  
**بعثتی از انقراض ان ایشان جامعه از انبیا و زمره از سفها بوجود آمدند و خلف من بعدهم خلف اصهاوا**  
**الصلوة و اتبعوا الشیوخ** بر حال بد مال ایشان منطبق گردیده طریق تحصیل حبلیمانی را بر یاد او  
 و تحصیل حب عشقی بو ثمرات او افتادند حالانکه این محض خیال اطل و طلب محال است چه **امن شتم جاهدا**  
**خریت ما ثور و بنت العرش شتم انقش** مثلست مشهور که عارف بلند سیر شیخ ابو سعید ابوالخیر از حال  
 امثال این گروه در مال فخر میدهد جایگهی فرماید **سیت تقلید دوسه مقلد بی معنی** بد نام کند و چون در انرا  
 و این معنی را بسوی ذهن مستمعین بمثال واضح تقریب باید کرد مثلاً عنایت یزدانی و فیض رحمانی که بسوی افراد انسانی  
 دلائل لازل مبدول بود در بعضی اوقات چنین اقتضا فرمود که پاره از عقائد و احکام و معاملات و سیاسات که در  
 هدایت افراد انسان و در نجات ایشان از مفرات معاش مساعد و در خلاصی ایشان از آفات بزرخ و شر و ظلمی  
 و تاثیر عظیم میداشت بزبان عربی معجز ایشانرا تعلیم کرده شود و شرح آن به بیان هدایت نشان فصیح عرب

و اعجم مفصل کرده آید پس جناب سالت آب صلوات الله علیه آن کلام معجز عربی را مع شرح و بسط او بسوی همه جناب  
تبلیغ فرمود پس تکمیل این فیض قدسی که از غیب الغیب نزول فرمود بدو وجه میتوان شد یکی آنکه امور که در اصلاح معاش  
و معاد تاثری دارد در درجات و رفیع درجات و خلقی می نماید تعلیم همان امور را قبله رسمت خود کرده بگما بست  
متوجه شود و در اذعان بعقائد مذکوره و امثال حکام ماثوره و اکساب خلاق محموده و اقامت معاملات و سیاست  
مقصوده سعی بلیغ نماید و جهد در اتمام این امور پیش از پیش بکار برد و همین وجه مقصود شارع است از کتاب  
و سنت همین است مبنای هدایت اساس سعادت شارع صلوات الله علیه همین با توضیح بیان تفصیل فرمود و  
مبادی و طرق تحصیل آنرا اجمال عتقا مضبوط ساخت و وجه دیگر آنکه اطلاع بر وجه بلاغت کلام قدسی بر دلایل عقائد  
حقه و بر حکم احکام منصوصه و بر طرق تولد اخلاق محموده و منافع معاملات و سیاست ماثوره را پیش نظر خود ساخت  
و قبله غریبت خود قرار داده در کتاب سنت خوض نماید و خوض باین وجه بالذات مقصود شارع نیست لهذا تصریح  
بآن نفرموده و مبادی تحصیل و طرق تکمیل او را تبیین نکرده مثلا تفصیل فنون عربیه از قواعد صرف و نحو و معانی  
و بدیع و تائیس مبنای استدلال از مسایل منطق و فلسفه ادبی و مناظره و تعیین عم این اجتهاد از مباحث اقیسه و  
تعیین علل مسائل ترجیح و قواعد جدل و تشریح توای باطنه انسانی که حاصل خلاق و ملکات است تنفیح اصول حکمت  
عملیه از سیاست منزلیه مدینه اصلا از شارع ماثور نیست بلکه آنچه از آن جناب منقول است همین کتاب و سنت است پس  
دعوت آن جناب حجت بران و سیف سنان باین هر دو چیز بوده و در اشاعت همین هر دو چیز چه قدر تحمل مشاق و  
مقاسات تکالیف نموده آری آن علوم و قیقه نازک نسبت بعضی اذعان به تحصیل علم کتاب و سنت حکم اکبر عظم  
دارد که نفوس ایشانرا منضیل مارت مقام وراثت نبوت می بخشد و لهذا چون این کتاب و سنت بغایت  
تواتر و نهایت شهرت انجامید و هر عام و خاص بقدر نصیبه خود از آن فائز گردید و تسلیم آن هر دو در زمان تسلیم اولیا  
در قلوب جمیع اهل اسلام استقرار یافت پس آن علوم و قیقه بسی اسانده فنون عربیه و ادب اجتهاد و دانشندان کلام  
ارباب تهذیب خلاق و اصحاب حکمت یگانه بر روی کار آمد و این کار بسبب همین سعی و زحمه علماء ائمه  
کاتبیه انجامید پس از آنکه صدق یا قنند و اتباع ایشان در تطویل این مباحث مساعی جمیله بکار بردند تا اینکه  
علوم و قیقه طویله الاذیال بوجود آمدند و بعد انقضای زمان برکت نشان این بزرگواران قومی از مقلدان

بی معنی که بر حسب جاهت طلبیست مجبول بود بر سر کار آمدند پس همین قیل و قال و مکاره و جدال را فضل و کمال پنداشتند و کتاب سنت را پیشینت خود انداخته همه عمر خود را در تحصیل امثال این یو بلی حاصله بر یاد دادند و راه فاسف و اعتزال میروند و جز حسرت ندامت ازین جهان فانی حاصل نکرده و باخر غیر حذیبت خسران گویند گویا خود مونسین یافتند قل هل ننبئکم بالآخیرین اعمال الدین ضل سعیم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا اعاذنا الله و جمیع المسلمین من حال اولیک الباهلین

### باب دوم

در بیان اجتناب از بدعات و طرق ادای طاعات و تخیلی از ذرایع و تخیلی بفضایل و آن مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه است مقدمه و آن مشتمل بر یک فاعده است

**افاعده ۱** - از کار و اشغال مراقبات و مقامات که اولیای کرام آنرا مضبوط و ملخص کرده تحریر فرموده اند بسیار باشد که سالکان را بهمان امور پیش می آید و به همان کار و اشغال مراقبات آن مقامات رسیده اند فاما آن عنایات برکات که در باره اولیای عظام از بارگاه این روی پی برینی می رسیدند از ان بشام آنها نیز سالک و آن آثار صلاحتی است که در هر چند مساوات هم اهل کمال در تهیه عنایات برکات قبولیت حضرت خاتم الانبیا ص السلامات مکن نیست اما حال هر یک ظهورش بسیار بد و در صورت فقدان آن آثار تفتیش و تنقیح می کند مانع از ان گردیده ضرورت است تا تدبیر از ان نماید و بطلوب حقیقی می آید و موافق با آن آثار عبادت در اکثر ناس ملائمت بر بدعات و تلوذ بر ذرایع اخلاق و ملکات عدم اعتنا با دای عبادت اعمال شرعیه بعضی که مقصود شارع است و راه یافتن مختلات عبادات در اعمال شرعیه ایشان است لهذا این باب بر چهار فصل تقسیم کردن ضرور است و

### فصل اول

در بیان اجتناب از بدعات و آن مشتمل بر سه هدایت است

**هدایت اولی** در ذکر بدعاتی که بسبب ختلاط طبعین و مشرکین صوفی شعار تشبهین بر صوفیه کبار قدس اند اسرار هم در عوام اهل اسلام انتشار یافته و آن مشتمل بر دو تهید و شمش افاده است  
**محققید** - کشف شهود که از مزاولت اعمال و اشغال سلوک پیش می آید مشرک در میان کافرو

مؤمن مبتدع و متبع سنت میباشد لیکن بیان مومن عزم اتباع سنت باعث مقبولیت دست کفر کافران و احوال و بدعت مبتدع مورث رود و پس صرف آن کشف شهود و کمالیکه مطلوبیاز انسان است و نسبت خطای محض است آری در حق مومن جز کار آمدنی است که وسیله و طریق کمال مطلوب است پس انسان کامل بدو جز میشود اول معرفت الهی و مراد از معرفت الهی این معرفت مجمل است که هر کس و نا کس آن آگاه است یعنی الله بزرگ تر است تمام اوصاف جیات او بزرگتر از جیات تمام حیا است علم او بزرگتر از علم همه علماء است علی هذا القیاس چه این قدر معرفت اگر موجب کمال میشد آدمی ناقص حکم عقا می گرفت هر چند این قدر معرفت هم مفید باشد و نه مراد معرفت حقیقت ذات صفات است که بدر که انسان با کل محیط آن گردد که این محنی غیر ممکن است اگر مثلا صفت رزاقیت او کما یعنی بر کسی از بشر منکشف شدن گیرد مبادی آنرا هیچ انسان تحمل نمیتواند که چه جای آنکه با نهایت رسد اگر این معرفت مقصود و کمال انسانی میشود وجود انسان کامل منتقم میگردد پس مراد معرفتی است که خدا تعالی را منظور و مطلوب از خلقت انسان است آن معلوم میشود از قرآن حدیث و بهمان معرفت آدمی را عزتی و اعتبار دوبار گاه الهی بهم میرسد و آنرا که آن معرفت بدون عزت و اعتبار حاصل شده مثل حکما پس آن معرفت ضعیف و انسان کامل سبب این عزت اعتبار مثل حضرت گاری را خواهی میشود که در نظر آقا و پادشاه معزز و معتبر گشته و آثار عزت اعتبار روی هویدا گردیده مثلا امانات سپرد وی میشود و ما مور بر ساینده آن بعضی عایا و لشکریان و یا محتاجان و سالکان میگردد و قول ابو جلال اعتبار و پایه رستی میرسد و سفارش او در حق مردم مقبول می افتد چون ازین قبیل عزت اعتبار با معرفت ذات صفات و شخصی جمع شود همان است انسان کامل و با وجود تمام این اوصاف کالین با هم تفاوتی دارند در مراتب که احصای آن ممکن نیست از ادنای مرتبه ولایت تا مرتبه خاتم النبیین تفاوت باید فهمید و سلوک راه خدا تعالی را منحصر در همین طریقه مقرره سلوک نه چند ارند بلکه باها هم بسیار است منجمله آنحوائی هم یک طریق است نیز مقبول است این طریقه مقرره منوطه مطابقت اقوال و افعال و احوال صاحبین این طریقه است بظاهر کتاب و سنت

تمت صید ۲ - از عمده تخلان راه حق بحدان صوفی شعار اند که از مخالفت شرع پاک میکنند بلکه التزام از طریق خود میدهند و افعال قبیه مبتدع و شرک نیز تعلیم و تعلم می نمایند و کلام احوال را در مردم افشا میکنند

حسب فعال و اقوال ایشان با ایشان معامله کند هر که قابل قتل است او را بکشد و هر که لائق تعزیر است تنبیه او را تعزیر و تنبیه کند و اگر عاجز از مضایحکام شرعی باشد پس از ایشان بشدت بیزاری بود و هرگز ملاقات ایشان نکند و مواجبه و مشافهه ایشان را از قبایح انگارد و اگر احیاناً گمان هدایت کسی از آنها در ملاقات خود با وی بخاطرش بگذرد یک دو بار ملاقات کند اگر هدایت یافت از نعم الهی شمرد و الا ترک نماید باز پیرامون او نگرود که احترام از صحبت بداهم المهمات و رحق طالب خداست جل شانہ **ملیت** نخست سوغت پیر صحبت این حرف است به که از مصاحب جنس احترام از کنید

**افاده - ۱ -** از جمله بدعات ملاحظه صوفی شعاری که در عوام اهل زمان انتشار یافته بلک متعرض حال بعضی مقبولین هم گردیده صدور کلمات بی ادبانه در جناب حضرت حق و شعائر اوست پس طالب حق را باید که از استماع این کلمات احتراز کند و خود هرگز نگردد اگر چه قائل آن منطون انجیر باشد زیرا که شره بی ادبی هرگز نیک نیست اگر از کسی سر بر زده باشد قابل اتباع نه **ملیت** حافظ عالم و ادب و زر که در مجلس شاه هرگز نیست ادب لائق صحبت نبود. مثلاً شخصی گفته که خدایا بر انجیر خمره خریده ام آب یک خمره در وقتی از اوقات مقبول فتاد و موجب فتح یاب و گشت این مدعا را باین لفظ تعبیر کرد هر چند مدعا درست لیکن تعبیر بیجا است اگر میگفت که یک خمره داده در زمره بندگان او داخل شدم خوب میبود همین طبع تعبیرات صحیح مودبانه کرده باشد و از بی ادبی دور تر ماند و خود را بنده از بندگان بلک کمترین بندگان او بشنا بی پروای علیجاه و افر العنایات کثیر الرحمت شدید العقابت سیرع الانتقام داند و هر دم در هر حرکت سکون ترسان لرزان ماند اگر چه حالات عجیبه وارد شده متقاضی صدور کلمات بی ادبانه گردد **افاده - ۲ -**

از جمله بدعات ملاحظه وجودیکه در خواص عوام شتهار یافته و باقوال کابر طریقت مشتهر گردیده گفتگوهای توحید وجودی الحادی است که گمان اتحاد خود با خدا از ان لذتهای نفسانی بر میدارند و بتسویل شیطانی و مکر نفوس خبیثه بیان آن گفتگو را معارف و حقائق می پندارند و لا اقل از مضرات آن اقوال ذقات غریزه خود را بلاطائل محض صرف می نمایند پیشوای ما یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم آن را نفرموده و هرگز لب به بیان آن ننگشوده پس از آن چه سود اگر امری کار آمدنی ما بود بطور صوم و صلوة بران آگاه می فرمود و جویس علیکم

بِالْمُؤْمِنِينَ دَرُجَاتٍ حَسَمِ شَانِ اوست پس سکوت از ان بجز است که با عرضی بان متعلق نیست چونکه بسبب  
روح این گفتگوی واقعی و غیر واقعی بودن از نام مردم تفسیر میکنند پس این قدر باید دانست که این مخلوقات  
عین حق نیستند اگر چه قیوم آنها ذات پاک و است پس تمثیل در صفات آن باید کرد که چنانکه صفات عین  
حق است و نه غیر آن بلکه قیوم بوی است هم چنین مخلوقات دیگر نه عین صفات اند و نه غیر آن بلکه مظاهر آن  
پس صفات اگر چه فی حد ذاتها مستغنی از مظاهر است لیکن بنا بر اقتضای حکمت الهیه با وجود استغناء در مظاهر  
مختلفه که عبارت از مخلوقات است ظهور نموده و همین معنی مقصود اکتا بر طریقت است که ملاحظه وقت اقوال  
آن بزرگوارانرا بخلاف مقصود ایشان حمل کرده راه تحریف و تلبیس هموده اند پس انقدر دانستن مضایقه  
ندارد و اما اوقات خود را با این گفتگو صرف کردن بی فائده محض است بلکه موجب حرمان از کمالات  
پیروی انبیا است علی صاحبها الصلوة والسلام **اقاوه - ۳** - از جمله بدعات ملاحظه صوفی شعار که  
در عوام اهل اسلام شتهار یافته قیل و قال و بحث و جدال در مسئله تقدیر است باید دانست که ایمان با تقدیر  
از اعظم عقاید اسلامیه است و اجباب شرعیه است و از بسکه مسئله تقدیر با محبت تکلیف یک گونه در با و بی  
نظر تعارضی میدارد بنا بر علیه شارع از تعمق این مسئله دقیق و خوض این محبت عمیق بتناکید شدید منع فرمود  
پس لا بد بر جمیع اهل اسلام همین اجاب است که بر ایمان اجمالی آن اکتفا نمایند و در بحر خار متلاطم الامواج  
که عبارت از تفصیل و تحقیق این مسئله است نه و رانند لیکن از بسکه درین جزوی از زمان بسبب اشتغال طرفه  
منکرین تقدیر و بسبب اشتغال ملاحظه منکرین تکلیف که تشریح را معارض تقدیر نموده و بسبب قدرت تکلیف و  
در ابطال شرع جد و جهد می نمایند لای حکم **الضَّرُوقَاتُ يُبَيِّنُ الْمُحْضِرَاتِ** شارحی اجمالی بسوی تحقیق این مسئله  
ضرورتاً دو مذهب مقصود در این کتاب هتاهم همان ایمان اجمالی است و بس تفصیل آن برای صیانت مؤمنین  
غافلین از اتباع شیاطین مضلین اندر فضه و طردین کرده شده پس میگویم که افعال اقوال همه بندگان حرکات  
و سکانات ایشان علوم و ارادات ایشان مسائر لغوت اوصاف ایشان چه محموده و چه مذموم از ایجاد حضرت  
حق و حکوم آن تا در مطلق است پس آری در تخصیص ایجاد بعضی افعال در بعضی بندگان بعضی افعال دیگر در بعضی  
بندگان دیگر مثل خلق ایمان قلب صدیق اکبر و کفر در دل ابی جهل تبرکت است خفیه که آنرا غیر آن حکیم مطلق

بشرح تفصیل احاطه ننمواند کرد اما این قدر معلوم است که آن حکمت مراعات تفاوت استعدادات ازلی است و  
 تمثیلی برای تصویر اختلاف استعدادات ازلی این است که درختی است عظیم الشان که بر هزاران نوع چوب مجتوی است  
 بعضی از آن قابل سوختنی است بعضی از آن قابل ساختن آنچو را می شما میدنی است آنچه قابل سوختنی است آن هم  
 تفاوتی بشماره دار و مثلا بعضی در وقت تیر کشیدن درخت آنچنان پاره های ناکاره سبک خواهد ماند که در ابتدا  
 افزون تر آنش بکار آید بلکه بدون آن آنش در اول میفرودد و بعضی آنچنان گره های سخت خواهد برآمد که وقت تیر  
 تر شدن تر باشد آنش بکار آید و آنش تیر بسوزد و بعضی در عمارت بکار می آید که بعضی را چوب کرمی میزنند  
 و پاره را تخمیه می نمایند باز در آن تفاوت بشمار است بعضی تخمه سقف خلوت خانه خاص را و شاہی است و بعضی  
 قدحچه یا شاخه زندانیان گرفتار تپاهی است تخمه است که تخمه نداشتن شده از دست حق پرست کاملی موقع نقوش  
 حروف کلام الهی شده و تخمه است که از دست صلح هوشیار چیت ناکارگی افتاد و با مال خزان پاره گشته و  
 به پهن مثل اختلافات استعدادات را که بشمار است در افراد نوع انسانی تصویر باید کرد و همین تمثیل را حضرت شیخ  
 الاسلام خواجه عبدالقادر انصاری هر وی قدس شریفه بعبارت بهتر و مختصر اد فرموده آه آه ازین تفاوت  
 دو آهین پاره از یک جا نگاه کنی سم ستوران دیگر آینه شاه اگر چه ستاوی همه استعدادات در صلاح و فساد و در اصل  
 خلقت یا اصلاح هر استعداد فاسد بعد از خلقت روست قدرت اجبیه امریت بس سیر و کاریت بس سهل اما  
 حکمت مقتضی تفاوت استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت صلاح بعضی استعدادات فاسده و البقا بعضی  
 بر فساد ازلی گردیده تا در کارخانه عظیم ایشان از کار خائنات الوهیت که عبارت از جامعیت جمیع صفات کمال است  
 بر روی کار آید اول کارخانه عفوچه اگر همه استعدادات در اصل جبلت متساوی می بود یا اصلاح هیچ یکی از استعدادات  
 فاسده بچشم عنایت خود نمی فرمود هرگز عفو و حلم صورت نمی بست نانی کارخانه حکومت که عبارت از تنعم مطیعین  
 تعذیب عصاة است پس اگر همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت متساوی می بود یا اصلاح هر استعدادات  
 فاسده میفرمود هر آینه صفت حکومت بر دو جهت خود یعنی تعذیب تنعم ظهور نمی نمود یا نانی اینی که کارخانه مملکت  
 بدون زندان زندانیان و جاگیر و جاگیر داران بکمال صورت نمی بندد و هر چند کمالات ذاتی حضرت حق صفات  
 کاملان بی نیاز مطلق در ذات خود مستغنی از ظهور و میرا احتیاج مظاهر است که ان الله لعنی عن العالین

اشارت به این معنی است که کمال هر صاحب کمال اقتضای ظهور خود می فرماید و ظهور آن کمالات فرقی با آن صاحب کمال می رساند اگر چه آن صاحب کمال در کمال خود مستغنی از ظهور آثار آن باشد مثل کاتب جید الکتب که اگر چه ایجاد نقوش با فعل بیگانه از کمالات و محدود نیست بلکه کمال و همان ملکه کتابت است که در جوهر نفس او علی الدوام استقرار میدارد ولیکن ملکه کتابت اقتضای صدور نقوش جیده می فرماید و آن کاتب بسبب و راز نقوش بکمال خود شادان و فرحان میگردد و همچنین صفات ازلیه و عبودیه وجود استغنا از منظر اقتضای ظهور فراموش و حضرت حق جل و علا را از تحقیق منظر هر گوناگون صدور آثار رنگارنگ سروری و ایهامی کمالات خود ثابت میشود و ازین تقریر اندفاع شبهه که بخاطر اکثر عوام میگردد و ظاهر شد بیان آنکه در بادی نظر اکثر عوام را چنانکه ظاهر میشود که حق جل و علا بندهگان خود را متنسای الاستعداد در اصلاح و ازین چهره ایجاد نفی مودت همه بندهگان در نعمت و فرحت و آرامش معاش و معاد میگردد و این دنیا اصلاح همه استعدادات فاسده چهره نفی مودت این اصلاح و حق ایشان لطف وجود است و قدرت حضرت حق وجود و انجوا و مطلق را پایانی نیست و وجه اندفاعش آنکه حق جل و علا جامع جمیع صفات کمال است که از ان جمله ملک است و یک شعبه از ملک است که خانه است بسبب و آن انتقام از عصاة و تعذیب معانین است پس اگر این شعبه ظهور نمی فرمود و هر آینه امر ملک به کمال خود نمی رسید **بسیار** در کارخانه عقل از کفر ناگزیر است و دوزخ که بسوزد و گریه لب نباشد و باقی ماندن جاسوالی جواب طلب بیانش آنست که وقتی که افعال اقوال منوط با استعدادات ازلیه است و استعدادات ازلیه خارج از طاقت بشری پس بر کفار تمرد و عصاة مصرین طریق الزام و راه سرزنش مسدود گردد و جوابش آنکه حق جل و علا مخلوقات خود را بر دو قسم آفریده قسمی آنست که در ایشان علم و ادوات ایجاد فرموده مثل شجر و حجر و قسمی دیگر آنکه در ایشان این هر دو صفت و دعوت نهاده مثل جن انس پس آنکه در ایشان علم و دعوت نهاده اند از بسکه ذات و صفات اعضا و جوارح و اقوال و افعال خود را دریافت میکنند البته این مورد مذکور را بخود نسبت می نمایند مثلاً میداند که این است و پاراست این قول و فعل از مصادیق پس افعالیکه بواسطه ارادت ایشان صیاد میشود گو خالق آن حق جل و علا باشد البته ایشان میشناسند که این افعال از ارادت ماصداور شده است و چون که نسبت افعال مذکور به انسان مثل ساز احکام شرعیه مراعات از قرآن مجید ثابت است پس مسلمانان الزام است که چنانکه

سائر احکام را از قرآن فهم کرده قبول نموده این حکم را هم قبول نماید و فعال فرمید قبح خود را بخود نسبت کند و در قیامت  
 همین امر که این فعل بار داده با صادر شده در توجیه تو بیخ و سرزنش کفایت میکند و اما اینکه علم چرا و ولایت در و نهان  
 اند یا صفت اراده چرا ایجاد فرموده اند یا اراده او را چرا بسوی این فعال و اقوال متوجه ساخته اند پس جمیع اینها آنکه  
 این همه امور از قبیل ظهور آثار استعداد اذنی است اما تفاوت استعدادات از لیه پس بسبب صدور کلام مذکور شد  
 و اگر در خاطر کسی سوال بپرسد که وقتیکه ثابت شد که طبیعت هر یکی از اینها کاری ساختند پس میل او را در دلش انداختند  
 پس حکمت بعثت رسل و انزال کتب و اقامت حج و اظہار دعوت و سعی در تعلیم و تعلم و مشروعت جهاد و حدود و صلست  
 پس میگویم که اگر چه همه کائنات به محض ایجاد حضرت خالق الارض و السموات بلا واسطه و آلات است لیکن آن  
 حکیم مطلق بمقتضای حکمت با بهره خود بعضی شیای را بعضی موجودات مرتبط ساخته و سلسله اسباب و مسببات  
 بر روی کار آورده مثلا جرم شمس و شعاع او اگر چه این هر دو چیز از مخلوقات حضرت رب لا رباب بلا واسطه و حجاب  
 است لیکن در میان شعاع و جرم شمس ارتباطی خاص ایجاد فرموده که سبب همان ارتباط شمس سبب شعاع را است  
 می نامند پس همین قیاس باید کرد که هر چند جمیع فعال و اقوال که از نفوس و آلات الارادات صادر میشود از مخلوقات  
 آن قادر و طاق اند لیکن در میان آن فعال و در میان ارادات ارتباط سببیت همان حکیم مطلق بمقتضای  
 حکمت خود ایقاع فرموده و همچنین در میان ارادات در میان امور مذکوره صادر از بعثت رسل و انزال کتب  
 و اظہار حلاله و سببیت مستحکم گردانید مثلا میتوان گفت که اراده امور ما مور بهاد و دل مطیعین سبب هدایت دین  
 و تعلیم معلمین متحقق گردیده و یا اراده بت پرستی یا اراده زنا و شرب خمر سبب جهاد و اقامت حدود مضمحل شده  
 و نیز باید دانست که تمامی فعال و اقوال اگر چه از آثار استعدادات از لیه است اما مجازات بر صرف استعداد کامن نمی  
 تواند شد سبب آنکه استعداد قابل الزام نیست بدرا می رسد که از بدی خود انکار کند و نیک را برابر خود داند و عقاب خود  
 و ثواب نیک را بلا وجه خلاف عدل و ظلم شمارد و نیز عادت صحاب حکومت سلطنت که بعد از حکمت مروت متصف  
 میباشند همین است که گاهی بسبب علم خود گویند یعنی بود انعام و انتقام نمی فرمایند نمونه اش آنکه امیر ذوالقنطار فریق  
 مخلص در امید اند که بلا شبهه شجیع الناس است در هیچ معرکه قصور ننخواهد کرد و اد سعی و جوا نمودی خواهد داد لیکن  
 بدون ظهور امری نمایان در معرکه روز الزامان انعامیکه مرجع بر دیگران باشد ننخواهد فرمود و در تمثیل شدنش

همین قدر کافیت که شخصی بچه گرگ پرورد و با یقین میداند که جلیتش حمله کردن بر انسان دریدن است  
 اما بدون اظهار اثر آن غضبش جوش نخواهد زد و قصد اهلاك نخواهد نمود همین که حمله بر انسانی از وی صادر گردد و آنقدر  
 پراز خشم خواهد شد که بجز قتل سزايش تجویز نخواهد کرد و بدون قتل اطمینان خاطر او را دست نخواهد داد و کارخانه مجازات  
 حق تعالی را از همین تمیلات یک گونه تصور باید کرد هر چند تعهدات از لیب تقیر و قیام معلوم آن علام العیوب است  
 لیکن بدون ارتکاب گناه غضب می باعث انتقام نمی شود و همچنین بغیر ظهور طامات بحر حرمت بجوش نمی آید  
**بیت** تا نگردد کودکی حلو افروش • بحر بخشایش نمی آید بجوش •

**افاده - ۴ -** از جمله بدعات مشرکین فی شعار که در خواص معوام اهل زمان مموما و در دیار هند و ستان خصوصاً  
 اشتهار یافته و تعرض حال بعضی از مقبولان حق گردیده غایت افراط و تعظیم مرشد است بحدیکه مشعرا معتقاد الوهیت  
 یا نبوت او باشد پس با بدعت اعتدالین امر را باید فهمید بیانش آنکه مرشد بلاریب سبیل راه خدا تعالی است قال الله  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ  
 ای مومنان پر پر کنید از خدا و طلب کنید بسوی می سبیل راه جهاد کنید در راه وی شاید که شامت کار شوید  
 ویرانی است برای فلاح چهار چیز مقرر فرموده ایمان تقوی طلب سبیل جهاد در راه وی اهل سلوک این آیت را  
 اشارت بسلوکی می فهمند و سبیل مرشد را میدانند پس تا لا ش مرشد بنا بر فلاح حقیقی و فوز تحقیقی پیش از مجاهد  
 ضرورت سنته الله بر همین منوال جاریست لهذا بدون مرشد راه یابی نادرست پس سباید که مرشد کسی را گیرد که  
 بوجهی مخالف شرح شریف نبود و بر طریق مستقیم که اتباع قرآن حدیث است نهایت را شیخ القدام باشد او را مرشد و  
 دوی خود مقرر نماید لیکن در این طور که هر حال اتباع وی منظور دارد بلکه مقتدای مطلق شرع شریف را داند  
 اتصال متبع حکم خدا و رسول بود آنچه مرشد از وی شرع شریف فرماید آن بدل جان بجا آورد و مباح شرع را از امر وی  
 لازم شمرد و آنچه خلاف شرع گوید هرگز اتباع آن نکند بلکه رو نماید حدیث شریف است که لَطَاعَةُ الْخَلْقِ فِي  
 مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ یعنی اطاعت مخلوق نمیباید در نافرمانی خالق و محبت مرشد با نیطور باید که مال جان خود را بر آن  
 رضا و آرام وی عرض نماید و هیچ دنیا را عزیز تر از رضامندی می نداند چرا که فائده منفعتی که از مرشد حاصل میشود  
 بهزار مراتب بهتر از تمامی دنیا است محبت مرشد با این حد ممنوع است که نافرمانی خدا و رسول و جنب محبت او

گوارا کند که این محبتی مجردی است از بارگاه حق تعالی است اهل همه محبتها و حقوق محبت حق خدا تعالی است جنب  
 محبت حق او سبحانه هیچ محبتی و حق را بجای آن آوردن محبوبی از وی تعالی شانه و محرومی از عنایات اوست اگر بعد  
 عقیدت با مرشدی طالب حق را امری منکر در آن مرشد واضح گردد پس او را ناصح شود و دعا برای او و بجانب بزرگی  
 کند و اگر باز نیاید آن منکر را نگذارد پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده است عقیدت را از وی خلع کرده او را  
 مرشد و پیر خود نداند و اگر فساد عقیده نبود گویند کیره باشد پس خلع مرشدی می کند لیکن مبتلا بدو است  
 ابتاعش را در آن کار حرام انگاشته سعی ظاهری باطنی در نجات می از آن بلیه کما یفنی بجا آورده  
**اقاده ۵** - از جملة بدعات مشرکین صوفی شعاری که بزرگی و نورنیک در آن ظاهر و در این یار جلوه گرفته اظهار بدعات  
 منکره بر قبور اهل الله است هر چند آن بدعات بشمار است لیکن در سه مورد قبیح تیشلا درین مقام ذکر کرده میشود تا دیگر  
 امور قبیح را برین مورد مذکوره قیاس توان کرد از آن جمله قصد زیارت قبور آنها است از جواتب اقطار زمین به کشیدن  
 متاع و مصائب سفار و مقاسات آلام لیل و نهار و این سفر هم با وجودیکه در ارتکاب آن صعوبات می درزند  
 به ظلمات شرک میکشد و بودی سخط ایزدی میرساند عوام این سفر را برابر بلکه بعضی وجوه بهتر از سفر حج میدانند  
 و صورت حرام و محرمان شنیده بعینهایا به مثلها بخود می بندند و علاوه بر آن قیود زانده و اهیبه خود کن مسافران  
 بد انجام در سفر و تمام متعلقان ایشان در حضر الترام میکنند القصد اگر چه ارباب بواطن صافینه را قطع منازل سفر بویا  
 قبور اهل الله منفعتی قلیلی می بخشد لیکن به عوام مومنین آنقدر مضرتی عظیم میرساند که خارج از بیان است پس لابد  
 همه خواص عوام را لازم است که ازین امر بالکل اعراض کرده آنرا نسیانند و سازند و از آنجمله استمداد و استجانت  
 از اهل قبور است که آنها را حاجت روائی مطلق پنداشته در مراتب استدعا و التجار و شرک میدهند و در وقتان  
 آنها از صراط مستقیم توحید ظاهر است لیکن در اینجا شرح کردن احوال خواص آگاه دلان منظور است که باراده استفاضه  
 فیض باطنی قصد مزارات بعیده میکنند پس باید دانست که هر چند اولیاء و مقبولان بارگاه حق را موت جسمی است  
 که حبیبی رسانند و ایشانرا آنچه انعامات الهیه و معارف ربانیه عطا میشود که درین عالم احیاء و زندگانان کمتر نصیب  
 بنا علی آنها را احیاء میتوان گفت لیکن بلا ریب نسبت حکام این عالم مردگان قدرتی و قوتی که احیای این عالم را  
 حاصل است ایشانرا هرگز نیست اگر فی الواقع همین قسم قوت قدرت متحقق میبود و در مجاورت مزارات مدعایل

می شد تمام عالم قصد مدینه منوره میکرد و سلسله تربیت و ارشاد لغوی بی حاصل میشد پس واضح گردید که عادت اللہ  
در تربیت و ارشاد و خلق بهترین منوال حاکمیت که استفاضه فیوض از زندگان شود و اگر احیاناً کسی را این چنین نماند که  
کشود کار از وی مننون بود میسر نیاید پس قصد مزارات از آنکه بعیده نکند بلکه متابعت قرآن و حدیث را لازم  
گیرد که مقتضای مخلقات است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ارشاد: **مَوَدُّ رَبُّكَ فَيَكْفُرُ بِكَ التَّقْلِينَ مَا اِنْ تَمَسَّكَتُمْ**  
**بِهَذَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَجَارَتِي اَهْلُ بَيْتِي** یعنی گذشته ام در شما و چه چیز جلیل القدر  
ما و این که هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز بعد من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و اولاد من به در روایتی دیگر است  
**رَبُّكَ فَيَكْفُرُ بِكُمْ اَمْرِي لَنْ تَضِلُّوا مَا اِنْ تَمَسَّكَتُمْ بِهَذَا كِتَابُ اللَّهِ وَسُنَّةُ رَسُوْلِهِ** یعنی گذشته ام  
در شما و چه چیز ما و این که هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز گمراه نخواهید شد کتاب اللہ و سنت پیغمبری پس شناخت  
مبتوع و مقبول آل طاهرش یافتن آن موجود درین عالم اگر چه دشوار است چه مقبول و مبتوع از آل طاهر و صدق  
این حدیث شریف همان شخص خواهد بود که تمام اقوال و افعال و احوال و موافق کتاب و سنت باشد و ظاهر است که  
تحقیق امثال بن بزرگواران درین جزو زمان به مثابه کبریا عظم و کبریتا حمزاد و کیاب لیکن قرآن مجید که بهترین  
ذریعہ نجات است هر جا موجود و همچنین حدیث شریف هر وقت میسر است اتباع آنرا غنیمت بگری شمارد و همین ولایت  
علیایا پندار دینی حقیقت همچنین است که کما یبغی اتباع قرآن حدیث هم ولایت است اگر بر تقدیر ایش از اوقات  
و قدرت هم می بود پس در غیر انبیا علیهم الصلوٰة و السلام جای تلبیس بل نیست چونکه ظهور آثار ارواح امری نیست  
بسا که شیطان حکایت صوت یا صورت آنها کرده با امری خلاف شرع حکم نماید و این بیچاره نادان بشتت اعتقاد  
و نیاز مضر بدل جان از قبول کرده آنچه در قرآن و حدیث بتواتر و یقین ثابت است از آن چشم پوشی ننموده و در خاک  
بالا افتد و حکایت صوت صورت هم بنا بر شناسنده صورت صوت ایشان میباید و هر کشتا سنا باشد پس صرف  
آدازی یا القائی در قلب در وقت تغیر حالت ظهور توهمی و کیفیات در مراقبات بنا بر نغز ایندن می از جاده حق  
کفایت میکند و حیال بعضی سفهای پندارند که برای تلاش محاش لطیف توکری یا تجارت اسفار بعید کردن  
البته روا است پس چرا بگمان حصول مطلب نی این چنین سفر مذموم باشد پس جوابش آنکه این طریق سبیل حصول  
مطلب نی نیست بلکه مقام بر باد می آید ایمان خوف از دست رفتن اصل سطره کسب سعادت است از تعدی

و تطاول سراق شیاطین قزاقان کننجا به و آزان جمله نیست شن کنن چراغان بر قبور و در مقابر کارزار کشنی میگویند  
بلا شبهه حرام است لعنت برین کج رو حدیث صحیح صحیح وارد است همین مردم می باشند که آنرا مثل وقت نهار اذکار لیا القدر  
و لیله البرات ساعت اجابت دعا میدانند و مترصد دعای آنوقت میباشند و مقارنت عابار و روشن کنن چراغان  
از مقاصد هم می پندارند مخاذ الله من کت حدیث شریف وارد است که ایمان نانی و سارق در وقت زنا و سرقه  
آنرا نهاجدای شود و زیاده تر از آنها ایمان بنیان بر مجرد دعا آنوقت بر باد میرود و بیک اگر جهل عذر نماند پس صاف  
کافر شوند و آنکه جاهل نسبت پس البته کافر می شود حرام شرعی را عبادت عمده اعتقاد کرد و صرف استحلال حرام کفر است  
چه جائیکه آنرا عبادت شمرد **افاده ۴-۵** از جمله بدعات مشرکین صبیغ فی شعار که در خویش عوام اهل اسلام بیک  
جمهوران نام غایت اشتها یافته ادای نذر و نیاز او لیا، الله است بوضعیکه شرک خفی و سراف اموال اختراع  
بدعات بوجه متعدده در آن راه یافته بیا نش آنکه اگرچه اصل این امر بهتر و خوب موافق حکم شرع شریف است لیکن چون  
عوام ظنون فرجام خود را در آن خل داوند و خلق آنها تابع سلف خود شده درین امور تجدد و تجدید نمودند و قائلند  
هر که آید بر آن مزید کرد و استوار عمل ساختند آن اصل محمود مخفی و محجب گردید و فرغ جنبش که از سعی تراشیدن  
مردم بهم رسیده ظاهر در آن گشت و آن فرغ و جنبش خود متفاوت الحال انداد نای آنها تقلید رسم و عادت است  
و التزام آن بجدیکه ترکش متعذر شده و التزام مالایزم درین امور نیز نه شیطان و بعد از مرضیات رحمانی است  
شاهد این بیان ممنوعیت التزام انقلاب از زمین بعد از صلوة کافیه است چه هرگاه التزام این قدر کار سهیل که  
از نماز فارغ شده بطرف راست باید گردید نصیب شیطان در ایشان است دیگر کارهای عمده و التزام آنها توبیخ  
ان قبیح از نصیب شیطان میباید و اعلائی آن شرک است که در وقت فرج کردن گا و حضرت سید احمد کبیر قدس الله  
سره مثلاً از عوام این زمان این یار مشاهد محسوس میشود تفصیل این جمال آنکه اموات را بلا رب ثواب عملوات  
احیای رسد بدو سبیل سبیل اول که عمده و بهتر است آنکه در میان مرده و زنده علاقه باشد که بسبب آن علاقه دخل  
است در عبادت زنده ثابت و متحقق گردد مثلاً علاقه با ابا و این لبوت ثبوت خواهد بجهت ولادت باشد خواه  
بجهت تعلیم و ارشاد و هر شخصیکه عبادت میکند آبابی و را هر قسم که باشد ثوابی میرسد و در تربیت ظاهری باطنی هر قدر که  
کوشش کرده اند و بناییکه در آن کوشش کنون ضمایر ایشان بود حسب آن ثواب مذکور نقصاناً و زیاده مختلف

میشود پس مسلمان هر قدر که گوشش در کار نیک میکند و نیت خالصه خوشنودی حق تعالی میدارد حق حضرت حق جل شانّه که اعظم المحقوق است حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و جمیع سائده و مرشدین و ابا و امهات که مومنات و مومنین گذشته اند از ذمه اش را داند میشود بهین اعمال نیک بندگی بحضور حضرت حق تبارک و تعالی اطاعت و تبعیت بجناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و رشد و سعادت مندی روبروی سائر اهل حقوق محض با تمام و فضل نیردی روشن و مبرهن میگردد و همین دقیقه ایست که بر واقفان احکام شرع هویدا و بر ناواقفان آن مخفی و محجوب است و بنا بر علم هر که بموجب معمول ریح فاتحه و ایصال ثواب بکند او را ناخلف منکر حق اهل حقوق گمان می برزند و نمی فهمند که اگر ترک این سوم فاتحه و ایصال ثواب ایشان ناخلف منکر حق اهل حقوق میشوند لازم می آید که اهل بیت عظام و صحابه کرام و سائر طبقات مومنین و صلحی و علماء و اولیا که پیش از اشتهار این سوم گذشته اند معاذ الله ناخلف به نسبت خود باشند بلکه همین حرف در شان فضل اهل سلیمین محبوب با عالمین نسبت امام الانبیا خلیل با صفای حضرت خالق الارض و السماء در خاطر حضور خواهد کرد معاذ الله من لک ثم معاذ الله من لک پس ازین تبیان واضح شد که این سوم فاتحه خوانی بوضع مختص زمانه از لوازم دارکان زمین است کمال ایمانی موقوف بر آن هر چند این معنی بالا بجمال منع فرماید اما است لیکن بسا است که وقت ترک شدن این رسم از صاحبی کمالی آن ذمّه انحصاری بسبب کثافت غشاده عادت مستور گشته بسبب نظر بی غرض من حق آن صلاح کامل کرده و لهذا این حقیقت مفصلاً جانشین خاطر داشته تارک این سوم را درین امر اشیاء بسلف صلاح اعتقاد باید کرد.

## سبیل دوم

آنکه زنده فعلی کند که مقصود از آن نفع ثواب سایندن بهیت منظور باشد و آنهم این قسم در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم دعاست یک صورت از آن که نماز چهاره است واجب است صورت دیگر آنکه در اوقات پنج گانه و اوقات بترکه و غیره با العمیم یا با مخصوص نزدیک یا از دور وقوع آن میشود بلا شبهه مسنون مندوب است در احادیث مشهور و معروف و شرح آن حدیث موجب طمانینه در یافت آن بر کتب حدیث حواله کرده شد لیکن بایک فیهما کار آمدنی درین جا هم باید شنید که اتباع پیغمبر صلی الله علیه و سلم مراتب است در آن فراط و تفریط واقع میشود هر چند در آن فراط و تفریط قبحی نبود لیکن هر چه بر جاده اعتدال است بلا ریب افضل است از جانبین فراط و تفریط پس اعمیه که در حق اموات وقت

حضور قبور یا غیبت آن بوضعی که از جناب رسالت صلی الله علیه و سلم مروی ثابت شده بهمان وضع اگر بوقوع ایندال است  
از اوضاع دیگر مثلاً آنجناب صلی الله علیه و سلم در شب برات تنهایی اطلاع و اعلام احدی در بقیع تشریف بردند و عارفان  
و کسی از صحابه را نفرمودند که درین شب برتقا براید رفت و دعا بایده کرد چه جائیکه ناکید کرده باشند پس الحال اگر کسی اتباع  
پیغمبر صلی الله علیه و سلم منظور داشته در شب برات در مقبره مجمع صلحی نموده اوعیه نافره کند او را بجا گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
علام کردن غیر سید لیکن این قدر باید فهمید که این امر شده برسم انجامیده حقیقت کار دوران باقی نخواهد ماند و مثال  
موضع این بیان است مسئله فقیه که جماعت نفل کرده نیست اگر داعی باشد کرده است با صورت دیگر سود و عا پس مروی  
از ان کردن چاه است که حضرت رسالت پناه سعد بن معاذ را بعد التماس ایشان که ما درم ناگاه فوت شده دیاری  
گفتن نیافت اگر می یافت وصیتی میکرد پس می گوید اگر چیزی بکنم نفع بوی خواهد رسید فرمودند که چاه بکن بگو که این بر  
ما در سعد است و خواندن سوره نسی است که بقید روز جمعه زیارت قبر الدین وارد شده و حضرت عائشه صدیقہ رضی الله  
عنها از طرف برادر خود یعنی عبدالرحمن رضی الله تعالی عنه بعد وفاتش بردا آزاد کرد و بر همین قیاس باید کرد سایر عبادت  
پس هر عبادتی که از مسلمانان اشود و ثواب آن بر روح کسی از گذشتگان برساند و طریق رسانیدن آن عا می خیر بجناب  
الاهی است پس این خود البته بهتر و مستحسن است و اگر آن کس که ثواب بر او بر جوش میرساند از اهل حقوق اوست به مقدار حق وی  
خوبی رسانیدن این ثواب زیاده تر خواهد شد پس در خوبی این قدر امر از امور مومنه فاعمال و عراس نذر و نیاز اموات  
شک و بجهت تعیین اوقات قسم طعام و وضع آن متناول کنندگان هم از قبح خالی نیست اگر مطلقاً بعضی اوقات بعضی  
در مراتب قبح تفاوت بسیاری است صرف تعیین التزام مالا یلزم است که حاشا مشروح گردید و از جهت تعیین وقت آنها  
بسیار هم دینی و هم دنیوی پیش می آید نیست خالص باقی نمی ماند بلکه ایما مطلقاً نیست عبادت نمی باشد صرف بجهت  
تمام و نشان دنیا و دفع طعن و تشنیع مردمان بخوف خفت بحق عا پیش چشمان بعمل می آید و از ان مدعا اینکه نام نهاده اند  
اصلاً برنی آید و انیان اگر از عمل صاحب حاصل اند پس ان ایشان صاحب کامل تارک این سوم لحاظ ادا می حق اسلاف  
خود به مثابه سلطنت شاه جهان آباد و سلطنت بخاری است درین ماده کلاول هم محض بلا حقیقت است که اصلاً معنی ان  
سلطنت نموده و رسوم خود وجودی کمتر از سراب میدارد و ثانی حقیقی است که بر رسوم ملوث نگردیده این تفاوت مثال  
و مثل ل را بر میزان شرع و عقل سنجیده و از حالات داروات قلبیه خود در وقت از تکاب مراسم بحث کرده امر حق در یافت نموده

از التزام بر سوم نایب پاید شد مرتقا الله التوبة وجميع المؤمنين من كل المكروهات وادابیکه حضور  
 طعام فاتحه در باز بجای آن رند پس این هم اتباع خیالات فاسده خودست چه فاتحه بسبب آن طعام بجای صاحب فاتحه نشد  
 پس چرا ادابیکه در سخنان آن نسبت صاحب فاتحه هم گفتگو بود به عمل می آید آورد و ملاک می نگریده چه اگر ملاک است پس  
 چه فاتحه کنندگان دخل در آن میکنند و بموجب خواهش خود می خورد و می خوراند ملاک از اوزان صاحب فاتحه رسانند نیاز حضرت  
 سیدالنسار را السادات دهند و نیاز حضرت غوث الاعظم با اولاد ایشانی حواله نمایند و علی هذا القیاس اگر این آداب  
 بگمان حلول روح صاحب فاتحه در آن طعام یا مس می است آن طعام را با بسبب که تناول کرده و پس خورده او شده  
 پس این طنون فاسده ایشانی است که هرگز معلوم ایشانی نیست و اگر با فرض التقدير چیزی از آن معلوم شود پس حدی که در  
 آداب طعام میباید آن طعام از آن تجاوز کرده پس حاصل از اداب آن طعام نیست مگر حصول مشابهاست بلفه شوند  
 که احیانا خوب غلات جناس الطعم را پستش میکنند و از قید اکلیس و ممانعت می آید اجازت مگر تحلیل حرام و تحریم حلال  
 پیدا میشود و اتباع اهل جاهلیت لازم می آید چه بین قسم قول ایشانی حتی تعالی در مقام مذمت حکایت فرموده و قالوا  
 هذاه انعام و حرمت حلال یطعمهم الا من نشاء منهم و میگویند که این چایان زراعت ممنوع است نخورد آنرا مگر کسیکه  
 خواهیم باز هم خود و ایضا حق تعالی می فرماید و قالوا ما فی بطون هذاه الانعام خالصه لکن کورنا  
 و حرم علی اذواجنا وان لکن میده فهم فیہ شرکاء سیجر بهم و صنفهم انه حکیم علیهم  
 و معنی حجر انجونی دریافت کرده باید دانست که همین معنی مراد مردم این بار و این زمان از لفظ اچتو عامی باشد صرف  
 طعام هرگز سنه و محتاج است آری بر نیز گاه بهتر از غیر بر نیز گاه است پس صحبت تو شها که ساخته و پرداخته پسینان است  
 بتلاحق افکار در حقیقت نهایت دور از حق پیدا شده و اکابر بزرگان حال آن در اوقات تربیت ارشاد و ضمن کلیات  
 بیان می فرمایند و تخصیص مجابرت انکار در عین وقت مقابل این رسوم غیر مفید انکاشته خاموش میشوند از خاموشی آنها  
 فریب نخورده در محو آن سعی باید کرد چه این قیو شده شده بقبح انجا میدو آن قیو ضرورت از قیو و شرعیه در اوقات  
 جهل قریب یافته که التزام آنرا جزو اسلام نیامان می پندارند و تا که سماعی را در هدم هاس آن خارج از ایمان می شمارند  
 چون التزام رسوم باین حد رسد بالکل طلب مطلوب و عکس مقصود گردیده و حسب لکن میگردود و بنا بر تیز سنن از فرانس  
 تا کیدیکه در حدیث میشود یاد کرده درین محل بکار باید برد و روح رسم نذر و نیاز باین حد رسیده که از نذر طعام و غیره

عراط مستقیم

گذشته با نهایی انوران که نیاز میکنند و در فرج کردن آن خوشنودی غیر خدا جل شانہ قصد کرده مطابق حدیث توفیق  
 لعن الله من ذبح لغير الله ملعون میشوند و قبول اکثر علمای این لعنت بجهت کفر است پس امریکه کفرش از اعبادات  
 پنداشتن به کدام مرتبه زشتی و زبونی خواهد بود و حقیقت آنست که کسانی که در نذر و نیاز از کتاب معاصی کفر میکنند  
 ایشانرا ایصال ثواب منظور نیست بلکه شرک میکنند و میدانند که این کار برای بزرگان میکنیم معنی عبادت خدا هرگز  
 در ذهنشان نمینماید و لیس آنکه هر که در تو شهاد و نیازهای بزرگان مبلغان کثیره صرف کرده باشد اگر از وی پرسند که گاه  
 برای خدا هم چیزی داده خواهد گفت که نه با بجز خدا را و آنها را بعضی در مرتبه مساوی تقرب رضا جوئی می نهند و  
 بیان حال همین بعض است و من الناس من يتخذ من دون الله اندادا ليحببوا لهم كحبب الله والذوات المتواترة  
 حجاب الله و بعضی ترجیح میدهند و بعضی که آنها را کافی حاجات خود بالاستقلال دانسته از اتجا و دعا بجناب حضرت  
 حق جل شانہ بی نیازی میشوند پس حاره کار طالب حق و صواب تبع مرضیات خدا و رسول درین جزو زمان آنست که بروح  
 شخصی که ایصال ثواب منظور باشد بلا قید وضع و جنس طعام و متنا و لآن آن هر چیزیکه النفع و بهتر و حق فقرا و محتاجین  
 آنوقت باشد و بصغای نیت مقرون تر بود و صرف نماید و از طرف آن شخص نیت کرده بعمل آرد و اگر دعایم کند  
 بهتر است و تمام قیود و رسوم یک قلم دور کند

هدایت ثانیه

در ذکر بدعاتی که بسبب غلط افروضه در جمهور انام اشتها یافته و آن مشتمل بر سه افاده است  
 افاده ۱- از جمله بدعات رفضه که در قلوب عوام اهل سنت راه یافته مخالفت سلف در عقیده تفضیل است  
 پس طالب حق را که تبع سنت متنفر از بدعت باشد باید که از صمیم قلب خود اعتقاد نماید که چهار بار که بارش بهترین نبی آدم  
 بعد انبیا علیهم الصلوٰة و السلام اند و تفضیل ایشان با هم موافق ترتیب خلافت است چنانکه عقیده اهل سنت است و  
 مسلمان را باید که همین ترتیب معتقد فضیلت باشد و تقیثش و وجه تفضیل نه نماید چه تقیثش و وجه تفضیل از وجیحات دین  
 بلکه از سمجات هم نیست خصوصاً عوام مومنین یا در صد دین تنقیر و تقیثش اقتادون بی خردی و نادانی محض است لیکن  
 بجهت شهرت این مبحث در عوام و خواص این زمانه و افراط و تفریط بنا می روزگار دین عقیده نوشته می آید که جناب  
 حضرت شیخین رضی الله عنهم واقع نظر از خلافت در بارگاه الهی جاباتی است بس غلیم و قربی است نهایت لطیف

و تقدم در خلافت علاوه بر آنست حضرت عثمان را قطع نظر از خلافت آنقدر جاه قرب نیست که مقدم حضرت مرتضی  
علی شود بلکه حضرت مرتضی را باعتبار وجاهت قرب تقدم حضرت عثمان است تا آنکه مقدم خلافت را شده بنویسید عیاش  
آنست که در مقام تنزاع اهل مناصب مراتب وقت ظهور عنایات با هر دو الهی حضرت عثمان پیشتر از حضرت علی باشند گو  
ایشان را جاه و قرب زانده بود مثل آنکه در پوشانیدن خلعتها صاحب منصب تقدم صاحب منصب را خواهند خست  
اگرچه صاحب منصب متاخر را جاه و قرب را رضازانند از صاحب منصب تقدم باشد و حضرت مرتضی را بکینوع تفضیل حضرت  
شیخین هم ثابت است آن تفضیل بحجت کثرت اتباع ایشان و مساطت مقامات لایت بل سایر خدمات است  
مثل قطیعت و عوشت ابدایت غیر ما هم از عهد کرامت همد حضرت مرتضی تا انقضای دنیا همه بواسطه ایشان است  
در سلطنت سلاطین امارت امراء اهمیت ایشان را داخل است که بر سیاحت عالم ملکوت مخفی نیست این عطیه الهیه بقابلت  
که گاهی انتظام خلافت مملکت در آل اهلها ایشان صورت بسته با وجودیکه بعضی کبری ایشان اعلی الله  
حاکمهم فی العالین مساعی و افرو درین کار بندول فرمودند و پنجای فراوان تحصیل این کار بر خود تحمل نمودند و اکثر سلا  
هل و لایت هم منتسب بجناب مرتضی است پس روزی سخن بسبب کثرت اتباع که اکثری در آنها صاحب شایانهای بلند و مترا  
ار جند خواهند بود و موکب مرتضوی بآن جهت جلال نموده خواهد شد که تا شایان آن مقام و نظار گیان آن مجمع بی نظیر  
را موجب تعجب بسیار خواهد گشت ظهور همین مقام بعضی متصوفان مخفی مقام شیخین باعث آن گردیده که در تفضیل جناب  
شیخین ترویج هم رسانیده از عقیده را سخنی اهل سنت مترنزل شده اند و اگر نونی اقیقت شایانیکه جناب شیخین را فریب  
انتظام خلافت بلکه قطع نظر از آن ثابت است با این جهت جلال نسبت فضیلت مساوات ندارد بلکه شان آن  
برده برگزیده جمیع اتباع انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات قطع نظر از خلافت بسبب شرح صدر و وسعت حوصله و تلقی عدل  
در هر باب از اخلاق و تدبیر منزلی و مدنی و سیاست ملک ملت که از ایشانبه بالا انبیا و تعمیر توان کرد پس بلند نسبت آن است  
و جلال مذکور است تشایان نگاه بر مرتبه امیر کبیر است که حقوق خدمت خود بجا آورده فارغ از امور سیاست گردیده ملازم با دوشاه  
گشته نسبت کسیکه قائم بر خدمات و مشغول بکار پروازی است پس اگر چه در ادوی نظر بسبب متعافا از خدمات و اشتغال حضور  
با دوشاهی ما نهاد که در ملازمت او خدمت شوکت ظاهریه کثرت اتباع در حق این مصاحب نسبت آن امیر اعظم که قائم بخدمات  
است متحقق نمیشد یا اقل قلیل است لیکن در عزت و جاهت منصب آن مصاحب فوق منصب امیر اعظم است چه فی الحقیقت

آن امیر با همگی شکر و تحسنت اتباع خود گویا که از جملة اتباع آن صاحب سعادت است زیرا که مشورت تدبیرش در همه اتباع با و شاه علی بن ابی  
ساری است حضرت عثمان که مقبول نگاه این روی بود و رعایت الهی در اعلای درجه ایشان متوجه بود لهذا ایشان را  
مقدم بر حضرت مرتضی در خلافت فرمودند تا ایشان را هم مرتبه جناب مراتب مثال ایشان که حضرت ثلثه اند حاصل آید

**اقاوه ۲-** هر یک را از صحابه کبار نسبت سائر امت مصطفوی علی ماها الصلوٰه و السلام هر چند بسبب صحابه است  
افضلیت ثابت است لیکن بعضی را از احاد اکابر است بر بعضی از احاد صحابه در امر شهادت و ترویج دین متین و فوز بر مراتب  
قرب عند الله بلا شبهه افضلیت متحقق است لیکن این را بفرع عظیم صحابه لازم است بشاید آنکه بسبب کمال در علم و هنر از پدر خود باشد  
هر آینه تعظیم در برود او واجب است و حدیث شریف است **فَانْ مِنْ وَاكَا كَهْ اَتَاَمَ الصَّابِرِ قَمْن صَبْرًا قَمِن**  
**كَانَ كَمَنْ قَبِضَ عَلٰى الْجُمُرِ لِلْعَامِلِ فِيْهِمْ اَجْرٌ خَسِيْنٌ رَّجُلًا يَجْلُوْا مِثْلَ عَمَلِكَ فَالْوَايَا رَسُوْلًا لِلّٰهِ**  
**اَجْرٌ خَسِيْنٌ مِنْهُمْ قَالَ اَجْرٌ خَسِيْنٌ مِنْكُمْ اَقَاوَه ۳-** از جمله بدعات رفضه که در دیار هند و سنان

اشتهار تمام یافته ماتم داری تعزیه سازی است در ماه محرم بزم محبت حضرت حسین رضی الله تعالی عنهما پس استنساخ احوال  
قباحت اشغال آنجا از ضروریات این زمانه است تا موسر کمال از ان جناب و زرد و هر که ترکیب آن اند پس احوال را  
و غفلت نماید و صور ظاهر بر این بدعات چند چیز است: اول ساختن نقل قبور و مقبره و علم و نشده و غیره و این معنی بالبداهت  
از قبیل بت سازی بت پرستی است چه ساختن نقل شکل قبور و مقبره و آنرا تعظیم کردن بحیث نام نهادن قبر حضرت  
امامین همامین صلی الله تعالی علی جد همام علیها السلام آنرا بجای اصل قبر و مقبره و استنساخ احوال از مشرکین صنم پرستی است حقیقت  
صنم پرستی همین است که شکلی از دست خود تراشیده و ساخته و نام شخصی بر آن نهاده با او همان معامله که با اصل اید یا آن  
نقل که چوب یا سنگ تراشیده است بعمل آید و در این مقام اگر فی الواقع قبور باشند بجز دعا و سلام علیک چیزی نیاید  
ما ثور نیست آنچه اهل زمانه با تعزیه می کنند برگزینا قبور و اقصیه هم نباید کرد چه جای قبور چیلد و این مبتدعان عبادت  
سجده و طواف کرده مراحت خود را بسجده شرک قبیح می رسانند و شده و علم و تعزیه چون مسجود و مطاف گرد و همه در حسنی  
بت پرستی است پس طالب حق را سعی کمال در ابطال این امر باطل ضرورت است هر قدر که تواند در انزال آن کوشش بلیغ  
نماید و بجز در شکستن آنرا هرگز کرده نداند بلکه بهتر و موجب جزو ثواب بمنزله بت شکنی انکار و بسبب نکال اهل بدعت و  
همان نام قبر حضرت حسین علیها السلام بر آن نهاده اند مطلقاً از شکستن یا مال کردن آن باکی نکند چرا که رضای حضرت

حق تبارک تعالی درازالت این افعال امانت فاعلین صبرین برین افعال است رضا و خوشنودی بر گزیدگان بارگاه امانت  
 مشابه همراه رضا است اگر از دست نتواند بزبان فرماید و گراین هم نتواند از دل کاره باشد و این کترین اجابت ایمان است  
 آری اگر بلا مقابل و فراموشی تعزیه بیا بد و بر آن ستیاب شود پس بدین امانت تزییل آنرا بود و بی نشان نماید فاما در مقابل  
 قصد شکستن آن کند و اگر بسبب مقابل و مزاحمه و بسوزگی پیش آمدن اهل آن تعزیر حرکتی امانت آمیز صادر شود و بدون  
 آن ابطال این بدعت بد صورت نه بند و پس از آن حرکت باکی نکند بلکه اقدام بر اندام آن نماید و اما آنچه در حدیث  
 شریف وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و فتح که تصویر حضرت ابراهیم را مدفون ساختند و مثل سایر منام با امانت  
 نشکستند پس پیش آنکه تالیف جهال عرب در آن ایام از ابراهیم جهات بود و ایشان بسبب قربت از قدرت در ورطه  
 جهل و سفاهت غرق بودند پس امانت تصویر حضرت خلیل صلوات الله علیه بر آن جهال بود که امانت آن منعم بر اینهاست  
 ملت حضرت خلیل عمل کرده از دعوت نبی وقت که دعوی متابعت ملت ایشان می فرمود متنفر شوند بخلاف امر تعزیه  
 همان یام قرین مانده و شیوع جهالت بود و این زمانه که اتر علوم محقق و شهرت هدایت بصورت دوم رسوم شیون  
 است و آن سینه کوبی و خساره زنی و چاک کردن گریبان زود گری امثال می است پس این سوم شیون مطلقا  
 حرام است و بر نفوت هیچ کس این افعال بر او نیست صورت مراسم احواد یعنی سوگ است در ایام مذکوره و تحقیقت آن  
 ترک مباحی است بجهت فوت شدن احدی بنا بر اظهار تم و اندوه و حیانا بعضی جهل فرائض و واجبات را ترک نمی نمایند  
 و قبح این پر ظاهراست اما ترک مباح پس مثل ترک تزیین جلال است چنانکه مردمانه نکند یا جامه سفید و بهتر بنوشد یا مر  
 نکند یا خوشبو استعمال نکند و مثل آنکه صحت و خیریت مزاج نرسد و علی هذا القیاس لا اشکله کثیر است همچنین زمان ترک تزیین  
 خود کنند معصوم بنوشند و حنا بندی نکنند و غیر ذلک از اسباب تزیین هیچ چیز استعمال ننمایند و حرمت این احواد هم مصرح  
 در حدیث شریف است و تا سه روز از موت هر میت احواد مباح است اگر بنویسد و بهتر و اگر باشد گناهی نیست و زن با بزرگ  
 شوهر تا چهار ماه و دوه روز فرض است اگر نکند گناهکار شود و سواي آن هر احواد حرام و گناه است گو بر پیغمبر باشد یا بر  
 صدیق یا بر شهید و ایام موت قتل و شهادت باشد یا غیر آن تخصیص هیچ کس درین حکم نیست پس هر که در دوه محرم  
 مباحی از مباحات بقصد اظهار مصیبت ترک کند آثم و مرتکب حرام باشد فاما اگر بدون این قصد متروک شود  
 پس هیچ گناه نیست مثلا کسیکه متعاهر مرگشیدن نیست اگر در آن ایام هم مرز نکند گناهکار نیست و هر که متعاهر آن بود

و در همان ایام ترک کند پس منتهی قصد نکور قوی است همان قصد ارگناه است با بجز ادرینست نیست خود  
 هر کس بخوبی میدانند باقی ماند صورتی مشبه با حال آن این است که شخصی ترک مباهات در ایام محرم میکند لیکن بقصد  
 احدا و بلکه عرضش احترام از طعن و تشنیع مبتدعان است اگر آن مباح را در آن ایام ترک نکند ملعون مبتدعان بلکه  
 سایر عوام زمان گردد و او را اجداوت و بغض اهل بیت مهم ساخته زبان طعن بروی دراز کنند و چشم حقارت در وی  
 تکرید یا ضرر و نیوی بوی رسانند باین راه هر چند ترک مباح حرام نباشد لیکن خالی از خلل هم نیست چه از کباب است  
 است که بظاهر حرام می نماید و موافقت مبتدعان لازم می آید و آئینده را فحاش که ظاهر ممنوع است متبوع خواهد ماند  
 و پسینان فعل و راجحت گرفته نیاید همیشه خود بآن منضم خواهند کرد و فذر بدگونی مبتدعان مقبول نیست قال  
 اللَّهُ تَعَالَى وَلِتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا الَّذِي كَتَبُوا وَإِنْ تَقْبَلُوا  
 وَمَنْ تَقْوُوا أَنْ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ و ضرر و نیوی بهتر از موافقت اهل بدعت است آنرا در امور دینداری لحاظ  
 کردن بعید از کمال بیان صورت نقصان بیان است آری اگر انقدر تسامح ببری نفع دینی مثل ایستام اهل بدعت  
 بامید توبه ایشان کرده شود مضائقه ندارد و صورت چهارم که شعبه دقیقه است از صورت دوم و آن ذکر قصد شهادت  
 است بشیخ و بسط عقد مجلس کرده باین قصد که مردم آنرا بشنوند و با سفها نمایند و حسرتها فراموش آزند و گریه و زاری کنند  
 هر چند در نظر ظاهری ظلمی در آن ظاهر نمی شود اما فی الحقیقه این هم مذموم و مکروه است چرا که در وقت حدوث صدقه  
 یا تذکران شریع و صبر امور به است نه اظهار تاسف و حسرت و تکلف در پیدا کردن آن پس در وقت حدوث مصیبت  
 یا بجا نگذشتن آن بجز طریقه صابران است که بکلف بود التزام باید کرد و اسباب باری گریه و خجسته جمع کردن البته خلافت  
 طریقه صابرین است این صور را آنرا که ترکب میشود موجب نهایت محبت و کمال بزرگی حضرتها مابین ضعیف شدت  
 عنقاد و دلهای خود می انگازند و این خود مخلص ظاهر است چرا که تکرار مصائب تذکران موجبنا خوشی اهل مصائب میباشد  
 مصیبتی بود که گذشت پس ذکر و تکرار آن هیچ فائده نیست هر مومن صحیح العقیده که خواهد شنید او را ملال و مانده پیدا  
 خواهد شد در همین قیاس باید که در حال حضرات اهل بیت رضی الله تعالی عنهم را که اگر بالفرض این مقالات را بشنوند البته ملال  
 بهم رسانند و اگر نظر باین کنند که این مصیبت در پنج ظاهری چند روز موجب کمال علو مرتبه حضرت پیدا شد و سایر شهادت  
 و حضاران مشهور مقدس گشته پس صلحا جانده نیست بلکه مقام فرحت خوشی است آنرا که غم باطل خود را محب جناب حضرات

اهل بیعت فی الله تعالی عنهم قرار داده صیرح امور ممنوعه محرمة بعمل می آرند پس اهل مطروعان مردودان آنجناب اند چه ایشان  
 بنا بر قاست امور مشرعه و موقوف کردن امور نامشروع و جانبازیها که وندیس هر که امور مذکور بعمل آورده خوشنود کردن ایشان  
 منظور دارد و گویا بمنزله نیرید مقابل حضرت امام حسین است زیرا که سب متقابل با نیرید نبود مگر ظهور امور نامشروع از وی چون این  
 کس هم از کتاب مشرعه نمود و مصبران گردید و آن کار بر در ابرهت و عبادت پنداشت سزاوار طرز از جناب حضرت امام گردید  
 و در اتباع اعدا و مغضوبان آنجناب اخل گشت + و اصل نسبت که مسلمانرا اتباع ظنون قاسده خود و ستم قائل است حکم شرع  
 را لا ادم الا اتباع و البته هرگز انرا نگذار چونکه شارع بخیری از رسوم شیون ماتم و حدود اجازت نداده و مطلقاً از ان منع  
 فرموده پس بر گمان محبت خود مصدر آن حرکات ممنوعه شدن عقل ناقص و در برابر حکم شرع حجاب اولی است بساست که از شیون  
 نقص فایده بکار منزه خود معلوم نمیکرد و صفاتی مشتبه بصفت دیگر میشود مثل بکار که خود را تندرست پندارد و بدعیان محبت که این  
 کار را میکنند اما رات بسیار کند عوی ایشان موجود است چه هر کس میداند که از گریه و زاری اسراف اموال در طریقی مختل  
 آرای تعزیر سازی بر گز جناب حضرت امام رضی الله تعالی عنه راضی نمی شوند و هیچ فائده با ایشان نماند پس صرف اموال  
 آنها نیست مگر بنا بر خود ایش نفسانی خود که کارهای مذکوره مرغوب نفس باز بچسبای اوست فی الحقیقت رضای نفس شیطانی  
 است که از ابر فریب تلبیس رضای حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه میگویند و بدعوی دروغ که این تمام مصارف حرکات  
 از محبت آنحضرت است افعال شنبه و سیمه را در نظر اهل سنها تحسین و نیک می نمایند چه اگر محبت و رضای حضرت امام منظور  
 است چرا آنرا بر سادات محتاجین صرف نمی کنند و در تعلیم و توفیر ایشان نمی گوشتند و عذر شنبه و سیمه هر جا پیش نیرود چه  
 بسایید صحیح نسب که از ایافت توفیق جان میدید و همین عیال لایق زن میدانند و می شناسند و برابر غلامان بلکه سنگان  
 خود فقط حال شان نمی نمایند با وجود ظهور این قسم بی اعتنائیها از ایشان در باره سادات با زانها را محبت و محاسن تصور  
 کردن چهل حرف و حماقت محض است آثار محبت اقیقه آنجناب بذل جان مال است در اشاعت بین متین ترین مردم احکام  
 شرع همین پر دای بیج کس نگردن در امر معروف و نهی عن المنکر و بجا برفت انکار نمودن بر کفار و فساق و اهل بدعت  
 از چا پلوسی تعلق آنها با کل احقر از کردن اسلام است را دخل ندادن اولاد و مجاور آنجناب ترجیح دادن ایشا کردن  
 و ثواب عبادت قولی و فعلی و مالی بروج مقدس آنجناب رسانیدن پس هر که درین امور قصور ورزیده در ملامت نفس  
 بنام نهادن حضرت امام حسین کوشش کند و بذل اموال نماید سخت و دروغ بجا بوی عمل بر بسته و از و خامس

آئی خود بی اندیشه گشته اعاذنا الله تعالى وجميع المومنين من شر المنافقين الضالين  
**هدایت ثالثه** در ذکر بدعائیکه بسبب التزام رسوم فاسده در عوام الناس انتشار یافته به و آن مشتمل بر یک تمهید  
 و دو افاده و یک فایده است تمهید رسو میگرد در شادی و ماتم رواج پذیر یار بند و ستان است و التزام آن  
 در اذنان مردم قرار یافته و ترک آن بسبب مخالفت رواج و طعن و تشنیع نهایت شاق می افتد و جهال به تمام آن  
 رسوم مقدم بر وجبات شرعی و ترک آنها زیاده تر از محرمات شرعی می پندارند باعث برهمی امور دین دنیا است که نهایت  
 انسان را ضعیف می اندازد و از ضروریات دین دنیا باز میدارد و مثلاً التزام طمطراق شادی خفته باین حد می کشد که  
 انسان نامختون با بلع کلان سال میگردد و بعد آن خفته میشود و بسبب بی حیالی و بی پردگی میگردد و حیانا این شعار  
 شرع موقوف می ماند و همچنین در شادی نکاح تاخیریکه میشود باعث ارتکاب حرام انسان جوان میگردد و انتظار مدت دراز بعد  
 بلوغ و قوت شباب نشاط و صبر از ارتکاب حرام دشواری افتد و همچنین با تها هر چند تاخیر را در آن گنجایش نیست لیکن  
 التزام آن باعث اختلال امور ضروری می بود مردم ملتزم بر رسوم در تکفین و تجنیز و کندن قبر مساهلتها می و زرنه  
 و کفایت در آنجا کرده از ادای سنت قصور میکنند و در تقسیم طعام رسوم و چه لم بسبب خفت مطعون شدن مسعت  
 و کشادگی میکنند و بنا بر حفظ رسوم تعزیت تهنیت اعراس از ادای حقوق واجب غفلت می نمایند و مروض  
 میشوند بسیار باشد که انجام و انفعال ترک رسم انسان را در جهلک می اندازد اسباب معاش خود را برای محافظت هم  
 فروخته مفلس ماند محض محتاج نان شبینه گشته که اگر میشود و گداگری کند لذت دارین است بر خود گوارا میکند و این مضرت  
 نیست مگر بسبب شدت رسوخ لزوم آن اذنان مردم و توجه مطاعن بحال تارک آن رسم اگر مثلاً نمازی عمداً  
 ترک نماید آنقدر هرگز طام نخورد شد که در ترک عرس و ترک غنا و رقص و محفل شادی نکاح و لهذا این چنین مردم را پیش  
 می آید که کلاف بسیار در اطعمه می نمایند و در آرایش محافل شادی جد و جهد و کوشش تمام بکار می برند حال آنکه طفلان  
 صغیر اسیر گریه جان بلب میباشند و کمال اجل مسافت نیست که این امر مسکوس کمال حرمت و جو انرد می بیند  
 و وقت پیش آمدن چنین ضرورات در گرفتن طل از جایجا باکی نمیکند و تمیز حلال حرام نمی نمایند و چون که مال بدست  
 می آید صریح خلاف شرع و عقل در مصرف آن سهل می آید و صرف در بسبب شیطان صرف می کنند با بکل بنای التزام  
 رسوم و اهتمام آن بر غیرت و دنیا و عورت و نام دار فنا است هر گاری که بنایش این چنین باشد البته مرضی حق نیست بلکه

از نکوت آوازه نغزین بر آن کار و فاعلان آن کار میرسد و مشاهده آن موجب ظلمت کدورت بواطن صافیة اهل ایمان  
کامل میگردد و مرتکبان روز قیامت در مواخذه و محاسبه آن گرفتار خواهند شد که این قدر اموال کثیره چربا بجا و بی  
عمل خرج کرده شامل زمره اخوان الشیاطین گردید و اکثر با وجود ارتکاب مشرک و عدم مبالغات از حرام مضطر شده  
آن رسوم از ایشان خود بخود موقوف میشود پس اگر ابتدا و اختیارا لا انتہار اود مضطر اترک نمایند چه قدر موجب صلح  
ساحش و معاد ایشان شود و رضای حضرت حق نصیب ایشان گردد پس طالبان خدا را لازم که مبری و بیزار از این  
رسوم شده در برسم نمودن این رسوم و موقوف ساختن این از خانه و خانان خود و عشیره و قبیله خود و محله و قریه و شهر و قلم  
هر قدر که تواند کوشش نماید اگر به نیت صحیح است با جور و مناب خواهد شد و از این شرح ترسد که سعی من مشکور نخواهد شد یا تباع  
من خویشان اقربائی من نخواهند کرد و در تباع مرضی الهی تصور و زیدن باین نیتون فاسد قبیح محض است چون کجی با حق است  
فکرو اندیشه میچکس نمی باید آری هر فعی که در برسم زدن رسوم موجب تباع دیگران بود و با شرع مخالفت نداشته باشد  
با مانع وضع برادران این امور مضره پیش باید گرفت تا سعی او بر طبق مضمون حدیث شریف **عَبْدُ اللَّهِ يَمَّا اتَّبَعَ**  
یعنی بهترین هدایت آنست که پیروی آن کرده شود کارگر گردد و نپندارند که نفع رسانیدن با موات با طعام و  
فاتیحه خوانی خوب نیست چو این معنی بهتر و افضل غرض آنست که مقید برسم نباید شد بی تعیین تاریخ و روز و جنس و قسم  
طعام هر وقت و هر قدر که موجب جرح و زل بود بمصل آورد و هر گاه ایصال نفسی بحسب منظور دارد و موقوف بر طعام  
نگذارد و اگر میسر باشد بهتر است و الا صرف ثواب سوره فاتحه و خلاص بهترین ثواب است در تعیین تاریخ و  
روز و قسم و وضع طعام ضیق پیش می آید و متناسد اهتمام آن موجب ضاعت اوقات میگردد و دیگر کارهای مهم  
معطل میماند و ریگانه و بیگانه و آشنا و نا آشنا بر روز و تاریخ منتظر و مترقب میمانند و اقربا فراموشی آیند و انسانرا  
خواب نخواستار آنچه کردن مشواری بود سرا انجام آن ضرر دمی اقتد پس در حق بیت بعد تجمیز و تکفین و دفن بجز دعاء  
تعزیت هیچ رسم را التزام نباید کرده و همچنین در نکاح بجز زیمه که سنت ماکده است و مانند آن که از پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و سلم ثابت شود هر رسوم را ترک باید نمود و خلاصه کلام درین مقام آنکه محمد عربی را صلی الله علیه و سلم از تمام  
خلق پیشوا محبوب مطلق اعتقاد کرده و بدل جان راضی بآن شده تمامی رسوم هند و سنند و فارس و روم را که  
خلاف وی صلی الله علیه و سلم باشد یا زیادتی از طریقه صحابه شود ترک نماید و انکار و کراهت بر آن اظهار کند

در سو میکه در جاهلیت رایج شده بود و در عهد پیغمبر صلی الله علیه و سلم منتهی گشته و در ابطال آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم وصیای بکرامت تاکیدات منقول است اگر از آن رسوم چیزی مثل کشتن دختران یا بیکه کردن جانوران مثل ابله و جوارح پذیرد و در ابطال آن سعی یلیغ نماید **اقاد ۱۰** از جمله رسوم فاسده که در اهل اسلام و یار هندوستان سبب اختلاف بنود و شهرت یافته مانعت زنان یهوده از نکاح ثانی است این رسم فاسدان قدر رواج یافته که این امر مشروع بل مندوب لا زیاده تر از محرمات شرعیه میداند پس در ازالده آن کوشش یلیغ کند اگر در اقربالیش این صورت پدید آید خواه نخواه نکاح ثانی کرده و بدو اگر در اتباع مرضی می قصور در زنده بجا برت یعنی ترک ملاقات برادر داری لیس از ایشان کند چه ظاهر است که انکار ازین کج رقابا بل قطعاً بنا بر التزام رسوم هندو است و الا هیچ معنی نیست اگر در ابطال این رسم ترک رسوم بزرگان اکابر خود لازم آید اصلاً باکی نمکند و پروانی ندارد و چنانست حق جل جلاله بر جانب تمام اهل حقوق مقدم دارد و مقاطعت مهاجرت حضرت خلیل الانبیا یعنی خود سازد **اقاد ۲** از جمله بقایای رسوم جاهلیت که درین است موجود کمال انتشار و قایت شهرت یافته و ارباب خاندان عالی مثل سادات و پیرزادان گزینان افتخار بکارم آبا و اجداد است اعتماد بر شفاعت ایشان حتی که سبب همین افتخار و اعتماد توضع و انکسار را که شعار اهل اسلام است و تقوی صلاح را که افضل بنیاد اهل ایمان است نیانسیا ساخته و بجای آن تکبر و تجر و جرأت بر آنها بر دعوات از کتاب منکرات حاصل نه کلام الله و کلام رسول را پس شپت خود انداخته اند گویا که آیه لا تتفع الشفاعة عنده الا باذنه آیه و لا تجزیه نفس عن نفیس شیئاً آیه فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم آیه یا ایها الناس انا خلقکم من ذکر و اُنثی و جعلکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم آیه و نکاح امه قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتمو حدیث ان الله قد اذهب عنکم عبیة الجاهلیة و فخرها یا الایة انما هو من نفی او فاجر شیئی الناس کلهم یمنوا آدم و آدم من تراب و امثال نزال بگوشش هوش خود گاهی نشینده و بگردا و اوم و طنون خود و به مسلمات و مشهورات باطله و امثال خود تمسک نموده در ورطه باکت جان خود را انداخته بجان لشذبهی سفاقت و منی حماقت که اسباب نجات یا کربالیقین با قطع موجب نجات و باعث رفع درجات اند ترک کرده با سباب و همیه و غلبه تمسک شدن حال

سفاهت مال این جهان بدان می ماند که شخصی اموال خیره خود را که در قبضه خود میداشت اشتغال بان قطع و یقینی می انگاشت و تحصیل حیل کسیریه و اعمال دست غیبی که حصول آن محض موهوم است بر باد دهد و قصد اگر این علقه نسبتیه با کایرا از امور نافه معاد است پس بر ظاهر است که غفلت از آن عدم اعتنا بان هیچ وجه اخلال در نفع آن نمیکند چه علقه نسبتیه از جنس افعال اختیاریه نیست تا بسبب غفلت عدم اعتنا بر هم شود پس وقتیکه شخصی غافل را از علقه نسبتیه خود در معاد نفی حاصل خواهد شد البته او را بسبب حصول آن نعمت غیر مترقبه سرور و ابتهاج و وبالها بدست خواهد آمد مثل حصول فرحت بسبب بدست آمدن طای از میراث آباء یا خود با وجودیکه این ارث از آن غافل بود و اگر این امر در معاد کار آمدنی نیست این شخص تمام عمر خود را در امید حصول منفعتی از آن امر گذرانیده باشد پس البته ندامتی و خجالتی بسبب چهل مرکب خود خواهد کشید و بانواع آلام نفسانیه و تعذیبات روحانیه گرفتار خواهد گردید پس عدم اعتنا با این علقه نسبتیه عدم اعتماد بر امثالین امور و همیشه بر هر تقدیر احسن اصواب است مسلماً علی من اتبع الهدی قائده باید دانست که در جوهر اولاد و کرام استعدادی مکنون بطریق میراث از آباء یا کرام ایشان در یکت می نهند لیکن آن محض استعداد در هیچ یکی از امور معاشیه و معادیه کار آمدنی نیست آری اگر همان استعداد بر روی کار آید و بسبب تعلیم و تعلم و تشریح و تدبیر جلوه گر شود البته منظر امور غیره و مصدر منافع جلیله خواهد شد و این استعدادات مکنون را بشمار استعدادات ازلیه که نسبتیه هر شخص مازال از ازال استعدادی از استعدادات صاحب یا فاسده گردیده باید فهمید اما بنای مجازات بر محض آن استعدادات نیست لهذا اما دامیکه آثار آن استعداد بر منضم شود نرسد و کارخانه مجازات هیچ عندا بدان استعداد نه آری این قدر یقینی است که بسبب مصادفت اسباب بدست و منکلات آثار صلاح و فساد فرخورد استعداد ظهوری نماید پس ترتب ثمرات بالفعل بر آثار است اگر چه ارتباطی خفی با استعدادات هم میدارد لیکن ارتباط ثمرات با استعدادات پس خفی و کثیر التخلف است و با آثار بر ظاهر و قلیل التخلف مثلاً مثل نفع حرب بالآلات آن ارتباط ظاهر میدارد و بجز هر حدید ارتباطی خفی لهذا همیشه لولادی رنگ خورده نگار

مینکند که شمشیر مصقل از آهن خام

## فصل دوم در تهذیب اخلاق

و آن مشتمل بر دو باب است

## هدایت اولی

در ذکر اخلاق محموده و مذمومه جمالا و آن مشتمل بر سه مهتد پوینج افاده است

**مهتد ۱-** از قوی ترین مواعیل نزول فیض رحمانی و درود عنایات یزدانی بر سالکین با حق تلوث نفوس بهمیه ایشان است بر ذائل اخلاق مثل نخل و حسد و کبر و حرام و غیبت کینه دریا و کذب طمع حرص سلف صالح تزکیه ازین رذائل مقدم تر و مهم تر میدهند و آنرا صرف بنا بر رضا جوئی حق از دل خود منتقل و شمع میگرداند تا اثری از آن باقی نماند و لهای ایشان مصفی میگردد و لهنما مورد عنایات بیخایات میشوند و بهین تصفیه که ارضاء الله تعالی بعمل می آوردند مقبول میگشتند و هر که با وجود فی مرتاب سلوک منضبط مورد آثار عنایات نشود و آثار این همه رذائل یا بعضی آن در وی البته محسوس خواهد بود پس جو در این رذائل مانع ورود عنایات الهی است

**مهتد ۲-** سلف صالح را بتوفیق یزدوی در تزکیه نفس از رذائل اخلاق بهین اعمال صالحه سلامت و مصاحبت با مقتدایان خود کافی بود و ارباب این فن علامات اسباب معالجات آنرا بطور طب تحقیق و تشخیص کرده کتب ساخته اند لیکن آن بیان با وجود شدت و وضوح کفایت نیکو و بلاک ارباب بهم قاصره بمطالعه آن صحف متداوله می پذیرند که این حال جالی است که گذشتند و بچیزه القدس پیوستند و تحقیق و دیگر داشتند که باین اعمال کثیره و شاق عیسر قیام ورزیدند و خود را محل بیداران می انگارند و بعضی بخلط فہمی خود را متخی از آن رذائل متخی با خدا دان که فضائل محضند میداند پس مناسب حال بنای روزگار نیست که چنانکه اشغال مراقبات بنا بر وصول مبرفت الهی می نمایند همچنین مقبوعه برای این امور هم پیش گیرند بدون آن وصول ارباب بارگاه قبولیت غیر ممکن انگارند هر چند بمقام معرفت میرسند لیکن از باب عنایت راه قبول نمیرسند بلکه از باب یکرانجا رسیده اند که پرسش مقبول و نام مقبول آنجا نیست و شیطان و نفس کعبنزل سنگ و دربان بارگاه قبولیت حق اند ایشانرا نمیگذارند که در آن مقام واصل شوند و محفوظ از شر و شیطان نفس سیدن ممکن نیست مگر بوسیله اعمال صالحه و متخی از رذائل مذکوره و متخی بفضائل و متخی از رذائل بمنزله چو بار و نقیب است که خود بخود انسانرا بمقام مقصود میرساند و حیانا اجتنابی از آن بارگاه میرسد که بدون مزاولت اعمال و مقاسات تکالیف و مشاق او را قانع بقبولیت میسازد و این قسم بندگان برگزیده حاجت بترتیبی تلقینی ندارند خدا خود مربی ایشان میشود و متخی بفضائل و متخی از رذائل بدون امتنان احدی از

مخلوقات و بدون کشیدن تکلیفات ایشان از زمانی می فرماید پس طریقت آن نیست که در اشتغال بخواندن قرآن و حدیث  
 کند و پاره اوقات خود را مصروف تحصیل آن نماید تا که بر حقیقت فضائل روز اول آگاه شود و بنا بر دریافت ضروریات  
 خود پیریشان نگردد من بعد بیاید و اشتی که در طریق نقشبندی مقرر است که عبارت از دوام ملاحظه ذات حضرت حق است  
 مشغول شود و در همین ملاحظه دیگر مندرج سازد و آن ملاحظه تعظیم اداء شرعی و عزم امتثال آن اتهام نواهی شرعی  
 و عزم اجتناب از آن است پس هر دم در مجاد و خلوت جاوت و در کوی و بازار و در مسجد و خانقاه و حالت کل و غرب  
 و بول و بیاز و ملاقات دوستان و جاه و مشغولی در وجه معاش و معاد و القصد در هر حالات آگاه و مطلع باشد که هرگز  
 میلانی بسوی نواهی شرعی در دل نگذرد و با اتهام اداء شرعی در احوال الکی و جستی و فرحت شادمانی علی الدوام  
 ماند و از جمله اداء شرعی یا مولات عمده را مثل نماز و تلاوت قرآن بلحاظ خاص ملحوظ دارد و در هر حال دلش متعلق  
 به نماز ماند و همین که وقت برسد یا اذان بشنود غفلت از آن سو نورزد و هیچ کار را بر بر تهیه نماز مقدم نکند و هم تر از آن  
 نداند فوت هر کار در جنبای دای صلوة بروی اهل و آسان نماید بنیاب اگر محبوبی بر سر و قتش رسیده ممکن است  
 که در آن وقت بکار دیگر مشغول شود اگر هزار کار باشد دیگر فوت شود محاضر و مکالمه آن محبوب مرغوب تر خواهد  
 بود همچنین نماز را بمقتضای حدیث شریف و قره عینی فی الصلوة موجب راحت اصلی خود بنده است هر چه کار دنیا و  
 دین بر آن مقدم نکند و هم نداند همچنین این کان دیگر را که روزه و زکوة و حج است تخصیص کند و چهار که سنام  
 الاسلام است و حقیقت محبت خدا تعالی ببدل مال و جان و کشیدن رنج و تکلیف بخوبی در آن وضع میشود  
 نیز بلحاظ قصدی مخصوص کرده باشد و چونکه بر موافقت این لحاظ زمانی خواهد گذشت عادات او همه عبادات خواهند شد  
 مثلا نخورد و مگر باراده و نیمی که موجب ضای حق است و نخواهد خفت و گریه و وقتیکه دل آگاش گواهی خواهد داد  
 که این وقت خفتن باعث شنا مندی خداست و حق علی ذلک بعد صاف شدن دل از زائل خود بخود و تحلی بفضائل  
 مثل شجاعت و قناعت و سخاوت و عفت و روده و صبر و شکر و رضا بفضا و توکل و غیره حاصل خواهد شد لیکن بلحاظ  
 استقلال قصد تحصیل آن هم کند تا در هر فضائل بر مرتبه اعلا می هر یک متصف شود و هر گاه دل خود را پاک کرده و  
 بر اداء شرعی چست و مشاق گذشته راه سلوک را سالک خواهد شد از فضل الهی متیقن است که بطور سلف مورد  
 عنایات ایزدی خواهد گردید عنایات او را پایانی نیست همین قسم بزرگان بودند که مغز عنایات او سجانده میشدند

و آنرا که از عنایاتش محروم اند از تصور خود محروم مانده اند راه رضای او را گذاشته اند و ما ظلمناهم و لیکن کانتوا  
 انفسهم یظلمون - ازان خبر میدهند شهر بهر چه هست از قامت ناساز و بدانند از ما است به ورنه تشریف  
 تو بر بالای کس کوتاه نیست به و امورات و منیبات الهی را دامن دراز است بسیارش آنکه سالک لازم است  
 که متشبث بکلام الله شود اگر حفظ کند از همه بهتر و اگر نتواند مهارت تمام تلاوت قرآن پیدا کند از ترجمه موصوفه  
 آن آگاه بوده بدتر تلاوت کرده باشد و صرف تلاوت الفاظ آنرا غنیمت کبری شمرد که بهترین عبادات فاضل  
 ترین وسیله تقرب است تلاوت قرآن مجید مناجات و مکالمه حق تبارک و تعالی است صفتی از صفات اوست  
 که در لباس این عبارت عربی مخبر هویدا شده و هرگاه صفات حق غیر او نیستند پس خود را در تلاوت قرآن نوعی  
 از وصول اصل بذات حضرت حق انکار و دلزدهای وصول و مناجات و مکالمه و مخاطبه و سماع بردار و غفلت  
 خود حجاب کبر است همین که پرده غفلت خود را بردارد و اصل بوی شود به حضور می گویم خواهی و غایب حافظ  
 محمد **۳** در اعمال اتباع مذاهیب رابع در تمام اهل اسلام است بهتر و خوب است لیکن علم پیغمبر صلی الله علیه  
 و سلم را منحصر در علم یک شخص از مجتهدین ندانند بلکه علم نبوی منتشر در آفاق گردیده بهر چه مقتضیات وقت بهر کس  
 رسیده و بعد از آن که کتب مصنف شده جمعیت آن علوم ظاهر گشته پس هر مسأله که حدیث صحیح صحیح غیر منسوخ یا بدتلام  
 هیچ مجتهد در آن نکلند و اهل حدیث را مقتدای خود شناسد و بدل محبت ایشان دارد و تعظیم ایشان لازم شمرد که اصلاً  
 علم پیغمبر اند و نوعی فائده مصاحب پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاصل کرده مقبول جناب سالت مآب گشته اند و مقلدان

تعظیم و توقیر مجتهدان بخوبی میدانند محتاج آگاهی بران نیستند

**اقاده ۱-۱** - هر که از امر اولو کمال حکومت بتوفیق ایزدی در راه سلوک قدم نهاد و را با وجود اتهام تمامی  
 امور شرعی که سالکان را میباید زیاده ترا تمام عدالت و انصاف ضرور است که در حق او عدالت بهترین عبادت است  
 است و در عدالت آئین سلاطین گذشته را رعایت نکنند بلکه در عدالت سیاست پیروی خلفای راشدین  
 کند و سیرت شیخین یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برای آن کافی است و فرق در میان آئین پادشاهان خلفا این است که  
 پادشاهان اسلح و نیار را مقدم میدارند بر پروای و اتهامی با خفت نمیکند و خلفای راشدین با وجود کمال  
 انتظام دنیا و این راه را از دست نمیدادند و اسلح و از ویاد آن را اقدام و مهم می شمرند و سلاطین امر اعزت

خود در شوکت و عظمت ظاهری در مکان پوشاک و سواری گمان میکنند و این خود غلط است هر قدر که در وینداری  
صلابت و رزنده‌مان قدر جنایت حضرت حق عزت شوکت ایشان و عیب نهادن اعدای ایشان زیاد ترمی شود  
**افاده ۲-** هر مسلمان را از دو چیز برهنه و اجتناب لازم است اول کبر یعنی تکبر که آدمی خود را بهتر و بلندتر داند و  
دوم تعلی و بزرگی خود جوید چه این خصلت قبیح انسان را بکبر می‌رساند ازین جهت قبح است از دیگر اعمال و خصائل هر  
حدیث شریف است **لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدًا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خُودٍ** مَنْ إِيْمَانٍ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ  
**أَحَدًا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خُودٍ** مَنْ كِبْرٍ وَوَمِ افْسَادِ وَخِرَابِ اِنْدَ اخْتِمْ مِجْمَانِ جَمَاعَتِي اَزْ مَسْلِمِيْنِ  
این مراتب بسیار دارد و باعتبار عموم و شمول گفته و از منافع اسلام و کجاست فیما بین یک شهر است افساد اهل قلم و اهل  
اهل چند اقلیم همچنین افساد یک قرن یا دو قرن یا زیاد از آن و اعلا می آن افساوی است که تا مرور دو هزار  
قرن متطاو له باقی است مثل افساد بلوایان شهادت حضرت عثمان که تمام کردن این است را اثر آن افساد  
شده و اول افساد است که درین است پیدایش و افساد در انزل بسیار است گاهی قتل می بود و گاهی امانت گاهی  
تجسس و گاهی شورت بد دادن این امور هم نسبت اشخاص در معنی افساد و مبتدل میشود مثلاً کشتن رئیس یک محل  
که موجب نظام امور محاش و معاد بود مرتبه دارد و قبح کشتن با دشاه عادل ضابطه که موجب برهمنی امور خلایق باشد  
افساد است که قبح آن بجز این مراتب را ندانند از قبح اول است همچنین کشتن قیم مسجدی که چند کس از مسلمین پیش در مسجد  
بنابر نماز جمع میشود قبح است کشتن عالمی که مال که حلال مشکلات مرجع خاص من عام خلایق بوده مصداق امام عظم وقت  
و بخاری عهد و غزالی در مان گشته باشد قبحی و خاصتی دارد که پایان آن نیست کشتن قیاس باید کرد امانت و تجسر  
عیوب را به هر قدر افساد سخت تر برهمنی ایمان بیشتر و سبب فزونی قبح این کار زشت است که ادر افساد اتلاف  
حقوق ناس و تخم گنایان کثیر که تا مدت با باقی ماند میشود و آنقدر وبال آن بر مفسد فتنه انگیز مترکم میشود که در غضب الهی  
گرفتار شده با انجام بد و خاتمه سوز از دنیا می رود و مایوس از مغفرت و رحمت الهی میگردد و او از ظلم هم احترام لازم است  
که فی بحقیقت منشا ظلم یا کبر است یا افساد پس ظلم شعبه کبر خواهد بود یا شعبه افساد و اجتناب از کبر و افساد تمام  
نخواهد شد مگر با اجتناب از ظلم و حدیث شریف است **اَلَا تُخْبِرُ كَثْرَةَ اَفْضَلٍ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَ**  
**الصَّدَقَةِ وَ الصَّلَاةِ قَالَ الْوَيْلِيُّ قَالَ اَصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ وَ اِفْسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ**

**افاده ۳-** مسلمانان با تسکین خاطر و توکل در مضائق و مصائب معرفت هر نعمتی باز نعم غیر متناهی مخصوصاً  
 آن نعم که بمقتضای آن **اللّٰهُ فِيْ اَيّامٍ دَهْرٍ كُوْنَفْحَاتِ الْاَقْتِرَافِ وَالْهَاجِرِ سَبِيْلِ نَفْحَاتِ** در سطاوی ریح می وزرد  
 و بجز او منزه عالی و دو مانع که محیط رحمت خاصه الهیه گشته اند نیز سد قدر قدرت آن قادر بی مثال کما یبغی مدح  
 و منتش خاطر کردن ضرورت چاره حال همین افغان است که جمعی با وجود موسمی بودن با اهل کتاب در کتاب میهن بدیع  
**وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ اِذْ قَالُوْا مَا نَزَّلَ اللّٰهُ عَلٰی بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ اِنَّا نَحْنُ صٰخِرُوْنَ** در ذیل تفسیر حال بد حال کرده  
 دیگر که بهست مشرکین در تمام انام بدانام اند نشان **وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ وَاَلْاَرْضُ جَمِیْعًا قَبْضَتُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِیْ**  
**السَّمٰوٰتِ مَطْوٰیٰتٍ بَیْیْنَیْهِ سُبْحٰنَهُ وَاَعْلٰی عَمَّا یُشْرِكُوْنَ** که نشانه انتقام شدید است بی فراخت پس باید  
 دانست که معرفت قدر قدرت کامله لازماً بیان است هر مومن میدانند که خدای تعالی بر هر چیز توانا است لیکن  
 این معرفت محیط قوای دراکه وی و جاگیر قلبش نبی باشد و لیش آنکه هر گاه امری عجیب شنود آنرا استبعاد میکنند  
 آری بعد رجوع بعقیده اسلامی آنچنان انگار میکنند که او را از دایره اسلامیه کشیده به فوات کفر اندازد و فاجایه  
 شدید از خاطر می رود هر چند این قدر معرفت قدرت ایمان را کافی است لیکن آنچه مطلوب درین مقام است  
 معرفتی است که نهایت بلندتر ازین مرتبه باشد یعنی محیط قوای دراکه و جاگیر قلبش باشد هر گاه امری گویند  
 عجیب غریب بود حتی که اگر کسی گوید که نمیدانم آسمان شکسته فرو افتاد و نیمه آن ایستاده است بشنود و بجز آنقدر  
 کلاش خاطرش آنرا تلقی با قبول نماید آری بعد رجوع بعقائد دیگر که شکستن آسمان پیش از قیامت شدنی نیست  
 و اشراط قیامت چنین چنانست آن حال بوقوع نیامده اند این قول خلاف واقع خواهد دانست و برای تحقیق  
 زمین معنی الله تعالی می فرماید **اِنَّ اللّٰهَ یُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَاَلْاَرْضَ اَنْ تَزُوْلا وَ لَیْنِ زَالَتَا لَمَّا کَانَ**  
**مِنْ اَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهٖ اِنَّهٗ لَکَانَ جَلِیْمًا غَلُوْرًا** ؛ معنی این است هر آینه خدا تعالی باز داشته است  
 آسمانها و زمین را از آنکه زایل شوند و اگر زایل شوند باز ندارد و آنها را کسی سواى او بر آینه او هست بر و بار بختانند  
 یعنی مانع از بیجا کردن آسمان زمین علم و عظمت اوست الا قدرت او انتقام وی متقاضی این کار اند بوجهی قصیری  
 و فتوری درین صفا نیست برای همین گفتن کردن همچنین معنی در حدیث شریف در او معیه وقت شام وارد شد  
**اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الَّذِیْ یُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ اَنْ تَنْقَطِعَ عَلٰی الْاَرْضِ اِلَّا بِاِذْنِهٖ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَاَمَّا هُوَ فَسَبَّحْ**

پس معلوم شد که کمال معرفت قدرت این است که بر امری گویند که این شور و گریه نا در بود و وقوع آن را نمی بینند  
واقع پذیرد و این بی یافت سازد و لبها قدرت حضرت حق بی تا مال سرزنداری بنا بر تصدیق و وقوع آن  
تحقیق صدق اجبار مجرب نیاید و بدون آن جزم و وقوع آن بکنند بی سهل و وقوع بدون همیشه مهصدق بود و همچنین از بیان  
سائر صفات کمال او را برین قیاس باید کرد

**افاده ۴** ادعای محبت الفت با خدای عزوجل هر کس میکند لیکن حقیقت آن کیاب است بلکه نایاب  
حقیقت محبت الفت آنست که با وجود کمال ایمان اعمال علم و عقائد او در هر باب اجتناب از محاسن و سیئات  
برفته علیا اگر او مصائب بلیات آن چنان شد که جان مال و اولاد و زوجه و قوم و آبروی او را فرا گیرد و به بدترین  
امراض مبتلا گردد و درین بدیات جان داده به عذاب شدید آن عالم گرفتار شود هرگز پاره از حرف شکایت و خاطر  
خطور نکند آری التجا و زاری دنیایش بی قراری از عدم تحمل آن مصائب بجز خور خداوندی بسبب فرط عقاود عموم  
رحمت و مغفرت هر قدر کند بهتر و بیایم که مقتضای کمال ایمان است فاما مفهوم شکایت را نسبت بان ذات پاک  
در وهم و خیال جاننده بلکه آنرا با کل بقصور حال مال و نقصانیک در استعداد ازلی او است نسبت کند و ما اصحابنا  
مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ نَسِيَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فَمِمَّا كَسَبَتْ  
أَيُّدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ رابعین حال خود شمار و در همین امر باعث حصول مقام صبر و منصب رضا  
بالقضا می باشد و یقین کند که وی مستحق سخت تر عذابی بود از آنچه بوی رسید و موافق استحقاق وی نیست عفو  
عفو غفور است که بان درجه عذاب که مکافی قصورش باشد ابتلا نفرموده و همین امر باعث صدور ملائک النواع  
ست که در عین ابتلا به بلا با هجوم مصائب است میگرد و در اینجا انسان را هیچ حقیقت قابل آن نیست که در صورت  
توجه کرم الهی تصور معنی قدر و اتی اللہ تعالی کند و در صورت توجه سختش او تعالی را نا قدر دان پذیرد و چه او را  
بهر قدری نیست که بسبب آن اللہ تعالی را بقدر دانی و نا قدر دانی خود خیال کند +

**افاده ۵** از جمله اطلاق مندوبه لطف و رحمت عامه است بر تمام بندگان حق تعالی قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى  
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ  
و معنی رحمت آن نیست که هر کس را رضی و شاکر سازد و بلکه حقیقت آن این نیست که آنچه فی الواقع بهتر و حق آنهاست

گودر آرای گسده ایشان نقصان ایشان باشد بدل حصول آن برای ایشان خواهد وسی در آن کند  
 وسی در حق عموم مردم بظاهر نمی تواند شد پس عا با التجا برای هدایت و توفیق در ایسانی برضیات الهی  
 در حق عام الناس خواه که فریاد شود خواه مسلمان کرده باشد که از دعا افتتاح باب رحمت است و بمقتضای  
 الخلق عیال الله خلق را عیال خدای تعالی دانسته ترحم بر ایشان موجب خوشنودی او تعالی پندار و از جمله  
 مخلوقات امت محمدیه را علی صاحبها الصلوة بخلق و تعظیم و ترحم تخصیص کند و خود را و ایشان را خواهد تا مش  
 داند که نوکران یک قابک بندگان یک مالکیم و بخلق ربانی بهر کس پیش آید و اگر مقدور یا بد سلوک و خدمت  
 بهر نوع کند و مواسات مالی بهر وضع که باشد اگر مقدور بود عمل آرد و از امداد و خوراک پوشاک درین زند نماید  
 و از دادن چیزی باو گو پارچه خریا لود باک ندارد و تمام مردم را در اخلاق مساوات نکند بلکه حفظ مراتب اهل  
 فضائل و مزایا ضروریست هر شخصیکه صفی از اوصاف و بنیه داشته باشد او را حسب آن در تعظیم و اکرام و سلوک  
 و مواسات ترجیح دهد و تفصیل اخلاق و تفاوت مراتب منازل از سنت آثار معلوم کند و هر که از اهل تنیاس  
 بر این بنای خود تکبر و زود بجاه و چشم خود مغرور باشد یا دی اخلاق ظاهری نمی باید بیاک زوی بی پروا ماند و  
 التفات به پیش نکند لیکن از دعای غائبانه و خیرخواهی وی چنانکه مرقوم شد قاصر نشود صالح باشد یا فاسق  
 فائده هر گاه که انسان را تجلی فضائل و تجلی از ذائل و آراستگی صوم و صلوة و سایر عبادات حاصل شود  
 میاید که آنرا محض از عنایات ربانی و توفیقات یزدانی داند و برسی خود و بر کمال خود در علم و عمل هرگز ننهد  
 چه بر ظاهر است که انبای ضعیف و امثال و در عقل و دانش موجود اند که از فضائل و ذائل خاقل اند بیس  
 آگامانند که با وجود کمال تمیز و حقایق آن دانست اسباب علامات و منافع و مضرات از ذائل متخلی نمی توانند  
 شد و از حلیه فضائل مطلقاً مبرا و عاقل میباشند پس هر صباح و مسابله هر ساعت و هر لحظه بضمون اللهم  
 مَا أَصْبَحَ لِي مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ بَآءَ مِنْ خَلْقِكَ وَحَدِّثْ لَكَ شَرِيكَ لَكَ مَقْرُوفٌ وَ مَعْرُوفٌ هُوَ وَ مَا عَابَ نَصْرَفٌ وَ  
 تا چیز محض انکار و دگای از مگر الهی همین نبود و خائف از غضب می ماند و جانب چهار اوج دارد \*

هدایت ثانیه در بیان محابات اخلاق زوید التفصیلا

و آن مشتمل بر یک تمهید و یازده افاده است

تمهید از اجتناب اخلاق و میگرداند و هنگام است پس طالب حق را لازم است که در امر تزکیه آن روز اول مذکور  
 از سایر اخلاق و میباید تخصیص کند بحدیکه هر چه گناه بچک از آن درویش خطور نکند و میلانی بسوی آن درویش نگذرد  
 و هر یک را از آن روز اول موجب بغض و غضب است حضرت حق و باعث نهایت دوری از بارگاه قبولی و رضای  
 او دانسته از قبول دشمن آن شیوه و نافع عظیم و عائق عمده از وصل محبوب خود انکار و دورا اتهام مامورات منہیات  
 آنقدر تنمیکند که ادنای مامورات مثل دور کردن خاری از راه مسلمان و همچنین ادنای منہیات مثل نزد رفتن آب  
 مہن در مسجد از لحاظ اتهام و نظرا اعتبار او ساقط نگردد و از صدور امثال این امور بی پروای و بی اعتنائی  
 نوزد زیرا که همین کمال اعتناء و فور محبت است که موجب قبولیت میگردد و کار سهل بهتر از کار مشکل و مقبول تر  
 در آن بارگاه می افتد و حدیث مشرف وارد شده که شخصی به مہن عمل نیک که شاخی خاوار را از راه مسلمان دور  
 کرده بود و کشتی شد و اگر ایمان او را اتهام مامورات یا منہیات استی و غفلتی منطون شود نفس بر آن سستی سزای  
 معین بنا سب آن ساند چرا که نفس آرام و راحت خود می خواهد چون که تکلیف و تذلیل در مخالفت مامورات و  
 منہیات خواهد یافت و رانی خود بدون موالفت بر طاعات و قیام بر امتثال او را و اجتناب از نواہی یقیناً  
 متعذر خواهد دانست خود بخود و خراف از امور شرعی و روی نخواهد اندازد بر نفس راضیانت خود از تکلیف و تذلیل  
 متعذر است چون که حیانت خود منحصر در امتثال امر الهی دانست البته راه مخالفت آن نخواهد پیود و نمونه یقین  
 سزایست که بمقابل غسل از نماز که از بسیار طعام و شراب پیدا شده روزه وارد و اگر در صحبت یا ران مالوف  
 و سخنان و پذیر قبولی رود داده خلوتها و روز و ترک صحبت آنان سکوت آنان قسم سخنان لازم گیرد و  
 و مذاک و هنگامین رباعی منطوم است رباعی خواهی که شود دل تو چون آئینه ده چیز بیرون کن از درون  
 حرص و بخل حرام و غیبت به کذب و حسد که دریا و کینه و فرق در میان حرص و طمع آنست که حرص  
 در اشیای حاضره دید باشد و طمع خواهش چیزهای غیبی میخل گوید بید الوقوع بود  
**افاده ۱۰** طالع حرص آنست که حرص طلب خواهش مزیدی باشد با وجودی که قدر کفایت حاصل است  
 پس اگر مقدار زیادتی که مطلوب نفس است کم از مقدار می موجود بود پس مقدار مطلوب نفس را تصدق کند و براتی  
 قناعت و زرد مثلایک آثار موجود است و نفس سبب حرص خوانان زیادتی نیم آثار است یعنی خواهش

یک نیم آثار دارو پس از یک آنکه که موجود است نیم آثار را تصدق کرده بر نیم آثار قناعت و زود علی بن القیاس  
و نفس بگوید که اگر بر قدر موجود قناعت نخواهی کرد بهمین طور خلاف تو خواهی نمود و بهمین منوال در لباس مسکن و  
هر چه در آن حرص معلوم کند بعمل آرد و اگر خواهش برابر قدر موجود یا ضعیف آن بود پس از قدر موجود نصف آن  
تصدق کند و بکلام مذکور نفس را سزانش نماید و اگر باز حرص باقی ماند نفس قناعت بر قدر موجود نکند نصف آن  
باز دهد و همان کلام نفس فرموده و مخاطب سازد و باز اگر آن زید از نفس او بالکل نال نشد باز نصف قدر موجود و در  
همان کلام را بنفس خود گوید القصد نفس را بر قدر موجود قناعت خواهد کرد و از زید حرص پاک خواهد گردید بآن  
امر مغرب بالکل از دست او خواهد رفت همین طور عمل آورده باشد تا که بیخ حرص از دلش برکنده گردد  
اقاد ۲ به علاج طمع آنست که هرگاه طمع چیزی در دلش بگذرد هر چه از قسم آنچه یا مثل آن منایات و  
منافع نزد وی موجود بود همانرا تصرف نماید مثلاً اگر طمع پوشاکهای عمد و انگلیه خاطرش گردد از قسم پوشاک  
هر چه برای تحمل همیا میدارد بزدل کند اگر طمع عام در دلش خطور کند هر چه پیش می موجود بود تدریجاً تصرف کند  
یعنی نزد خلیه خیال طمع چیزی از موجود صرف نماید و همچنین تدریجاً زید کرده باشد تا اینکه نفس از زین بیل  
پاک گردد و با همه امور مغرب از دست او رود و اما باندل اموال بوجهی نکند که از کتاب نامشروعی لازم آید مثلاً بسبب  
ساتر عورت یا وقایع سردی و گرمی است نه هدایا تمام سرمایه قوت خود را بر باد داده این قدر محتاج نشود که سوال  
نماید باین طور صرف کردن هرگز روا نیست چرا که در معالجه طمع باین وضع صریح از نامشروع لازم آید و احتراز از  
نامشروع لازم پس باینطور هرگز صرف نه نماید مگر شخصیکه قوی الهمت بود که با وجود صرف کردن تمام سرمایه قوت  
معاش خود مضطر سوال نخواهد شد و بر حکم شرع شریف مستقیم و مستحکم خواهد ماند و صرف کردن تمام سرمایه خود در دست  
و نشان علوهت اوست

اقاد ۳ علاج خلیکه ضمیمه دل بود هر چند ظاهر آثار او هویدا نشود آنکه اعلای مراتب جو در برابر خود در هر حال  
التزام کند و مدام بر تیره جو ادا نمودن مقرر شده باشد تا که دوستان در دلش هیچگاه نیاید \*  
فائده تفرقه در علاج طمع و بخل آنست که برای دفع طمع هر چه سواي حاجات ضروری موجود بود فوراً  
دفع بخل آنچه که بدان خیال بگذرد باید که بدهاگر بخیلی تمام اسباب خود را صرف کرده فقیر بیایه گردد و زید بخل

از دفع نخود باشد بلکه سبیل دفع این رذیله آنکه هرگاه وادان پارچه گران نماید پارچه بد و اگر وادان طعام شود  
 نماید و نفس از آن مرتبانی کند همان طعام بغیر خود که کند همچنین در سائر اشیای مملو که خود تصرف نماید تا آنکه چون  
 آن اشیای مملو که قریب با تمام رسد و آن هنگام از صرف مال دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال مالی  
 دیگر دست آورد باز در آن مال کسوب بهمان وضع مذکور تصرف کند همچنین بدین رذیله کرده باشد تا که  
 نفس از آن پاک شود و چون که باین موضع مقابل نفس لیس دنیا خواهد کرد امید است که رذیله بخل بفضله کما منفع خواهد  
**افاده ۴** علاج حرام آنست که هرگاه نفس خویش حرام کند حلالی که از جنس آن حرام بود آنرا هم بنا بر خویش  
 نفسانی خود ترک کند بلکه آنرا بنا بر محافظت جان و ادای عبادت احکام شرعی یا آدای حق ارباب حقوق  
 بعمل آورد مثلاً نفس خواهد که طعام غیر الغصب یا از وی گرفته باید خورد پس طعام حلال هم او را بر وقت خویش  
 اوند هرگاه نفس خواهد که ای وقت طعام خورده آرام باید کرد آنوقت طعام نخورد بلکه هرگاه بسبب تبدل وقت نخواهد  
 طعام و اگر سنگی فرو نشیند باین نیت که ضعف ناتوانی موجب در ماندگی از ادای حقوق عبادت شاقه مثل  
 جهاد یا غیر شاقه مثل ناز و غیره خواهد گردید آنوقت بقدر حاجت بخورد و همچنین جنس طعام کند مثلاً نفس خواهد  
 که فلان طعام باید خورد قسم دیگر برای دفع حاجت تناول کند و علی هذا القیاس خویش حرام که از جنس  
 دیگر بود مثلاً اگر نفس خویش زنا کند از مجامعت حلال هم مطابق اراده نفس بریز کند و وقت و حالت  
 مبتدل ساخته بنا بر ادای حقوق زوج مجامعت نماید فائده در حدیث شریف است که وقت دیدن  
 زن اجنبی میلان خاطر بسوی وی از زن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوٰۃ است که به این  
 الْمَرْأَةُ تَقْبَلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَ تَدْبُرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ إِذَا أَحْدَكُمُ أَحْبَبْتَهُ  
 الْمَرْأَةُ فَوَقَعَتْ فِي قَلْبِهِ فَلْيَعْمِدْ عَلَى مَرَاتِبِهَا فَلْيُواقِعْهَا فَإِنَّ ذَلِكَ تَرُدُّ مَا فِي نَفْسِهِ  
 یعنی هر آینه زن پیش می آید در صورت شیطان و پشت کرده می رود در صورت شیطان و حتی که یکی را از  
 شما خوش آید زنی پس بچیتد و روش پس باید که قصد کند بسوی زن خود پس باید که صحبت کند با وی پس  
 هر آینه این صحبت و در خواهد کرد آنچه در دل اوست یعنی میلان خاطر او را بسوی زن و در حدیث دیگر است  
 که دیدید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم زن را پس خوش آمد آنجناب را پس تشریف آوردند نزد حضرت سوده

و ایشان خوشبوی میساختند و نزد ایشان نان دیگر بود پس آنها از آنجا رفتند تا که مکان خالی شود پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قضای حاجت خود فرمودند بازار ستا و نمودند که **عَجِبْتُ لَكُمْ فَلَیْقُمْ لِي اَهْلِي** **فَانَّ مَعَهَا مِثْلُ الَّذِي مَعَهَا** یعنی هر مردی که ببیند زنی را که خوش آیدش پس باید که بر خیزد بسوی اهل خود پس هر آینه نزد اهل می است آنچه نزد آن زن است یعنی در حاجت روای هر دو برابر اند این سنت قولی فعلی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث شریف بیان حال پرمهر گاریاک است و بیان حال نفس ببری بدکار گرفتار حرام است که هرگز نفس می از ارتکاب حرام باز نمی آید پس علاجش نیست مگر مخالفت خواهش نفس قال الله تعالی **وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ** یعنی ولیکن هر که ترسد از ایستادن به حضور پروردگار خود و باز دارد نفس از خواهش مکنه مقام است که خواهش جمیع و قسم است یکی آنها که نفس است در لذت آن از آثارش میلان خاطر است بجرام و عدم انجام از حرام و انحراف از طلال خصوصاً وقتیکه لذت نفسانی و شیطانی در طلال کمتر باشد و در حرام بیشتر مثلاً شخصی را منگوه حسین خوش وضع و خوش لباس بود و زنی دیگر آنچنان نبود لیکن در عین حالت جمیع ادا و امداد های شهوت انگیز و نومی میکند که او بی حیای می دهد شخص گرفتار دام نفس شیطان باطل تر بان زن خواهد بود و این نیست مگر از آنها که در لذت جمیع و نیز از ناروی است تکلف و شهوت انگیزی با وجود اتوانی و قلب ماده منی و حالش را شیخ سعدی علیه الرحمة بیان می فرماید **بیت** **ببینی رغبتی شهوت نگختن به بر غبت بود خونخ و یختن به** قسم جماعی است که طبیعت انسان سببش است متلای او عین می آن باطل میشود و درین میلان خصوصیت فی یا خصوصیت طریق جماع از حلت حرمت عقلی ندارد و بیانش آنکه چنانچه نزد یک متلای مثانه ببول بی آرامی و فلتی طبیعت انسانی حادث میشود و بسبب حدوث همان فلت چار و ناچار مکانی برای منق حاجت تجسس نماید و چون مکان مناسب بدست می آید و مانع شرعی یا عقلی از بول در آن مقام نمی باشد طبیعت آن شخص بسوی آن مکان متوجه میشود و تا وقتیکه انفرغ از آنجا حاجت تحقق نگردد و جنبانش همچنان مکان متعلق ماند و اگر مانع مذکور می بود مثلاً مکان باشد که مالکش از بول کردن را نجانا خوش خواهد شد یا مثل آن مانع دیگری بود پس خاطر متعلق بان مکان نخواهد ماند لیکن بی آرامی که بسبب کثرت بول لاحق گردیده بر شدت خود خواهد ماند تا که بول کند پس خصوصیت آن مکان

یا حصول طریق تحصیل آن از غضب یا بیع یا به درین توجه طبیعت دخلی ندارد و همچنین وقتیکه او عید منی متملی میشود همچنان  
 شبتن در طبیعت انسانی پدید می آید پس وقتیکه زنی را که مناسب قضای حاجت او باشد می بیند همان همچنان  
 دو بالا میشود و او را میکه قضای حاجت محقق نگردد و حیالش بقضای حاجت خود متعلق می آید پس همین میلان خصوصیت  
 آن از منصوصیت طریق تحصیل آن از نکاح یا سفاح دخلی ندارد و بلکه از آن که کار حرام مطلقاً معروض و محتسب بود فاما  
 اشتیاق جماع که بسبب دیدن آن زن پیدا شده در دل می ماند تا که از حلال حاجت خود قضا نماید پس مورد هر دو  
 حدیث شریف قسم دوم است چنانچه لفظاً **فَإِنَّكَ إِذَا بَرَدَ مَا فِي نَفْسِهِ فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا** از آن  
 آگاهی می بخشد زیرا که مقصود از مماثلت اینجا منی تواند شد مگر ماثلت در نفس قضای حاجت نه در سایر امور مثل صورت  
 و سیرت از همین جا معلوم شد که جناب امام معصومین بخواهش زن اجنبی دل خطور نگذرد بلکه تقاضای نفس قضای  
 حاجت که مستور و مخفی بود بر روی کار گشته و مخالفت نفس از قسم اول که داخل در منی نفس است از بهای می که منطوق  
 آیه گردید است و ریاضت نفس بمخالفت آن امری است که مسلم اهل شرع و عقل است **شعر**  
**وَالنَّفْسُ كَالطِّفْلِ إِنْ تَهْمَلَهُ شَرَبَتْ عَلَى حَبِّ الرِّضَاعِ وَإِنْ تَقْطِعْهُ يَنْفَطِرُ**  
 فذلکه کلام بیوجب مصطلحات این فن آنکه حدیث شریف در بیان ای حقوق نفس است و معالجه مذکوره برآ

تذکیر آن از اتساع خطوط

**افاده ۵** به علاج غیبت آنست که اگر مردی خنجره آن بگذرد پس باید که با تجاری تمام منقطع از ماسوی الله  
 شده به همگی است خود و حامی برای بهترین خوبی شخصی که خیال غیبتش بخوارش گذشته بود بکند و آن قسم بهترین بود  
 که برای نفس خود نهایت خوانان بود و عاظم کیفیتی که بنا بر ابرام بهات و نند ضرورت خود میکند معمل آرد و اگر نفس  
 درین کار تقاعد و زود پنی نفس شده خواه نخواه این معامل آرد و هرگز نفس را نگذارد که درین عاتعل کرده باشد  
 نماید بلکه یک روز یاد و روزی آسود روزی نفس بماند و اگر غیبت لظهور آید سوای ما غفور تقصیر از آن شخص خواهد  
 و عمل کنانند و در غلظت از بگریه که من غیبت تو کرده ام فائده اظهار آنکه نفس از اظهار عیب خود میگزیرد و هرگز موثر  
 عیب خود نمی شود و اظهار عیب کمال شکستگی نفس می باشد و فائده غلظت آنست که اشاعت معصیت الهی منسبت است  
 و ارتکاب نامشروع تقبی است قضای آن قبح از آن است و غلظت گوید و او را هم از اظهار آن مانع آید

**افاوه ۶** به علاج کذب آنست که اگر کذب بنا بر لذت زبانی است نفع و نقصان احدی داخل در آن نباشد پس  
 علاجش سکوت خاموشی است در مجالس از گفتگو پرهیز کند تا که لذت کلام از دلش دور گردد و او احترام از نشستن مجالس  
 نه نماید بلکه در مجالس نشیند و سکوت و زرد کردن معنی نهایت بر نفس گران است اگر کذب بنا بر افساد ذات  
 امین و ختنه انگیزی در میان دو شخص است پس علاجش بطور علاج غیبت است هر دو را جمع کرده در خلوت آنها را  
 آگاه کند که نفس من مرا این چنین اغوا کرده بود که در میان شما فساد و خرابی اندازم و عفو تقصیر از ایشان کنانند  
 ایشانرا از خود راضی و خوشنود سازد و همیشه در صلاح آنها کوشد و هر امری که موجب مزید التیام و صحبت ایشان  
 بود در آن سعی مینماید کرده باشد و اگر زانند از دو شخص بودند همه آنها را جمع کند و احترام از اغیار بطور سابق و مهمانت  
 از آنها را آن لازم شمرد و در هر صورت معنی غیبت کذب قبل استعفاء و ازال حق توبه نصوح بحضور حضرت حق  
 که حق ادا و اعلا ترین اصل همه حقوق است بجا آوردن بعد استعفاء ازال حقوق بعمل آرد  
**افاوه ۷** به علاج حسد آنست که اگر در دل است صرف بردعای مزید کمالات محمود و نور عزت  
 و جاه او مخصوصا برای مزید پزیر کردن حسد کرده است کوشش کند بطوریکه در غیبت مرقوم گردید و عا با التجا نماید  
 و ظاهرا هم بقدر وسع خود از دست و زبان به مسامحی جمیل و رتقی محمود کوشد تا که وسوسه حسد  
 بسبب مقابله و مخالفت نفس از دلش منتفی و منعدم گردد و بیج گاه نیاید و آن مسلمان محسودا  
 فائده حاصل گردد و اگر اثری از آثار حسد ظاهر گشته مثلابی لیاقتی محمود و کمالی که سبب  
 حسد گشته از زبانش برآمده باشد پس آن محسود را هم بر آن گاه کند و هر که را به بی لیاقتی او مخاطب ساخته  
 بود و آن را هم بر خطا و غلطی خود آگاه ساخته معترف بقصور خود شود و هر لیاقتی که معلوم وی بود آنرا بکمال خوبی  
 و تقریری که در لغتین باشد اظهار کند مثلا بحضور آقای شخصی بسبب حسد گفته باشد که آن شخص لائق رفاقت و  
 محل اعتماد است پس آن شخص را هم آگاه کند و مستغنی از تصور خود شود و آن آقا را هم بر غلطی خود آگاه کرده بجای  
 بی لیاقتی کمال لیاقتش بنشیند و سازد و فائده اعلام آن شخص آنست که وی هم بر تحمل کار خود آگاه بود و  
 تدارکش نماید و در اظهار لیاقت خلاف نمائی نکند بلکه اگر واقعی است آنها نماید و الا سعی محض بیون اظهار تیا کند  
**افاوه ۸** به علاج تکبر آنست که اگر تکبر نسبت شخصی و داده تذلی پیش از حد نیست آن شخص

بجا آرد گوازیتم تذل خود و نجات تعظیم آن شخص حرکات و نقل مجلسهای مردم و مصلحتی که چنان می گردد  
 اگر طالب غنای حق است و خود را در سلک طالبان خدائسلاک کرده هیچ چیز از آن باکی نکند یا نانی نبی همین  
 مردم با عزت و قاری باشد چونکه خود را زمره آزادان خل میکنند صلا در قبول زنی وضع آنها که بر خلاف عقل  
 و مردت است پاک میکنند بلکه عزت افتخار خود میداند و میرزاده معززی باشد که محبت مختشان او رسید کرده  
 آنچه گوارای خاطر هیچ مرد سلیم الطبع نیست همان بل بدل جان قبول کرده علی رؤس الشهادت و رکوع و بازای همان  
 اطوار خرامان شادان میگردد اگر طالب غلبه فی الواقع است ازین امور که بالکل موافق عقل و شرع است که مخالف  
 عقول ناقصه فلان مصیبات آبی بوده باشد با او انکار نخواهد ورزید و مراد از تذل این تذل حلی کذا فی المطلوب  
 نیست که سرخم کردن بازین بوس شدن است بلکه حقیقت تذل در هر مقام و هر جا حد و علاحه است مثلا شخصی که  
 دوزی متناج بود او را تکبر نسبت شخصی از متناج بهم رسد پس میباید که با او معامله کند که در اذنان مردم متیقن گردد  
 که این شخص از آن شخص مستفید است از وی فوائد بزرگی حاصل کرده نقصان خود را به صحبت وی تکمیل نموده  
**افاده ۹** به علاج ریاضتقی تشبیه آنکه ریاضی در نماز طاری گردید پس آن خیال بقدر خود وضع کند و اگر  
 با وجود کوشش دفع نشد پس لمحات ریاضت شمار آن محفوظ داشته و در اوقات خلوت مثل شب که تنهایی  
 محض بود و هیچ کس از بشر امکان اطلاع نباشد اگر در نماز دوگانی بود و در رکعت اگر چهارگانی بود چهار چهار  
 رکعت بنهار لمحات بجز در خلوص تمام بگذارد و اگر در آن وقت هم خلل شود هر نماز یک در آن خلل شده آنرا از شمار  
 موقوف کند و بار دیگر خواند تا که نماز با خلوص معنی از ریاضت لمحات مذکوره رسد تا ادای آن هرگز نفس ساری  
 نماند و همچنین اگر در نشو و آن ریاضت پیش از آنکه نفس خسته و راز بر کند که احب ال تراوه چندان خرج خواهیم کرد و نشو  
 داد اگر باز نیاید همچنان کند بلکه در صورت کمال سرهنگی نفس در ابگوید هر قدر که خواهی بسیری تمام کار خود کن  
 انشاء الله تعالی هنرای آن در اوقای خوبی یافت باز هنرای معادل سرهنگی باورساند و در ادای فرایض مست  
 مقام ریاضت نوافل است لیکن سبب نوافل هم با این خیال که ریاضت پیش آمده یا خواهد آمد ترک نکند بلکه بخواند و علاج  
 ریاضت آن که مذکور شد بعمل آرد

ک

**افاده ۱۰** به علاج کینه اگر از دل تجاوز کرده باشد طریق اخلاص آن شخص پیش گیر و بوضع درش

اخلاص پیدا شود و عرف اخلاص ظاهر بدون معرفت قلبی اعتبار نیست و اگر سخنی یا حرکتی بسبب کینظا هر گز دیده عکس است تعارف بقصور سعی در اخلاص دوستی است چنانکه سابقا شرح گردیده \* \*  
**افاده ۱۱** \* چون بطور یادداشت که سابقا مذکور شد ملاحظه این امور بر او نطبت خواهد کرد و امید وائق است که تصفیه حال خواهد شد لیکن بجز در اینکه در روش طن تصفیه و تخلیه هویدا شود اعتماد بر آن نکند بلکه امتحان آن کند و طریق امتحان از نجوبی فهمیده خود را بان ممتحن نماید مثلاً در ویشی خانقاه نشینی با دشمنی یا امیر پیر یا به کمال شوکت و شجاعت طریقی بسیار دید و شکی و حسدی در دل خود نیافت نداند که من از حسد پاکم بلکه طهارت وی ازین خصلت رزید و وقتی هویدا کرد که هم پیره و هم خانقاه و هم نسبت هم همیشه او همان اشغال و اعمال مشغول شود و در اندک زمانی او را فریاد میثار حال گردود و آنهم پیره اش در همان کار که این شخص بوسی آن مدت در از محن کشیده در سرع از منهد بدون محنت عبیه مشارالیه و ممتاز گشته در و بر وی او تقدم و سبقش واضح گردیده و از زبان دانایان آنکار و خانقاه نشینان بر مرشدش که سر آن خانقاه است جلا کشید و آن کار مشهور و معروف گشته و بسبب آن منظم و محترم مشایخ عظام گردیده با وجود آن او را بشاقتی و فرحتی نظریاتحادات مذکوره پیش آید و سوزشی و قلقی (وجهی) در دلش نگذرد و کن وقت البته اندر روش از ذویه حسد پاک شده و معنی به القیاس حال دشمن و سپاهی و مشرف و مخترع جدا

## فصل سوم در ذکر محلات عبادت و آن مشتمل بر دو هدایت است

### هدایت اولی

در ذکر محلات عبادت اجمالا \* و آن مشتمل بر دو افاده است \*

**افاده ۱** \* از عمده محلات عبادت فقدان محبت و تعظیم نام خدا است هر چند هر شخص را محبت و تعظیم نام خدا میباشد اما بحدی که موجب کامیابی شود و بر او منعی که آبروین را بود و سنی باشد تفصیلاً آنکه محبت و تعظیم را غایاتی و اغراضی بود و محبت آن اغراض غایات محبت و تعظیم مختلف متبداً میشود مثلاً شخصی بود که نام خدا با قیود و شروط و اتهام تمام می نماید باین غرض که برکت این نام پاک توکری چند روید بدست آید یا پیش سرداری یا امیر و سوز خوم هر قدر که آن غرض عزیز تر تعظیم و محبت بیشتر اعلائی اغراض بنوی سلطنت و پادشاهی است هر چند باین غرض همه هر که یاد نام خدا خواهد کرد محبت

و تعظیم نام پاک و سبحانه در پیشش از حیث بیان بلاذخا بد بود لیکن بموجب رشاد لازم الانقیاد حضرت رب  
 الارباب قل متاع الدنیا قلیل و بموجب بیان هدایت نشان حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوات  
 و السلام لو کانن الدنیا تعدل حد الله جناحک بعوضه فاستقی کافر کفرها کثرت مراد نیا چیز است  
 فانی قلیل و ذلیل هرگز نام خدا را سبب حصول آن ساخت قدر و مرتباین نام بلند شناخت و بسایب شد که  
 همین حقیقت دنیا بلباس نینداری برمی آید و خود را برتری آن تبلیس کرده جلوه گر میشود مثلاً منزهت اذکار آبی  
 باین نیت که کمالی حاصل کنم و بوسیله آن با شاه و امرا و اهل عزت و اعتبار پیش من سرختم کنند و التجا بمن آرند و نام  
 و نشان من وصیت کمالات من تا از من متجاوز و باقی ماند و در بلدان و اقالیم دور از آوازه و ولایت من منتشر  
 فاش گردد و فی الحقیقت ان کل ذلک کما متاع الحیوة الدنیا و الاخره عند ربک لیل المتفیر  
 و حالش مبین در حدیث شریف است که قاری و جوادی و شهیدی لار و عرض حساب پیش خود نهادند  
 و هر یک را شیخ خاص مذکورین کمال کوشش خود در رضا جوئی حق تعالی بیان خواهد کرد و عالم السرو ملحن که  
 آگاه بر مافی اضمیر است هر یک را بر نیت آنها که شهر و آوازه خود منظور داشتند مطلع فرموده حکم با دخال موزخ  
 خواهد فرمود و ازین بیان گمان نتوان کرد که اذکار آبی بنا بر طلب رزق یا امور دنیوی ممنوع و حرام است که  
 این معنی صریح خلاف نصوص قاطعه است بلکه غرض بیان تفاوت درج محبت تعظیم نام خدا تعالی است که ذکرین  
 در آن مختلف میباشد و آنچه در حدیث مذکور از دخول آن هر سه فرق در نار مبین شده پس شرح آن نیست که  
 ادای افعال از ان رضای حق بهم می توان طلبید و تحصیل نیام از ان میتوان گردید و وجه میباشد اول  
 آنکه ادای این افعال نماید و اظهار کند که این افعال را محض شکر بجا آورده ام و حال آنکه در دل خود نیت تحصیل غیر  
 رضای خدا از ان کرده باشد پس فاعل له و البته مطر و در بارگاه آبی است قابل دخول در بیان حال اشال همین  
 اشخاص در حدیث مذکور واقع شده و وجود دوم آنکه همان افعال مذکوره را بجا آورد و موافق نیت قلبیه خود اظهار  
 طلب غیر خدا نماید پس این شخص اگر چه محقر در بارگاه آبی باشد لیکن این قدر که امر او خال نار و حق او صادر شود  
 نیز باید دانست که همین اشغال اعمال نیا است که بنیات صحیح و باجای عمده میگردد و مغلطه خواب که سر غفلت  
 و حجاب می نماید بار او صحیح و نیت درست بهتر از عبادت سهل یا میشود و مخلص العبادت را هرگاه سهر و بی خوابی

موجب کمال حواس شود و لذت مناجات کیفیات عبادات با مختل سازد و آن مخلص بر یا مشتاق آن لذت و  
 کیفیات گزیده و بار و کسوف آن را منحصر در خواب پنداشته بهین ابله و نیت در خواب رو و بهتر از نماز خوانی  
 صد مراتبی و غافل خواهد بود بلکه خواب را با نماز ملایم هیچ نسبتی نیست تا آنرا بهتر گفته آید نمازش مجرب روی او  
 ناراضا مندی حق است و از ملکوت نفیرین بروی میرسد و بر آن نام صد ما رحمت الهی رضامندی خوشنودی  
 حق فائز میگردد و مشتاق بکن آنکه تشریفین چون تفاوت اغراض نبوی معلوم شد انتقال اغراض اخروی باید کرد  
 هر چند اغراض اخروی هر بهتر است لیکن بر آن هر تفاوت مراتب منازل میبارست از تفاوت مراتب منازل  
 اهل حبیب تفاوت اغراض اخروی را معلوم باید کرد همچنین خصال فطرت که سواک و مضمضه و استنشاق و فرق و قص و غسول  
 و استنجا و استخرا و وضو و تنف ابوطی قلم انظار که بموجب قول مفسران معتبر است به ایم خلیل الرحمن صلی الله علیه و آله  
 بآن محتسب و مکلف شده و باین حکم معتبرند استعداده او را آزموده بر تبه امامت کبری رسانیدند و همین صلوة و  
 صوم و تلاوت و اذکار و جهاد و زکوة و حج است که در ادای آن مراتب صدیق و فاروق و ائمه اطهار و ائمه معصومین  
 عزائم و ارادت متبدل شد پس بهترین بنیاد اغراض در محبت تعظیم نام پاک می صاحبی وی است بناش جز  
 رضای وی هیچ نخواهد بود هیچ مطلبی نبوی و اخروی اجرت خود نداند بلکه کمال انعام جلیل القدر که مقابل آن هیچ نعمت  
 دنیا و آخرت نترسند همین است که توفیق توفیق کرنام پاک دریافت همین انعام را بشرح و بسط تمام که صرف بقوت  
 و توفیق اوست فهمید و در دل خود جا داده از ته دل شادان مننون احسان نیروی باشد و شرح و بسط آن  
 این است که مبادی و اسبابی که را ملاحظه کند که همه از خداست تمام جوارح و اعضا و حواس ظاهری و باطنی که هر یک از  
 داخل در ذکر است هم از انعام عام اوست من بعد توفیقی که انعام خاص بر خاص است هم از دست تبارک شخص است  
 که همه اعضا و حواس و دل و زبان فهم و دانش و درست باشد هزار تقاریر و نبوی و افکار و حاشی بر زبان و دل او  
 میگذرد و همینکه اراده و کز زبانی یا فکر قلبی کرده از خود بخدا تعالی نماید نقلی در زبان تو می در پیش پدید می آید که برگز  
 برود و نظری آید با جمله صرف جریان نام خدا بر زبان انسان نعمتی است فخر همین انعام را بهترین انعام دانسته  
 از طلب جزای ثوابی یگانه غرض نماید باین وضع تعظیم و محبت نام او اصل و بنیاد همه کمالات است  
 اقاده + ۲ + از عمده محلات عبادات عدم اهتمام با او در عبادات شرعی است اصل بنیادش همین است

که راه رضاجوی حق از دست نشان کم میشود بدو صورت اول آنکه رضاجوی حق بخاطر خطور نمیکند بلکه مطمح نظر کمال خود کفری استقصا است میباشد و دوم آنکه قصد رضاجوی او بجان میباشد لیکن از طریق آن خطا واقع میشود هر چه خیال ناقص نشان میگردد که موجب صفا است همانا وسیله اش میسازند و حقیقت اینست که خود را از راه رضاجوی اوضاع محض نپندارند مثل ما بنیایا بصیراخذینک لا دروزبان حال خود علی الدوام سازد و کلام از بی حضرت حق که خطاب با کمال نبی فرموده که **وَوَجَدَ لِكُمْ ضَلَالًا كَثِيرًا** و حدیث قدسی را که از زبان صادق البیان سرور عالم خود فرمود **كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ طَرِيقَ رِضَايِ** او را منحصرا اعلام و آگاهی او داد و شرع شریف را که اصل متین و عود و وثقی است قائل خود انکاشتم چه گناه خلاف آنرا موجب پیرو خود ندانند گمانی از قبیل کشف و کرامت خرق عادت ز ظهور انوار تجلیات مصاحبت با روح و اهل سموات در مخالفت شرع شریف او را منظور نگردد.

**فاندره** علامت تحقیق این مانع در سائکنا مقبولین است که آن لبها میگرداند اسی و ولد مشایخ مینمایند عشره عشران در اتمام ادای صلوته مفروضه نمیکند بلکه هرگاه شیطان لعین برین جماعت چیره دست میشود و مقتضا **وَلَا تَحْرَمُوا زُكْرًا وَلَا نِكَاحًا** اینها را از راه حق دورتر میبرد نماز را مثل بیگار سرکار حاکم وقت میدانند این قدر وقت ترا که در نماز و وضو میگذرد و رایگان میکارند و کار آمدنی خود نمیدانند معاذ الله من ذلک

و این حال جماعتی است که تقسم باسلام اند و آنرا که خارج از دایره اسلام اند با حال آنها درین مقام گفتگو نیست

**هدایت ثانیه در ذکر مخملات عبادات تفصیلا و طرق محالجاتان**

و آن مشتمل بر سه افاده است

**افاده ۱** مخمل نماز نفس و شیطان هر دو میشوند نفس بانظری که کسالت میکند و آرام خود میجوید و عجلت در ادای ارکان می نماید تا جلدتر فارغ شده بجهت پیدا آرام کند و در مرغوب خود مشغول گردد و در خواندن نماز قیام و رکوع و سجود و قعود بیخبر مسنون نمیگذارد و بلکه مثل اقبین مغلوبین کسالتی دسترغابی در اعضای او راه مییابد و چون خود را باکیف ما اتفق بسبب عدم مبالات بارکان صلوته یا بعضی که مناسبت بدنی باشد میدارد و همچنین مثل همین هرگز گنگی در اطنان و تشنه هم و خیال متعرض حال رگشته اخلالی عظیم در توجرتوای لطنه و اعضای ظاهره بسوی نمازی اندازد و اما شیطان پس سوسمی اندازد و تعجب و صادم و سبکی شان صلوته و قلت مبالات با آن چندین

کار آمدنی ندانستن آن این سوسه جلد تر بکفر میرساند استخفاف و انکار فریضت پیش می آید و آدمی کافر میگردد تا آن  
 و سوسه اش آنقدر حضور محال بود مکالمه لذت مناجات رب عزت غافل سازد و باین طریق که شمار رکعات یا تسبیحات  
 بخوبی باید دانست مبادا ایهوی و غلطی واقع شود و یا در تشابهات قرآن مجید حافظه را می اندازد که آنرا در خیال دارد  
 بنا بر صیانت از زنی با وجودیکه همان نماز خوان یک بار یا دو بار یا صد بار آزمایش کرده که در بقای حضور هم تکلیف  
 در رکعات میشود و در تسبیحات و تشابه در قرآن می افتد این مگر شیطان است غرضش این است که در رکعات و تسبیحات و  
 تشابهات نیست بلکه تنزیل و فرود آوردن است از مرتبه اعلی بمرتبه ادنی و **وَهُمْ أَحْسَرُ نَاكِرًا** مقصود اصلی رساندن  
 مقصود اصلی آن جیم همان نکار و کفر است اگر بفضل تعالی آن مقصودش سر انجام نشد پس بناچار می مقتضاست  
**إِذَا كَانَتْ لَكَ الْحَقُّ فَاشْرِكْ بِالْحَقِّ** هسته آهسته بخیاال گاه و خرمی رساند تا که این صورت متحقق گردد و کفاح: بر زبان  
 تشبیح و در دل گاو خرمه گاو خرمیل است هر چه سوای حضور حق است گاو باشد یا خرمیل باشد یا شتر **طَائِفَةٌ**  
 ندانند که تامل ما در صیغ و ترکیب از آن قبیل نیست هیبت هیبت بلکه زیاده تر از خیال گاو خرمیل مملو است  
 و دانستند ان پندارند که فکر استخراج مسائل غریبه از قرآن تکمیل نماز است بلکه تنقیص است و ارباب مکاشفات انگار  
 که توجیه هم در نماز بجز توجیه شیخ یا تجسس طلاقات ارواح و ملائکه تحصیل همان نماز است که معراج مومنین است فی فی این  
 توجه هم غیبه است از شرک گو شرک خفی بلکه اشقی باشد و نباید دانست که سنج مسائل غریبه کشف ارواح و ملائکه و نماز  
 قبیح است بلکه توجیه هست قصد این کار در طوبیت استخراج این عادت نیست مخالف علوم مخلصان است و اما سنج و  
 کشف مذکورین پس از قبیل خلعتهای فاخره است که مخلصان متفرق حضور حق را بسبب غنی عنایت ما بان می نوازند  
 پس حق ایشان کمالی است که در وطن مثال مجسم گردیده و نماز ایشان عبادت نیست که شرفه اش بمنظر رسیده آری  
 ادعیه حاجات که حاجات قلبیه معاشیه باشد که بسبب عقاود انحصار حاجت روانی در ذات صمد مطلق از مصلی  
 با کمال در عین صلوة صناد میشود از همین قبیل یعنی کمال نماز است مشاورت بانفس در حوائج از قبیل وسوسه  
 نقصان نماز است آنچه از عمر منقول است که تدبیر سامان لشکر و نماز می فرمودند پس باین قصه مغرور نباید شد  
 نماز خود را تباه نباید کرد و طاعت کار پا کما ناز قیاس از خود بگیرد که ماند و نوشتن غیر و شیر به خضر علیه السلام را  
 شکستن کشتی کشتن بود و دیگر از گناه پنجم جناب فاروق را مرتبه بود که تهنیت لشکر و در نماز

مخل نمی شد بلکه آنهم بخلاف کلمات نماز میگردد زیرا که آن تدبیر از جمله المات حضرت حق و در دل ایشان بوده بخلاف کسیکه  
خود متوجه بتدبیر امری از امور دینی یا دنیوی نشود هرگز که انتقام منکشف میشود و میدانند آری بمقتضای ظلمات  
بعضیها فوق بعضی از سوسه زنا خیال بجامعت زوجه خود بهتر است و صرف همت بسوی شیخ و مثال  
آن از معظمین گو جناب رسالت مآب باشند بچندین مرتبه بدتر از استغراق در صورت گاو و خر خود است که خیال آن  
بالتعمیم و اجلال سویدای ال انسان چسپد بخلاف خیال گاو و خر که در نقد چسپیدگی می بود و تعظیم بلکه همان محقر  
می بود و این تعظیم و اجلال غیر که در نماز ملحوظ و مقصود میشود بشرک میکند با بحکم منظور بیان تفاوت مراتب و سلسله  
است انسانز باید که آگاه شده بهیچ عائق از قصد حضوری حق بنحوی پس با نگرود و عرض درین مقام علاج این مخل  
است بر وضعیکه فهم گرس ناکسبان رسد پس اگر سوسه از قبیل قبیح ترین مساوس بود پس خود بالتجای تمام کند  
هر چند هر چیز منوط بفضل الهی است لیکن در بعض چیزها بسبب ظاهری چندان فضل ندارد و حصول آن مربوط بفضل  
الهی است و پس همین قبیل است دفع این مساوس بخدمت غنغ خود عرض نماید زیرا که مرشد از وی و انا تماین گار است  
بزدبیری مفید تر شاید آگاه سازد و دعا خواهد کرد و اگر سوسه از طرف نفس یا از طرف شیطان سوای سوسه  
نذکوست پس علاجش آن است که اگر مثلاً در فرض ظهر پیش آمده بعد از فراغ از فرض و سنت در خلوت تنهائی بجای  
چند اینکه سوسه نگذرد و نشانزده رکعت بخواند اگر در تمام رکعات خیالات ممتد مانده بود و اگر در تمام رکعات خیالات  
مانده بعضی حضور و خالی از خیالات گزرا نینده و بعضی آن لوث با کوردگی خیالات گشته پس مقابل هر رکعات  
که در آن سوسه شده چهار رکعت مقرر نموده بحساب آن بگذارد و تدارک نماز عصر بعد مغرب کند و تدارک مغرب بعد  
آن علی هذا القیاس عشاء و تدارک فجر بعد طلوع آفتاب کند تا نقل مل مشروع نشود و چون این کار بر نفس شاق است  
الوجه از آن باز خواهد آمد و خود را باز خواهد داشت چون که نفس کاری بقابل آید شکلهای بسیار بجا آرد و مدارات نفس  
مکافات آن ترفیه و آرام دادن و خواهش او بوجوب شرع بوی رسانیدن بحمل آرد و اگر تجد از ملتمزم آن سبب  
تسویل نفسانی با شیطانی قضا شود صبح آن روزه دارد و اگر در روز و نخله از مخملات شرعی نفس شیطان برسد  
کار آرد تنبیه آن بشب بیداری هر شب که آن روزه پیوسته است میباید و شیطان چون از اثر خود مایوس میشود  
نفس شریک خود میسازد تا مدعی او بر آید و تنبیه و تادیب نفس و نفس شیطان هر دو از شرارت بازمی مانند بلکه

نفس متعاقب حکم آبی میگردد و شیطان را مجال روانی در انسان نمی ماند \*

**افاده ۲ +** اگر در ادای زکوة نفس تعلل در نزد آنرا گران نهد و بر حکم حق تعالی مباحی و شاکر نشود و چنانچه از قدر زکوة مال خود بجهت تشرف کند تا نفس با دیگر تعلل نوزد او برابر بنماید هر قدر تعلل خواهی کرد همان قدر مال حق خود را کم کردی

**افاده ۳ +** حج و جهاد و قیتکه فرض گردد و بر ادای آن نفس راحت و جلاک نه بیند پس تا بل کند که کدام چیز باعث است که نفس سبب آن در ادای حج و جهاد و تقاعد می و نند همان چیز را بگذارد و مثلاً اگر ریاستی و حکومتی مانع است از روانی که بر صد مأموم دارد یعنی گزاره که حج و جهاد را بچستی و جلاکی عازم شود پس نمی بایست خود را و پوشاک نبشت بر قامت خود را بطور غر با و اولاسازد و چند حج و جهاد بلکه جمیع عبادات با وجود منازعت گشت کشتن نفس ادای شود لیکن روشی و برکتی که در فرصت امینان حاصل میشود درین صورت هم پیدا نمیکرد و چون که نفس رام شد و در عبادت به نشاء قدم نهاد موجب برکات رونق عبادات میگردد و اگر با وجود درآمدن در امور جهاد و نفس بخوبی ادای حق آن بکند و محافظت خود خواهد پس هر کاری که مشکل تر بود مثل کشتن ریشی که در نجفیه در خلوت بهما که مشکل تر و دلازم و ضروری بنده است بجای آورد و نفس را به همانا که تقاعد خواهی کرد همین طور ترا در مسلکها خواهی نمود

تا آنکه باز آید و کوشش در کارهای جهاد و درین زمانه از اہم امورات است

### فصل چهارم در بیان طریق ادای طاعات

و آن مشتمل بر یک بهتید و پنج افاده است

تعمیر حاصل مقصود از تهذیب خلاق و فایز مطلوبه از ادای طاعات اصلاح نفس است تا که نفس مطمئن شود و از زوآل پاک گردد و تمیزش از زوآل عین انصاف است بقضائل و نفس کشی که زبان عوام اهل سلوک است خطای محض است چه کشتن نفس با مورد از طرف حضرت حق است و نه با وجود حیات ممکن آنچه ممکن است همان است با مورد یعنی نفس را اصلاح کرده رام حکام شرعی نماید مثل آنکه انسان جاهل عالم کند پیش کشتن غلط است آنچه کشتن نفس بیانات شفاء و تقلیل طعام و شراب معمول از مابین هم خطاست باین ریاضات نفس شسته نمی شود بلکه بنیاد انسانی مضحک و بی طاقت میگردد و قابل عبادات شفاء نمی باشد و بسا که نفس چستی و جلاکی باشد و اگر در وی شکستگی پیدا شود بی شکسته خواهد خورد و بوجه کثیره تازه خواهد گردید \*

افاده ۱۰۰ بهترین طریقه اصلاح ارکان اسلام است که عظمت این ارکان را بخوبی فهمید چونکه فاده و غیرت آن بسیار خواهد بود است اهتمام آن تدریس اصلاح آن بسیار خواهد کرد و بحقیقت عظمت ارکان اسلام خصوصاً نماز و روزه و حج و عمره و زکوة و صدقه و غیره است با و یک آوردن خیلی دشوار است لیکن حکم مالا یدرک لک لک الله لا یدرک الله شکر عظمت نماز تحریر کرده میشود و من بعد انموذمی از ارکان دیگر هم توان گفت پس ولا تمشیل یا یدشید با و شای است این سبب مالک کثیر العیال و العساکر هزاران هزار بلکه بی نهایت و بی شمار کارخانههای او در مقامات مختلفه و اما آن سبب قائم اند و در هر کارخانه تقسیم مردم مولد متعین اند و گوناگون چیزها را در هر یک کارخانه مدخلت است مثلاً هزاران با وجود بسیاری اختلاف مراتب کار خود مشغول اند و نرگادان چون کج می شمار متفاوت مسخر و ذلول علی هذا القیاس این سیف و در کاری هستند اهل قلم و در کاری دیگر و هر یک ر حسب کار او اجرتی معین بجای مقرر و هر یک سبب کار علاقه در بعضی سیدار و پنجاب با و شاه و بدریافت آن علاقه در خودی بالذ و بر سعی و کار خود می نازد چونکه میدانند که با و شاه بی بر و محتاج کوچک نسبت هر علاقه که مرابادی است از عنایات او سبب مایه افتخار و اعتبار من است لیکن امالی این تمام کارخانهجات را با وجود تفاوت مدارج و مراتب علو و جفای آنها با علای مدارج کاریست معین که از آن تجاوز و تبتل ممکن نیست بنا بر علیا جرت جاه ایشان بل زیاد و نقصاناً تفاوت نه من بعد چیل خاص که بمقام نیابت و منصب خلافت او را نواخته اند تصور باید کرد که او را واسطه قیام تمام کار کارخانهجات کرده برای حضور علی او قاضی معین ساخته تا حسب اوقات حاضر شده عرض محل خود نموده و حکام حضور سلطانی را شنوده و مصدر قیام کارخانهجات گرد و چونکه او را همیشه اوقات در بار واری معین است بحضوری در بار حسب تعیین وقت بروی قدح و بیابان ارباب تمام کارخانهجات نگران حال مشتاق مقام او میباشند هر در بار احتمال ظهور خیری بدیع و مرتبه رفیع میباشد و در تعیین اوقات و تا کید حضوری در آنها عنایاتی خاص بر جانش از طرف با و شاه بر آرای سائر ارباب کارخانهجات هویدا و منکشف میگردد و بهمین سبب چیل خاص تمامی رعایا و لشکر و اهل سیف و قلم متنازه و عزیز میباشند بهمین سوال مخلوقات را از سنگ گرفته تا ملک باید فهمید که در حکام آبی مسخر و سرگرم اند هر چند لاکه تعیین مناصب عمده و کارهای بزرگ مقرر است تا از کار و منصب بجا آویزنی توانند کرد و حضرت جبرئیل علیه السلام با و کارخانه حضرت جبرئیل علیه السلام و خلق فرشته و همچنین حضرت اسرافیل را در امور جبرئیل و خلق و علی هذا القیاس حضور و راجحه و منصبی

که حضرت جبرئیل است ایشانرا از ان نزول است نه عروج اما نزول پس سبب آن نیست که محصور اند و عدم  
 عروج را قصد معراج گواه است **بیت** : اگر یکا سرسوی برتر بریم ، فروغ تجلی بسوزد پریم ، حضرت آدم صلی الله  
 الله تعالی بنا بر خلافت پیدا فرمود و مستحکامات بی غایات ساخت متظهر کارخانجات کثیره کرد و نزول و عروج  
 برای حقیقت انسانی معزز فرمود و عاقلان فراد او را که حضرت آدم اند بوجهی منظر اتم آن ساخت تا در سائر افراد این  
 حقیقت میرود و حال اوست سیران کند لهذا چنانکه چیده خاص شایب مصدر بهرامی از امور مملکت که منقسم به  
 خدام سلطنت است میتواند شد مثلا کاریکه بخدمتکاران و خواصان تعلق میدارد مثل گسلی و نعال برمداری  
 و امثال آن ازین چیده خاص هم عندا حاجت در خلوات تحقق میگردد و همچنین کاریکه بقیبان چون بداران تعلق  
 میدارد مثل میخام رسانیدن کسی یا حضار ان عندا طلبیان چیده خاص هم امثال این امور عندا حاجت  
 بظهور میرسد و همچنین کاریکه متعلق به پیشانی متصدیان است از فراین نویسی تحریر حساب ضبط جمع و خرج ازان  
 چیده هم عندا حاجت طلب میکنند و کارهای عمده را مثل بلخی گری و نظامت ممالک ریاست جنود و عساکر امور  
 متعلقه بوزارت بر همین قیاس باید کرد و همچنین اکل افراد انسانی مصدر خدمات جمع طانکه بدورات الامر میتواند شد  
 مثلا در جهاد یا اهلک کفره بدعا و بهت خدمتیکه بملانکه غضب تعلق دارد ازان بظهور میرسد و در ایصال منافع علم  
 خدمتیکه بملانکه رحمت تعلق دارد ازان متحقق میشود و در تسبیح و اذکار و بجا آوردن عبادات خدمتیکه بملانکه  
 سبحین تعلق دارد و از رومی نماید و در تعلیم و تعلم و ارشاد و تلقین خدمتیکه بملانکه خدام وی تعلق میدارد از دست  
 درستی آید و در اقامت سلطنت عادل و خلافت کبری قیام بنا صلیا مامت باطنه و نبوت و رسالت  
 الوالعزم و خاتمت خدمتیکه تعلق بملانکه میبارد از صورتی بند و قس علی ذلک سائر اخذات بقصد  
 حضرت حق جل و علا بنا بر دربار داری خلیفه خود اوقاتی معین ساخت بطریق ارشاد در همه بی آدم آن استعدا در  
 مستور ساخت و انهارا اثرات موقوف بر اختیارش فرموده و از راه کمال لطف و عنایت بعبثت رسل و انزال کتب  
 انواع هدایت از خلق عالمان کتب نواب نبوت امثال آن از بو عت و دعوی ظهور استعدا کمال در او اعدادا فرمود  
 بل و قات پنجگانه نماز که وقت کمال قربت حضوری آن اشرف مخلوقات است و لهذا بر خیر امت فرض شده اوقات  
 دربار داری است و شعبه از معنی خلافت و در هر کس خود هر که خواهد انرا جلوه گر نماید و هر که خواهد آن را بر باد دهد

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا اوقات نماز پنجگانه که بر بندگان فرض شده شاهیت است  
 مقبول الشهادت بر تفوق حقیقت انسانی بر تمام مخلوقات گوافرادی متفاوت متناقص باشند بلکه مثل  
 کرده با سفلی سافلین بند و فی الحقیقت سبب نزول ایشان با سفلی سافلین همان تفوق ایشان است چه ابتلا  
 با کبر لایا واقع النوع تعذیبات نصیبه ملازمان حضور پادشاهی میباشد پس هم بیشتر عنایت و هم بیشتر عنایه  
 پس مومن طالب کمال ایمانی را باید که حقیقت نماز همین طور داند که حضرت رب العزت که عظمت مملکت سائر  
 اوصاف او را پایانی نیست از تمام مخلوقات برابر گزیده تا کید شدید بر بار واری پر نیج وقت اذن مطلق داده محتاج  
 باستیندان نگذاشته و از منت برداری حاجبان نقیبان سبکدوش ساخته و در عدم حاضری و عید شدید فرمود  
 پس خود را ازین نعمت عظمی که مقام عنبره عالمیان است محروم کرده مستحق مقتضای و عید شدید شدن کدام مرتبه چهل  
 سفاقت است همین قسم عظمت نماز را فهمیده حرکات صلوة کمال داب و خضوع که شایان قبول بارگاه پادشاه  
 حقیقی باشد چهل آرد و خود را مدام در کار آبی داشته اوقات نماز را بلاشبه وقت در بار و حضوری پندارد و نلاد  
 و تسبیحات اربعه مناجات و مکاره و عرض حاجات خود پندارد این است حقیقت بحالی صلوة اما حقیقت ارکان آن  
 تفصیلا پس بطریقی هم آن تیشلی تصویر باید کرد و بیانش آنکه وقتیکه چله خاص شاهی عزم مناجات تصد عرض حاجات  
 در دل خود مصمم کرده و در بار آقایی خود حاضر شده کمال خضوع و تعظیم است و از اسوای او اعراض کرده و هیبت  
 سلطنت او را نصیب بعین خج و ساخته دیده امید مناجات با و می و زرد پس لابد به مجردی که آن پادشاه عالم  
 جاه بر عزم مناجات و اطلاع میاید و امید عرض حاجات او را می بیند عنایت خاصه باره او میزدل می نماید  
 قبول و محبت او را ملاحظه می فرماید و هر قدر که اقوال و افعال تعظیم از آن چله متقاد صادر میشود عنایات شاهی در حق  
 او و بالا میگرد و پس وقتیکه آن بنده متقاد عنایات آقا را بجانب خود و پیش از پیش متوجه میاید برای بجا آوردن  
 تحت بوسه امثال آن از تعظیماتی که تقدیر استینان مناجات و توطیه عرض حاجات میباشند انحنای و زرد و سبب  
 صد و در این تعظیم عنایات بی غایات پادشاهی بسوی او متوجه شده اذن مناجات و بردگی عرض حاجات  
 با داری می کنند پس آن عید متقاد و رشک حصول اذن مناجات زبان خود را به ثنا و مدحی که شایان مولای است  
 کشاوه و ضلی که شعر به تعظیم آقایی او است بجا آورده مشغول مناجات عرض حاجات میگردد و از سبک این وقت

نهایت کمال این عبد متقاد و غایت قربان بادشاه عالی جاه و شدت ظهور مهیبت سلطنت نهایت ضوح  
 سلطنت مملکت است بمنظور سهوی بعضی مضامین مناجات مقام نیان بعضی از حاجات بود لهذا اول امری فراموش  
 که لحو از مقام مناجات جدا شده خیال عقل خود را درست نموده باز در محل قرب داخل شود تا تدارک مافات بخوبی دست  
 دهد و وقتیکه مثال این حالات قرب مقامات اتصال برین عبد متقاد چند بار بسبب تکرار ورود میکنند تا ازین  
 حسن محاملت قدر دانی و وفور قبولیت چنان اقتضای فرماید که آن عبد را بر این عزاز و اکرام پیشترین مژگون  
 کنند لیکن از بسکه نشستن در دربار بادشاهی کمال سوسی ادب است لهذا حکمت سلطنت چنان اقتضا کند  
 که آن عبد را بنجد متیکه مناسب استن باشد مامور فرماید مثلاً بسوسی و پای خود را زمی کند تا به تقریب لای محبت  
 چپتی پیشیند همچنین وقتیکه مومن پاک مبر از اشتراک صحیح العقیده خالص النیت مجتنب از بدعت تخلی از رذائل عقلی  
 بفضائل جان خود را از الواش همیشه خبانت معنویہ عفاف نموده و تن خود را از انجاس حقیقیہ احداث حکیمه پاک کرده  
 و لوح خاطر خود را از نقوش التقات الی ماسوسی الله مصفا ساخته و دل خود را از علالتی غیر الله محرا کرده بقلب قلوب  
 خود متوجه الی الله گشته بکمال محبت و وفور غربت به مضمون اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهَیْ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ  
 وَ الْاَرْضَ رَا دَر سُوْدِیْ قَلْبِ خُوْرَا سَخِ نَمُوْدَه و عقد تحریمی نماید به مجرد این عقده رحمت الهیه بخوش روی  
 عنایت خاصه بسوسی او متوجه میگردد که اِذَا صَلَّیْ اَحَدُكُمْ فَلَا یَتَخَمَّنْ قَبْلَکَ وَ جِهَهُ فَإِنَّ اللّٰهَ یَبْکِنُهُ  
 وَ یَبِّئُ الْقَبْلِکَ وَ فِی رَوَایَهِ فَإِنَّ الرَّحْمَۃَ تُوَاجِهُکَ بِشَارِطِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ  
 قرآن از ادعیه از و ظهور میرسد به تقدیر عنایت رحمانی و فیض نیردانی برحق او مبذول میگردد تا اینکه رکوع که  
 قویه عنایت تغلیم و تهیید نهایت قرب که عبارت از سجود است بجای آرد و وقتیکه بعقل خالص خضع و ملا حظی نماید که  
 بنال این مقام رفیع که عبارت از سجود است مراد ازین مطلق فرموده هیچ مانع دعائی نگذاشته اند و سلام اشکر  
 این نعمت کبری موهب غنی است استاد و مدح و ثنائیکه شایان اوست بجا آورده همین خود را بر خاک بجز سائید  
 در مناجات و عرض حاجات مشغول میشود و از بسکه سجود مقام نهایت قرب محل سنج تجلیات جمال ظهور سرفرازی  
 جلال است لهذا منظر سهو مضامین بعضی حاجات گردیده بنا علیه چنان مورش خود را در این زمان مقام رفیع فرود  
 آورده باز بهمان مقام رفیع برای تدارک لغات من عرض حاجات عود کند چون آن مومن پاک باین حالات

مرضیه بار بار مثل بس مشهور که او نای تکرار و در کثرت تحقق میگیرد و قابلیت پرواگمی نشستن پیدا میکند زیرا که تکرار دلالت بر شدت  
انقیاد می کند بخلاف آنکه فعل تعظیمی از آن یک بار صادر شود و محتمل است که آن فعل تعظیمی اتفاقاً از آن صادر شده باشد لیکن  
بنا بر محفلت قوانین غفلت قعود و صلوة را خالی از عبادات نگذاشته باشد که مشتمل بر نهایت اقوال تعظیمیه است امر فرمودند  
و نیز در قوس سری دیگر هم مدوع است بیانش آنکه هر کس از صلوة مشتمل بر جلالتی جدیده و لذتی تازه است پس لابد که کس  
از سجود فعلی اجنبی ممتاز باید ساخت تا لذت هر کس بر اسباب نصیبیه مصلی گردد و همچنین در جلسه ما بین السجودتین سبک است  
بسیار غرض بیانش آنکه وقتیکه شخصی فی القدر به مقامی رفیع و پایه بلند و فخریگردد و مثلاً دست او بر پایتخت  
شاهی رسد یا بدستار بسته بهره در گرد و پس البته اقوان و امثال ادراطن اتفاقاً بدون این امر بخیاال میکند و در وجود  
این امر به تکرار تحقق می شود خیاال باطل مضمحل میگردد و همچنین وقتیکه این شتی از خاک با اعلامی مناصب قرب که در وجود  
بدست می آید می نوازند البته محل حدوث ظن اتفاقاً بدون این امر در قلوب سائر عالمیان بلکه در قلب نفس  
این مصلی هم هست پس بنا بر این از این ظن در هر کس این مومن پاک با این خلعت فاخره دو بار می نوازند این است  
اشاره اجمالیه بسوی امر ارکان صلوة و اما تفصیلاً آن پس بنا بر تنگی مقام بر ذکا می اهل فطانت حواله کرده شد  
چونکه برین معنی بخوبی آگاه بوده موافقت خواهد ورزید امیدار فضل الهی است که حسب استعداد خود مورد الهامات  
صافه خواهد شد و ازین خجالی باید بر سر قول فاروق که **أَجْمَعُ جَلِيسِي وَأَنَا فِي الصَّلَاةِ** در بار خود بر عیساکر  
مسلمین که موجب فرید قوت شوکتین متین باشد میفرمود و ولهدا هر قدر که فتوح و از ویاد اسلام در عهد او رود او  
در هیچ عهد معلوم نیست القصد تحقیق معنی ایمان و دل انسان بمنزله تخم است که مخفی در زمین ساخته شده همینکه  
مشکل بظلمه شهادت شد و وجودش ظهور و معروف عوالم الهیه گردید و بزبان حال صدای تهنیت عبودتش و قبولیت  
او از طار اعلام سر بر زده مسلم اهل عوالم راز نیت بخشید به مجرد و کل شهادت ما مورجی اضری در بار اوقات خسته  
گشته بسیار از احکام تطهیر که مقدمه قصد و بار است و بتعلم آداب قولیه و فعلیه و عرضت جهریه سریه معزز و دراز  
**افاده ۲۰** چونکه انخلع از اسرار که بوجوب منطوق **كَجَلَّ اللَّهُ لَكَ عَمَّا** و زندگانی در این  
کلیه امور نیست بسا است که انسان وقتیکه مسلمان شده همان وقت مالدار شود بلکه از سابق مالدار بود و بنا بر علیه که  
راضی می نماید نماز فرموده تا مال که اکثر موجب غفلت کثرت می باشد محبتش فرنگک بیند دل میگردد در حق مؤمنان نوعی

از حضوری علی الدوام بخشه شکرش آنکه چون مرد اسلام آورد و دست که بارکان اسلام مامورم و اهتمام ارکان عمده که  
از آن جمله زکوة است و درش قرار یافت همانوقت در پی تقویت اجناس موال گردید که کدام از قبیل مال زکوة است  
کدام نیست هر چه از قبیل اول است مقدارش حسبیت آن مقدار باشد چه قدر زکوة و گذشتن سال که شرط زکوة است کما  
وقت شروع پس این اهتمام مادی که دنیاگیر خاطرش گوید در عین تدبیر امور اموال خواهد ماند و بر همه آن اوقاتش نوعی از حضوری  
حق نصیب او خواهد بود و چون که معنی فرضیت تجویبی خواهد فهمید یعنی حکمی است از احکام الهی ادای آن بنا بر حکم برین  
لازم است نیات دیگر از اجتنای ثواب یا رفع حاجت فقیر یا صلح رحم یا آوازه و صیحت خود بحد و کرم و جنب نیست  
ادای امر الهی محض یا منعم خواهد گردید و استغنائی جناب صمد مطلق مدعی می خواهد بود و خواهد دانست که اینقدر مال که  
بر من در هر سال بطور پیشکش و نذرانه مقرر گشته تا بحضوری او رسانم محض بنا بر حکمت افزایش انجام طویل تقدیر خود  
بر من مقرر فرموده و بنا علیه اخذ زکوة اصالتی امام و خلیفه است و گویا در دست الهی مواله میکنند چنانکه قرآن  
و حدیث بر این لالت دارد پس حال مسلم در ادای زکوة هر سال بنسب کسی است که از حضور بادشاه عالیجاه بی پروا  
بامر مملکت و حکم تخم مامور است که از پیشای مملکت مستخرج خود و بنقد هر سال بطریق نذر عید یا جشن بحضور آورده باشد  
که بادت عنایت خود آن را قبول فرموده و مورد تفضلات خواهم ساخت پس اهل کار خانات و دیگر که بنظر  
نزد گذرانیدن از ایشان در عید جشن مطلوب معمول نیست بلکه نمی توانند گذرانند مگر آن علو منصب کمال  
عزت و جلال که در بارگاه بادشاه است میباشند و آن شخص مدام در مزید و ترقی می ماند و غفلت در عین این اموال و نعمی  
قائده چنانکه سلاطین نوعی را اقتدار ساحت شعرا اموال نذر و نیاز را در مخارج خاصه خود صرف نمی نمایند بلکه در مخارج  
سائر اهل عزت و افتخار مثل شاهزادگان علی مقدار و امرای کبار تجویز بنده نمی فرمایند بلکه مصارف مثال این موال  
نزد ایشان نوعی را حاجات انعامات اندوین همچنین حضرت ملک لالاک موال زکوة را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
که مخارج آنجناب فی الحقیقت از مخارج خاصه حضرت رب الارباب است بر سائر بنی ما شتم که علاقه اخوت نبوت آن  
جناب میداشتند تحریر فرموده و مصارف آن موال نذر و ای حاجات معین نمود پس کسانی را که بر ایشان مصدقات  
تخریم فرموده اند عزت و افتخاری حاصل شده که شکر آن هیچ زبان الهی نتواند کرد اگر فقط در تقابله معین نیست اما انواع  
عبادت هزاره اقسام طاعات بجا آرند ایشانرا می نرود نسبت به مثل نسبت مظلومین از کتاب عیبان کدام پایه میرسد

**افاده ۳۳** به در فرضیت صوم ماه رمضان یک نوع توجبه و انتفاع مردم و موطن تمام سال بسوی حکم الهی و تعظیم امری  
 تعالی می ماند و انتظار می کشد و استعدادی مینماید که هرگاه رمضان خواهد رسید چنین چنان یعنی روزه نماز  
 تراویح و قرآن و اخوایم نمود و درین انتظار به استعداد و خلوص نیت مردم مختلف بحال میباشد و حسب آن اختلاف  
 مدارج مقبولیت آنها مختلف میشود و بجهت این انتظار تمام سال مشابهتی بزرگوار دارد چنانکه سابق و زرکوة مردم  
 گشته و هر چند روزه بر هر امت معین بود لیکن تخصیص طه رمضان برای این امت بجهت عنایات بی غایات حضرت  
 حق است که بر این امت موجود فائز است نظر بضعف بدنی و کمی عمر و قلت همت و توفیق مزاولت اعمال شاقه ما  
 موصوف و لیلله القدر مقرر شده تا بدون مزاولت اعمال شاقه بواسطت برکات ماه موصوف و شب قدر فائز  
 بدجات عالیات مثل پیشینیان بلکه زائد از آن شود و در هر سال بیکبار لکن کوبی قوی بنفس میرسد که اثر آن تمام سال  
 میماند و شهوت غضب و حرص او را اصلاحی پدید می آید گوهر انسانا بر آن آگاهست نشود .

**افاده ۳۴** اما حج پس بمنزله آنست که با دوشاهی مقامی معین کند و آنرا مورد عنایات بی غایات خود سازد  
 و هرگز در آن مکان طلب نماید آنرا نهایت مورد فیوض خود سازد و در اقران و معظم و معزز کند حتی که اگر کسی  
 بدون طلب هم در آن مکان داخل شود او را هم بجایاتی که لیاقت آن میدارد و مشمول سازد و بوجه من الوجوه غنی و  
 عظمتی او را هم در اقران خود حاصل شود و او را خالی محض از اعزاز و عنایات ندارد و تقصیر آن مکان را خواند یا نگارد باشد  
 پس هر که بنا بر طلب حاضر شده باشد او را بر طبق حال و معزز و معتمد سازد و هر که بدون طلب آمده باشد او را موافق  
 حال او بوجه من الوجوه معزز و معتمد کند همچنین با دوشاه علی الاطلاق خانه کعبه و اطراف او را که مسی بجرم است از تمام من  
 متناز ساخته مورد فیوض خود کرده است و مثل خانه نیما برای هر کس ناکس منبذول ساخته پس هر که بنا بر طلب  
 آنجا حاضر شود آن بنی آدم اند پس با نوع انیمه مشمول میشود که از آنجا مغفرت عام است که تمام گناهان او  
 می رود و باعتبار رفع گناهان چنان میشود که گویا بحال پیدا شده هیچ گناه بر وی نیست آئینه راهم و عنایات یزدان  
 و کفالات رحمانیه مشمول می ماند و هر که بدون طلب و انتقام متحقق گردد مثل حیوانات نباتات پس ایشان هم بجهت  
 حرم معزز شدن انامثال خود امتیازی حاصل می نمایند پس من یک را باید که این امر عظیم را یعنی طلب پروردگار را در مثل  
 این مقام این چنین بجز از محض برای عزاد و اکرام تصور کرده عظمت حج را و در اول خود را سنج گردانند .

**افاده ۵۰** به باید دانست که جهاد امریست کثیر الفوائدیم المنافع که منفعت آن بوجوه متعدده به جمهورانام مسلمان  
 بشماره باران که منفعتش نبات حیوان و انسان را احاطه کرده و منافع این امر عظیم دو قسم است منفعتی عامه که مومنین  
 مطیعین و کفار تمردین و فساق و منافقین بلکه جن و انس و حیوان و نبات در آن شریک میدارند و منافع مخصوصه  
 بجماعات خاصه یعنی بعضی اشخاص منفعتی حاصل میشود و بعضی دیگر را منفعتی دیگر اما منفعت عامه پس باینش آنکه چنانکه تجزیه  
 صحیح ثابت شده که بسبب عدالت حکام و دیانت اهل معاملات سخا و وجود ارباب موال و نیکبختی جمهورانام برکات  
 مثل نزول باران بر وقت کثرت نبات و نفاق مکاسب معاملات و رفع بلا یا آفات ممالک ظهور ارباب هنر و  
 کمال پیش از پیش متحقق میگردد همچنین مثال آن بلکه صد چند ازان سبب کتین حق و عروج سلاطین متدینین ظهور  
 حکومت ایشان را قطار و اکناف زمین قوت عساکر ملت تحفه و تشغیر احکام شرع در قریه اصرار به ظهور میرسد چنانچه  
 حال هندوستان را بحال روم و توران در نزول برکات سماویه باید بنجید بلکه حال هندوستان را درین جزو زمان که سینه  
 و دو صد سی و سوم است که اکثرش درین ایام دارا حاکم دیده بحال مهربان لایت که پیش ازین در صدی سه صد سال بوده  
 در نزول برکات سماویه و ظهور اولیای عظام و علمای کرام قیاس باید کرد و اما منافع مخصوصه حصول آن نسبت  
 شهدای مومنین و غزاه مسلمانین و سلاطین ذوی الاقتدار و جود نمودن کارزار مستغنی از بیان است اما نسبت ارباب موال  
 صافیة حصول ترقیات عظیمه در اوقات قلیله و فیز براتب لایت مناصب جاهت بریاضات یسیره است اما نسبت  
 علمای انتشار علوم تحفه و کثرت معلمین و تلمیذین و فوز علمای بمراتب جنسب و تضاد جهاد و افتاد قیام بر منصب است باطنی  
 دعوت عامه ظاهره بسوی ملت مقبوله حصول نیابت نبیا بسبب رفقانده حقه و حکام مرضیه و ظهور امر بالمعروف و نهی  
 عن المنکر است اما نسبت عموم صلح پس فور غنبت ایشان صلاح و تقوی سبب عز از اهل صلاح و امانت اهل فحور  
 و بسبب شهرت مبرمجوده مشرود و جمول امورند مورد ممنوعه و نیز تضاد هف اجراطامات ایشان سبب نقیاد سلاطین  
 اهل سلام و اکرام علمای ذوی الاحترام و اولیای عظام و بسبب تحمل جماعات غلبه که ذایل سلام است اما نسبت  
 عوام مومنین پس حدود نیت صحیح و معاملات میلان بسوی طاعات و قلوب ایشان سبب انتشار انوار دین  
 حق و لطاف جواد مطلق و انقیاد در رسوم شرعیه بسبب شهرت آن اگر چه تقلید باشد و نیز رفاهیت معاش بسبب  
 برکات سماویه و بسبب عدالت سلاطین ذوی الاقتدار و جود کربای سخاوت شعار و انتظام امور و معایضه و معادله ایشان

بسبب متبوع بودن تو این شرعیه است اما نسبت فساق و فجار پس حصول توبه یعنی حدود کراهیت قلوب ایشان  
 از فسق و فجور بسبب یان انوار ملت حقه در قلوب نبی آدم و بسبب سوخ شاعت فعال قیود و عقول جمهورانام  
 بسبب شهرت ملت حقه و نیز دست کشیدن از اظهار منکرات و بدعات بسبب فاقاست حد و دو تعذیرات خوف  
 حقوق عار بسبب طعن اخوان ملامت قرآن بسبب شهرت قبح منکرات بدعات است اما نسبت اهل نفاق پس  
 استقامت ایشان بر دین حق ظاهر و عدم دخول ایشان در زمره کفره چهره بسبب خوف قتل یا بسبب طلب خط عذاب اهل ایمان  
 و ولت اهل طغیان نیز امید مرایت نوز ملت حقه در قلوب ایشان بسبب آثار انوار ملت حقه و نزول برکات سماویه  
 بسبب ملاحظه شوکت اهل اسلام و بسبب لطافت با اولیای عظام و علمای کرام و انعکاس انوار نفوذ عظمای این رخسار گویا  
 در قلوب ایشان است اما نسبت کفار اهل بیرون فراهیت معیشت بسبب نزول برکات سماویه نفاق مکاسب است سلاطین اهل دنیا  
 از خصوص قطع الطریق و امید حدوث و رغبت بسوی اسلام بسبب لطافت با اهل حق و شهرت رسوم ایشان  
 بسبب طلب حفظ انتظام امور معاش و معاوایل دین حق بسبب اتباع شرع است اما نسبت اهل حرب پس در حق کسانیکه در  
 از دست اهل اسلام مقتول شدند با وجودیکه ایشان اقل قلیل میباشند چه در اکثر محاربات مقتولین اقل قلیل نسبت  
 فایزین میباشند خصوصاً وقت ظهور شوکت جانب مخالفان قصد در حق ایشان مقتول شدن باعث تخفیف عذاب  
 و تقلیل عقاب است چه اگر مقتول نمی شدند البته بر کفر خود تا مدتی باقی میماند پس لا بد کفر ایشان مترازد میگذرد هر قدر که  
 کفر مترازد میشود باز دران عقاب متضاغف میگردد و اما در حق ذراری ایشان زفسا و صبیان پس از بسبب  
 ایشان بسبب ستر قاق مخالفت با اهل حق بدست می آید البته حصول منافع صحبت اهل حق در حق ایشان منطوق  
 میباید این است پاره از ذکر منافع جهاد و آن تفصیل آن پس احاطه اش در مقام نمی تواند شد القصه خوب جهاد و اهل  
 ایمان امر باقامت آن الی انقراض الزمان در کارخانه تشریح بمشابه انزال غمیت و اجرا سه اهنار  
 است در کارخانه مگوین اما تلف شدن چندی اشخاص تا سد الاستعداد مثل بعضی از اهل  
 اسلام که مانع از وقوع جهاد میشوند راه مخالفت عزات مجابین بسبب جنبت باطن و حسد و محبت کفره می بیایند  
 در هر طبلکتا بدی خود را می اندازند و در زمره جنبت منافقین داخل میشوند پس در عموم منافع جهاد مخل نمی تواند شد  
 چه این بان است عموم نفع و در حق جمهورانام بدیهی است با وجودیکه بعضی از اشخاص بسبب نهدام کار یا اغنیان سبب از آنها تلف میشوند

## خاتمه در فوائد متفرقه

و آن مشتمل بر پنج افاده است

**افاده اول** باید دانست که استماع غنایی جزا میسر و اختلاط امار و بدون شهوت اگر چه از ممنوعات شرعی نیست لیکن امثال این امور را در حق سالکین بلع حق خصوصاً در حق طالبین بلع نبوت خالی از خلل هم نباید فهمید باینکه امثال این امور هم در حق مبتدیان مضر است و هم در حق منتهیان اما در حق مبتدیان پس تفصیلش آنکه جمیع ارباب طب روحانی اتفاق کرده اند بر آنکه سالکین بلع حق را ایفای حقوق نفس ضرورت و اتباع خطوط آن مضر است و خطوطی که لذات آن در صلب نفس مانع گردد و عبادت آن سودا دل مستحکم نشیند و نفس در طلب آن بهمان وسوسه گردان گردد و بر نظر اهرست که امثال این امور از قبیل حقوق نفس نیست چه گاهی بسبب آن ضعف ناتوانی در جسم پدید نمی آید چنانکه بسبب کمال شرب و همچنین گاهی بسبب آن انتشار هوا سیرانگندگی عقل کرب طبیعت عادت نمی شود چنانکه بسبب کمال نوم و استراحت و همچنین گاهی بسبب کمال منظمه وقوع در مشوعات شرعی متخیل نمیکرد و چنانکه بسبب کمال جمع القصد امثال این امور هیچ یک از عقلا از قسم حقوق نفس نمی تواند شمرد پس امثال این امور نیست مگر از خطوط نفس بلکه از همان قسم خطوط که طالب اجتناب از آن اوکدام است چه صوت خوش و صورت نکش از همان قبیل است که لذت آن در قلب فرو میرود و اثر آن علی المراد هور و الاعصار بذیل نفس تشبث میماند و نفس را در طلب آن بهجانی وسوسه گردانی خواهد کرد علاوه بر این که امثال این امور از جنس مباهاتی است که من جملة اتصالی با مور محرمة میدارد و در بعضی اوقات بعضی اشخاص را بسوی معاصی کشان کشان می برد و مثل شدت تعلق قلب با شمع غنای شکر باز کباب شمع مزه می شود و کثرت اختلاط امار و در خلوات بحدوث شهوت میکشد چنانچه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست و اجتناب از امثال این امور مباحه شعرا اهل تقوی صلاح است چنانچه در احادیث کثیره مصرح است که بر بلکه تقوی صلاح خود معتمد شده اقدام بر امثال این امور نباید کرد که کلام هدایت التیام ان الشیطان یجربنی من الاشیان یجربنی الاشیان کافی است و اما در حق منتهیان پس اعتیاد با شمع غنای مشتمل دیگر میرساند و تعلق قلب با اماره مفرقی دیگر اما مضر است اعتیاد با شمع غنای پس تفصیلش موقوف بر تهیه مقدمه است

بیانش آنکه هر انسان سلیم و باطن خود دریافت میکند که کیفیت غضبیده امری دیگر است بلکه شجاعت  
امر دیگری اگرچه آثار و احکام آن هر دو با هم متجانس و متماثل میباشد مثلاً ضرب قتل از عروض غضب بهم سر بر میزند  
و از ملکه شجاعت هم صا و میشود لیکن اول از عوارض سرایت الزوال است صدور افعال از ان بی انتظام و ثانی  
از ملکه راسته است صدور افعال از ان با انتظام و استحکام و اول از کیفیات مذمومه است و ثانی از ملکه  
محموده پس طریای غضب صدور آثار آن اگرچه محل ظهور آثار شجاعت نیست بلکه متوید آن لیکن غلبه آن کیفیت تسلط  
آن بر نفس مل تبع مقتضای آن بخشیکه هر چه غضب و تقاضا کند همانرا بعمل آورد خواه موافق عقل و عرف باشد خواه  
نه بلکه شجاعت را بی رونق میسازد و چنانکه صاحب شجاعت متین با تمکین میباشد همچنین صاحب غضب سبک مزاج و بوقار  
چون این مقدمه و هوشین شده پس اصل مقصود کمال تمقن باید نمود و نظر غائر را کار باید فرمود که همچانی و علیاً  
که سبب متاع صوت خوش مر باطن انسان پدید می آید اگرچه فی نفسه از امور قدسیه آیه نیست چه مثل همین ان نفس  
فناق و فجار بلکه مبتدعین کفار بلکه بر نفوس سایر حیوانات وارد میشود لیکن سبب اختلاف انوار عبادات و طاعات  
آمینش محبت ضائق الارض و السموات یک گونه نایب ساکسا ه حق را در با وی نظر مینماید و از حالات محموده بالعرض  
معدود میگردد اما در جنب مقامات آثار حلی یمانی بشایه همان کیفیت غضبیده است در جنب شجاعت چنانکه وقتیکه  
آتش از زیر پاره از زیر یا سیم می فروزند بسبب تیزی آتش در آن پاره تغلغل حادث میشود حتی که مثل آب شده  
کفهای او هویدا میگردد و خلاصه او در ترمی نشیند پس امر مغرب فی الحقیقت همان است که در ترمی نشسته است  
این کف که بر روی کار آمده هیچ کار آمدنی نیست *فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَقَامَا يَنْفَعُ النَّاسَ*  
*فَيَمْكُثُ فِي الْآكْضِي* همچنین سبب استماع غنا همچانی که بر روی کار می آید تمام باطن استماع را فرامیگیرد و است  
از رغوبات نفسانیه و احکام بهمیه که با نوار قدسیه متنج گشته سرفلاک کشیده است احکام و آثار حلی یمانی در ترم او  
مخفی گشته و این همچان صلاد و امور معتد به کار آمدنی نیست آری مثل طلسمی است که برای نظاره تماشا یان ملکوت  
بر روی کار آمده پس اتباع امثال این مورد عقبا و با سبب تحصیل آن رونق مقامات حلی یمانی می شکند چه کار  
صاحب یمانی سر اسراطمینان است و تمکین و قاست و تمکین و کار با دل و جبراً سر اضطراب و هیچ و تا با نام مفرت  
تعلق قایب با مار و پس بیانش آنکه اگرچه نمل جنون و انفساید و رفق ایشان مفرتی نمیرساند لیکن سوخ چیزی



و قطع تعلق از ماسوی نشینمانند حتی که از مال معیال از جوارح و اعضا و از مساعی و اعمال خود هم منقطع العلاقه میباشند  
 و همه را از آن منقطع حقیقی و مولای تحقیقی خود میباشند مثلاً دست خود را دست خود نمی دانند و سر خود را سر خود نمی  
 پندارند و تمامی شصت شوکت مال منال مسائر اسباب بنا از آن حضرت حق جل شانیه نمیدهند هرگز اعتمادی بر آن  
 نمیکشند و در مصرف آن بر ضیای او بجهان دریغ و تصدیر نمی نمایند و وسوسه نکند که زندگانی و معاش ما بچه طور خواهد گذشت  
 هرگز در چنان ایشیا نینگذرد و مثلاً اگر ایشان اجتناب می شد بلبسوی طعام میدارند و صرف آنرا از مضریات مولای  
 حقیقی خود نشناختند و صرف کردن آن هیچ صرف بکار نبردند حتی که مشاقتی و مساعی که در تحصیل رضای مولای خود بجای آورده اند  
 آنرا هم هرگز از آن خود نمی شمارند مثلاً اگر همگی اعمال ایشان را حق جل و علا بکافری متمر و عطا فرماید یا بلا سبب نماید هرگز  
 حرف گله و حکایت شکایت بنجیال و هم ایشان نخواهد گذشت که این اعمال را ایگان گردیده و چیزی از آن  
 مالبود که از دست ما رفته بلکه میدانند که مالک حقیقی در ملکات خاص خود تصرف فرموده ما را با آن امور چه گدازد علاقه نیست  
 بلکه صد و آن اعمال از دست ما بشنا به چیزی است که مالکش آنرا در صندوقی که محض مملو است نهاده باشد پس  
 آن صندوق را اصل با آن چیزی علاقه مثلاً اگر مالکش همگی آنچه را بر باد کند هرگز صندوق را محال اعتراض بلکه بعضی  
 این بزرگواران را مقامی عطا میفرمایند که از لوازم قیام با مقام نیست که از دل حساباً آن مقام حسرت ربانی و غیر خودی  
 بهموردانام فواره صفت جوش میزند حتی که اگر ایشان برین مطلق شوند که اعمال جلیله ایشان را بعضی از عصاه عطا  
 فرموده اند و بسبب همین اعمال کار و بار ایشان درست شده و حال بد مال ایشان رویه بهی آورده البته این  
 بزرگواران بسبب حصول نجات آن عصاه از مهالک مهورات بسبب اعمال ایشان سروری فرقی بهم رسد  
 بنا بر آنکه بنده از بندگان حق بسبب اعمال ایشان از مهالک مهورات نجات یافت چنانچه شیخ سعدی شیرازی  
 از جمال شیخ الشیوخ شهاب الدین شهر و روی قدس سره العزیز نقل نموده که آن بزرگوار شیبی در نجات  
 مضمون این بیت را ادا فرموده: **بیت** چه بودی که دوزخ زمین پر شدی و گریه از آنرا می شدی  
 القصه چون این معنی یعنی تبری بعضی از امور دنیا و عقبی در خلال آن اوجا میگرد و در جبر طبیعت او استقامت نشینند و فنا  
 اراده بالکل دست میدهند عنایت غیبیه او را اصطفا کرده بشنا به چیل خاص که با دشمنان ذوی الاقتدار بعضی مطیع خود  
 از سائر عایا تمیز داده بچیل خاص ملقب میفرمایند بگریه میکنند پس چنانچه چیل خاص با ذون مطلق در تصرف متعهد

اقتضا مولای خود میباشد و تمام سلطنتها و راجح و نسبت نماید مثلا چنانچه خاص بان و شاه هند و ستانرا میسرسد که بگوید که سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریای شورا است همچنین صحیح این مراتب را بدو ارباب این مناصب فیضه از دوزن مطلعتر در تصرف عالم مثال شهادت میباشد و این کبار اولی الا یدعی الا ابصار را میسرسد که تمامی کلیات را بسوی خود نسبت نماید مثلا ایشانرا میسرسد که بگویند که از عرش تا فرش سلطنت است معنی این کلام آنست که از عرش تا فرش سلطنت مولای ما است و ارباب هر چیز نسبت متساوی است یا هیچ چیزی خصوصیتی نیست تا آن چیز با منسوب باشد و غیر آن با منسوب نباشد و الله اعلم بالصواب \*

**افاده ۳۴** حالات و مقامات و فضائل که متدرج این رساله است هر که متصف بان شود یا صرف بدریقت علمی آن بهره مند شود او را لازم است که در تعظیم و تکریم عاطلین غافلین این امور کوتاهی نکند بحسب حال هر یک حق تعظیم او ادا نماید چه به مسلم از گفتن نام پاک حق جل شاننه مقصرت نیست پس از لا تعظیض بحسب تعظیم این نام پاک میباشد این نام پاک اسم جلیل القدر است که بمقابله آن هیچ چیزی نمی بخشد و ادراک بکنه کمال آن نمیرسد و اجر و ثوابش پایان نیست و ثانیاً حال آغاز و انجام خود را ملاحظه کرده از زوایه تکبر بگریزیده شده خفص جناح نماید چه هر کس بدو خلقت لایعقل محض ناکاره بخت بود و انجام خود هیچ کس را معلوم نیست که چه خواهد شد و ثالثاً بلایا و محوم رحمت قدرت حضرت حق جل شاننه از رحمت قدرت او هیچ بعید نیست که در یک لمح انسانرا قطب الاقطاب رساند مومن باشد یا کافر یا کافر را در یک لمح فائز به نعمت ایمان فرماید و همانوقت در آن نعمت قطبیت بنواز و رحمت انعام او موقوف بر نعمت استعداد نیست بلکه محنت و استعداد هم از انعام عام است اگر احدی را برود و بعد محن بشدیده نعمتی عطا شده نه پندارد که عطای الهی بدون این قسم محن ممکن نیست جائز است که هزار درجه بهتر از آن در یک لمح عطا فرماید

**افاده ۳۵ + ۳۶** باید دانست که آنچه از تهذیب خلاق بتخلی از زوایل و تحلی بفضائل و صلاح اعمال از عبادت مفصلا بیان شده اینهمه برای کسی است که طالب رضای حق تعالی باشد و بارضای وی مقبولیت عورت و اعتبار بسیارگاه حضرت ذوالجلال حاصل نماید و مدارنجات برین موز نیست بلکه مدارنجات صرف کلام است که از صدق دل و اعتقاد درست گوید و از اعتقاد بدو کفر محترم تر بود هر چند که باز عمده مثل تا و غیره از وی صادر شود

لیکن هر که تصدیق و اذعان دل کلمه گفت نجات خواهد یافت بهیشت خواهد رسید هر که مقصد و مصدق منضم  
 کلمه خواهد بود لابد که قبائح را قبیح خواهد داشت بیزار پشیمان از آن خواهد شد گویا کل آنرا ترک نکند بلکه مرتکب  
 آن هر روز چند بار بلکه صد بار شود و ارتکاب گناه هم صور مختلفه دارد ارتکاب گناه باین صورت که گناه کند  
 و در عین مشغولی بگناه حق تعالی را غفور رحیم داند و همین نسبت موجب جزات و دلیری او بگناه گردد و قبح  
 صورت ارتکاب معاصی است چه باین صورت مرتکب گناه شدن گویا استهزای حضرت حق جل شانه کردن است  
 معاذ الله من ذلک این صورت مورث توبه غضب الهی بر مرتکب گناه میگردد و شخصی در وقت گناه خورا  
 بالک از کار رفته و مستحق عقاب داند گویند بعد توبه نکند انجام این چنین شخص انشالله تعالی نیک خواهد شد  
 و تعیین نیک انجامی می تواند شد است یزوی است اگر خواهد او را توفیق چنان عمل نیک بد که مکر تمامی سیئات  
 و حاجی همه خطیئات شود و یا آنکه شفاعت شافی در حق او مقبول فرماید و شافع را توفیق و قوت شفاعت دهد  
 آنکه بدون هر دو امر خود آرزوش کنی یا سزای آن نج و نیاید و گویا در حشر یاد جهنم چشاییده بهیشت رسانند  
**اقاوه ۵** چونکه محیا و موات مرد مسلمان بطرز سنت نبویه علی صاحبها الصلوٰة و السلام بودن <sup>است</sup>  
 کمال ایمان است و در زندگانی اختیار کار بدست اوست بعد موت مرده بدست زنده هر چه اختیار میخواهند  
 میکنند پس مرد مسلمان محب سنت و مبغض بد را باید که در وقت منظم آثار احتضار توبه و استغفار نموده  
 ایمان خود را مفوض بآرم الامین نماید هر چند الله تعالی حسین هر مسلمان در هر وقت است هر مسلمان از توفیق  
 ایمان خود باو تعالی در هر زمان لازم لیکن او را این قدر سعی میباید خصوصاً در این وقت که وقت طریان غفلت  
 و دهموشی است و برای تجنید و تلفین و دفن خود وصیت کرده مقید بقلم ساخته نگاه دارد و مقبره را بر آن گاه سازد  
 که هر که خلاف طریقه محمدیه علی صاحبها الصلوٰة و تکفین تجنیز و دفن بعمل خواهد آورد و مواخذه از وی روز قیامت  
 خواهد کرد و او را میگردانند و خواهد شد بر بدعتیکه در تجنیز و غیره بلوغ باشد نفی آن با تمام کند مثل ساختن قبه بر قبور و غیره  
 و تکلف در مقبره چرخان ساختن که عمل آن موجب لعنت است چه جایکه آنرا از اعمال نسا به شماره  
 اعاذنا الله تعالى و جمیع المؤمنین من البدعات و زقنا اتباع المصطفی فی جمیع الاحوال

باب سوم در بیان طریق سلوک راه ولایت

و آن مشتمل بر چهار فصل و یک تکلمه است

# فصل اول

در بیان اشغال طریقه قاوریه؛ و آن مشتمل بر یک تمهید و دو هدایت است

تمهید خلاصه اشغال طریقه قاوریه با تغییری که موجب سهولت سلوک سرعت مطلب یابی باشد و اثری از اندراج بنیادیت در بدایت در آن هویدا گردد و درین فصل محرر کرده شد و از بسببکه همداشغال منحصر فو ذکر و فکر اند لا بد این فصل بر دو هدایت منقسم گردید به

## هدایت اولی در بیان طرق ذکر

و آن مشتمل بر چهار افاده است

**افاده ۱ + اول** ذکر یک ضربی باید کرد و طریقتش آنکه دو ذرات بطور شازنشسته لفظ مبارک را در از وسط سینه بشدت و بهر بر آورد و پیش روی خود ضرب کند و نزدیک تلفظ باین لفظ چنان تخمیل کند که نوری همراه این لفظ مبارک از ذهنش برآید و چون که ضرب تمام شود آوازی دراز بطور آواز گهر یا تخمیل خواهد ماند و بیانش آنکه چون انسان قصد صدرا آواز بجه شدت میکند پیش از آنکه آواز مسموع پیدا شود جنبشی پدید می آید و آن جنبش را صوت خیالی توان گفت هرگاه آواز بجه شدت تمام میگردد و بعد تمام آن قبل از آن که دم بجای خود آید شکل مهیبت در لب زبان بحالت نخستین خود کند امتداد صوتی تخمیل می ماند که از ایراک آن جنبش را نصیب نیست آری آواز کننده میداند پس همین آواز تخمیل سپین باز زیاد تر کشد و همراه کشیدن آن آواز تخمیل را دراز تر و پهن تر مثل چادر نورانی نموده از پیش روی خود بر سر آورده تمام بدن را از سر تا قدم بان حادث کند باز از آواز تخمیل هم سکوت خاموشی ورزیده چنان پندارد که آن چادر نورانی در بدنش فرو رفته از هر طرف آمده در وسط سینه مجتمع شده و بعد چند بار بسبب تکرار آن نور تو متوجه بجای تمام جسم همان نور متقرار پذیرد و درین سکوت لحاظ خود را بذات بحت متوجه نماید و بعد متقرار آن لحاظ و مجتمع شدن نور در سینه باز به همان طرز ذکر کند و این فری کرا بکثرت و موافقت بعمل آرد تا که به قابو در آید

**افاده ۲ +** بعد از سخن ذکر یک ضربی بطریق مسطور ذکر و در ضربی شروع کند طریقتش آنست که دو ذرات از نوبت

نماز بنشیند و لفظ مبارک الله را از وسط سینه بر آورده بشدت و چهار روز را نور است ضرب کند و باز امتداد صوت  
تخیل را با هستی تا بشانه رست کشیده بوسط سینه رساند و چنان تخیل کند که نور همراه این لفظ بر آمده و بجای زانو  
و پهلو و شانه و دست رست تمام آن نور گردد یعنی اینهمه اعضا باطل شده و بجای او همه نور شسته است باز قدری سکوت  
کند و در آن سکوت نشستن بهین نور بجای اعضای مذکوره ملاحظه کند تا در فهمی و صورت همان نور بجای آن اعضا  
خوب بنشیند بعد از آن همین لفظ را همراه آن نور از وسط سینه تا بشانه راست کشیده بر قلب بشدت و چهار ضرب کند  
چنان تخیل نماید که همان نور که بر جانب راست محیط شده بود در قلب فرو رفته است باز قدری سکوت کند و در آن  
سکوت چنان ملاحظه نماید که همان نور که قلب فرو رفته بود درون تمام بدن این شخص ساری گردیده است

**افاده ۳۰** در طریق ذکر سه ضربی آنست که چهار روز اول بنشیند و یک ضرب در جانب راست بطریقیکه سابق  
مذکور شد بکند و دیگر ضرب در جانب چپ بهمان وضع نماید و ضرب سوم در قلب نماید

**افاده ۴** در طریق ذکر چهار ضربی آنست که چهار روز اول نشسته یک ضرب بطریق مذکور در جانب راست  
دیگر در جانب چپ سومی در قلب چهارم روبروی خود کند و توضیح که همراه آن ملاحظه کند که گویا که نور یک همراه این  
از تحت احاطه میکند تا که تمام این احاطه کرد و تمام این شخص در آن متفرق گردید بلکه بجای بدن این شخص همان نور قرار گرفته  
**فائده ۵** غایت این فرجه با این طریق مذکوره آن است که اثر ذکر اسم ذات بر تمام بدن اجالا و تفصیلا احاطه کند و طبع  
بشریت از تمام بدن عموداً و از اعضای مذکوره خصوصاً بدرود و تهیید فتای جسمانی گردد و ذکر همراه فکر مختلف شود  
و اقرب باشد برای انتقال از ذکر کبریا بقیه بجا چون آثار او کار چهارگان از یک ضربی چهار ضربی هویدا گردد و بفکر مشغول آید شکر

**هدایت ثانیه در بیان اقسام فکر**  
و آن شش مذهب است افاده است

**افاده ۱** مراقبه اولی مراقبه وحدانیت است و طریقی است و حدانیت حق تبارک تعالی را که لا شریک له  
مبین است هر جا لحاظ کند که در هر زمان مکان همان ذات پاک یگانه است این ملاحظه را سه صورت بخیاال میگذرد  
اول آنکه هر چیز را نفی کرده بجای وی وجود حق تعالی را بفهمد دوم آنکه وجود حق تعالی را بعین این چیز را تخیل کند این هر دو  
طریق مراد نیست بلکه ازین هر دو طریق بهتر و معتدب لازم شمرده و صورت سوم که مراد در اینجا است نیست که وجود

اورا یگانگی غیر تمام شایه بر تصور کند آن چیز را نفی کند و نه عین حق و اندر مثالش اینک هر شخص میداند که معنی کوزان بلفظ  
 در فارسی می‌هی و در هندی تیر می‌کنند هر جا موجود است و عین هیچ چیز نیست بلکه غیر هر چیز است با وجودیکه هیچ چیز خالی از آن نیست  
**افاده ۲** + بعد استقرار استحکام مراقبه و حدانیت مراقبه صمدیت کند و آنرا دو مرتبه است ابتدا و انتها اما ابتدای  
 عبارت از ملاحظه احتیاج هر چیز بسوی او سبحانه تعالی اجمالاً و استغنائی می‌لی ز هر چیز است پس چون این مراقبه مستحکم شود  
 طالب تحصیل انتهای آن کند و آن عبارت از ملاحظه احتیاج خود در امور معاش و مواد تفصیلاً منروج بنهایت محبت  
 انفتت نهایت تضرع و عجز است یعنی چنان ملاحظه کند که در هر چیز احتیاج بسوی او است و هیچکاری بدون عنایت  
 وی سرانجام نمی‌شود کار عمده بود با سهیل از معاشش بود یا از معاد و این مراقبه اورا الفتی و محبتی  
 و بلای بجناب کبریا فی تحقق کرده که بروی فدای جان و مال عزت و آبروی خود را در مرضی وی بلکه بنام  
 او سهیل آسان نماید بلکه آنرا موجب قنار و اعتبار و زید عزت و جاه شمارد و این امر در اعتقاد وی گمانی نیست مستحکم  
 شود مثالش آنکه شخصیکه از طرف پادشاهی انعامهای مخلصه موروثی اباعن جدید یافته آمده و تمام کلایر معاش عزت و  
 اعتبار بتوسل پادشاه رود و او اگر یکاری مور از طرف آن پادشاه شود بهر انجام آنرا بجا بنامی هم فخر خود میداند و این  
 مراقبه معنی اِيَاكَ نَعْبُدُ و اِيَاكَ نَسْتَعِينُ نمایی تحقق میگردد و از غمراش این مراقبه انانیتانف کز جیدن تعالی است که  
 با وجود کثرت افعال و افعال بسیار مراقبه را یک فاعل و یک مؤثر که ذات فاعل حقیقی است و در فعل هر جنبش و هر کون بدست  
**افاده ۳** + بعد این مراقبه غفلت دور کند و ارکان آن شغل چهار اسم اند از اسما حی سنی یعنی سمیع بصیر و قدیر  
 و علم با هر یک اسم ذات را ضم کند پس بطور مراقبه نشسته و خاطر را مجتمع ساخته و در حاضر کرده بخیاال خود گوید که سمیع  
 و آنرا از ناف که مقام لطیفه نفس است بوسط سینه که مقام لطیفه سراسر است برآرد و چنان داند که روحش که در رک و  
 دریا بند هر چیز در وی همان است مجتمع و فراهم شده همراه ذکر مذکور از ناف بوسط سینه رسیده است و اگر نقل روح از ناف  
 بوسط سینه متعسر شود چنان تجمل کند که روح در میان این هر دو اسم یعنی الله سمیع بوجهی است که لفظ الله بالا و لفظ سمیع زیر  
 آنست پس این تدبیر انتقال روح همراه انتقال این هر دو اسم متعسر خواهد گردید و باز بصباح است الله بصیر بطریق مذکور  
 ببطیفه خفی که مقامش در سر معادوی کام است رساند و باز الله قدیر از اخفی با آسمان چهارم رساند و روح خود را تابع  
 و همراه آن سازد و باز الله علیم را از انجا بعرض معالی رساند و با استعانت آن ذکر روح را از آسمان چهارم بعرض

مجید ترقی دهد و باید که در منزل سوم و چهارم یعنی آسمان چهارم و عرش مجید روح را تا در متوقف سازیم گهری یا  
 یک گهری هر قدر که ممکن شود و آنجا روح را بچپ راست و راست و سار کند و گاهی توقف روح در آن مقامها و شوار  
 می افتد بلکه مثل چیز سنگین خون و بنجو و بنیر می افتد پیش آنکه در وقت صعود و ماهی بطور روزنهها در آسمانها تخسیر  
 شد بنابراین است توقف روح آن روزنهها و راه را بسعی جنیال بند کند تا روح آنجا توقف کند باز همان جها  
 از عرش مجید لطیفه نفس بر تریب وضع مذکور نزول نماید یعنی بذكر الله علیه از عرش تا آسمان چهارم و بذكر الله قدیر از  
 آسمان چهارم تا لطیفه اخفی و بذكر الله بصیر از اخفی اسیر و بذكر الله سمیع از سمیع انفس استهسته استهسته این ذکر را متراکین  
 تا گمان آن بیاید از آثارش نورانیت روح ذاکر است و ملاقات با ارواح انبیاء اولیا و ملائکه و سیرت و نار و کنگ  
 سماوات مثل سدره المنتهی بیت المعمور و غیره و لوح محفوظ و قانع آنجا و بنا بر میل مور روح را در آسمانها  
 متوقف کردن و دائر و سار نمودن میباید و دیدن عجایب آنجا مختلف میشود هر کس بموجب قوت ادراک و  
 استعداد و سناسطال خود میباید و در ضمن ملاقات ارواح و ملائکه مکالمه با ایشان میشود و احیاناً بر صلاح نیک  
 که مفید راه سالک بود یا غیر آن نیز او را آگاهی میبخشد و روح را لطافتی و قربی و انسی بذات پاک الهی دست میدهد  
 و بیگانگی از جسم حاصل نمیشود و نورانیتی بهم میرسد که در شغل نفسی عانت امداد میکند و آنرا آسان تر میسازد و چه چیزند  
 روح بشری قابل عروج عالم قدس و سموات نیست لیکن ذکر الهی بدرت او شده پس جایکه طاقت برین  
 نمیداشت بدرت مذکوره میتواند رسید.

**قاده: ۴۷** باز غفل نفسی پیش گیر و بیانش آنکه مقتضای اشاره الله تبارک و تعالی السموات والارض  
 انوار الهی در هر مکان موجود است بنابه وجود و هستی که هر جا ثابت است چنانچه در مراقبه و حدانیت فتح گروه  
 و انوار لازم آن وجود پس چنانکه وجود است همه جا انوار تحقق است چون حاط وجود معلوم شد همان طور حاط انوار  
 باید فهمید و با وجود آن انوار هر جا موجود است لیکن قوت دراک انسان سبب نک از حیالات اشیا ی کشفه ظلماتی که  
 اجسام فلکی و عنصری است از درک آن محجوب محروم است نه بسبب غیبت دور دور وصول بذات بحت  
 حجب که عبارت از انوار است و جبب طی آن بدون ادراک آن در حق اکثر ناس ممتنع و آنچه ارباب فطرت  
 عالییه را بدون انکشاف انوار وصول بذات بحت دست میدهد پس احتیاج اکثر ناس انکشاف انوار قوی

نمیکند پس برای ادراک آن قوت در آن خود را از خیالات مذکوره پاک و صاف باید کرد تا که انوار الهی بدرگشتند  
 همین که آینه قوت در آتش از زنگ خیالات مزبور مصفی گردید پس نور هر جا موجود اند بلا تعجب دریافت خواهد شد  
 و طریق پاک کردن آن آنست که شغل نفسی کند و خلاصه شغل نفسی نیست کردن آن شیا است از خیال خود اگر چه  
 فی الحقیقت هیچ چیز نیست نخواهد شد و فی الحقیقت آنرا نیست و استن خیال باطل و وهم کاذب است هر چه موجود  
 است باینجا موجود حقیقی تبارک تعالی موجود است و ربطی خاص با وجود پاک او هر چیز موجود را حاصل است پس  
 نفسی وجود چیزی فی الواقع ممکن نیست تصدای با هر کردن گویا مقابل خالق شدن است و غرضی هم باینکه باقی متعلق  
 نیست چرا که غرض صاف کردن در آن خود است چون در آن صاف شد دعای خود خواهد بود برآمد از نفسی واقعی  
 هیچ کاریست و هر چند نفسی تمام عالم امری صعب بنظر می آید لیکن ایجاد و مرتبه است و بس بر آنکه نفسی عالم و نفسی پاک  
 جزوی از عالم برابر است انسان را خالی کردن خیال خود از پریشانی و تمام افلاک برابر است آری نفسی وجود خود چیزی  
 سخت است بنا بر علیه نفسی را بدو مرتبه باید نهاد اول نفسی خود دوم نفسی تمام عالم و سبب سهولت دوم و دشواری  
 اول آنست که قوت در آن از علم و دانست خود مدام متسل و پرچی مانند دریافت غیر خود حیوانا میشود و در نفسی دوم چیزی را  
 از آمدن در قوت و را که خود منع میکنند و در نفسی اول آنچه در در آن مستقر است آنرا اخراج می نماید پس قوی که میان  
 مماثلت خارج از دخول اخراج دخل است پوشیده نیست که اول نسبت دوم بسیار آسان است یا با این طور  
 فرقی توان فهمید که نفسی باران شخصی را که باران گاه و دیده آسان است از نفسی باران هر کسی را که در عین بارش  
 ایستاده و قطرات متواتره بر بدنش می افتد و بنابر عله در نفسی خود نفسی حیدر سبب است که بر آن قرار دارد و شوار می شود  
 و گاهی نفسی هر که مقام ادراک است گران می نماید و بعضی که بر نفس می آید و رفت دم آگاه تری باشند نفسی حلق  
 و سینه سخت میشود با جمله هر چیزی که آگاهی بر آن بیشتر نفسی آن سخت تر پس اول آن نفسی تمام عالم کرده نفسی بدن خود کند  
 شروع از همانجا کند که نفسی آن شوار می نماید که نفسی آن عضو تمام بدن یک بارگی نفسی خواهد شد و سهل و تحصیل  
 نفسی توجیه صاحب نفسی کامل است که نفسی خود کرده بهمت خود متوجه شده اتفاقا باید و ابتدای نمودن آن بر مبتدی این  
 کار بصورت مختلفه میباشد گاهی خللانی به مقام سینه و شکم اول معلوم میشود و گاهی خود را بی مورد گاهی بی هر دو دست پندار  
 و گاهی تصور میکند که خرو شده ام و گاهی طولانی یا کمی ضخامت جبهه تخمیل میشود گویا تقصی است از لحم که دم بدم دراز و

باریک میشود و سهل طریق تصور آنست که در رسیدن یا شکم خود خلای خیال کند بشاید آنکه گویا توپ از یک طرف به طرف دیگر رسیده آن مقام بدن را خالی گذاشته است و باز همان روزنه را آهسته آهسته فروخ تر و کشاده تر سازد تا که با انجام رسد و از سخت ترین صورتی آنست که چیزی غیبی منسوبی که عبارت از فنا است از عالم غیب متوجه بوسیله یکبارگی جسم او را متلاشی ساخته مثل سنگ سخت که بر پاره خزنی سست رسیده پاش پاش نموده متلاشی سازد و گاهی اینطور هم تصورش میتوان کرد که جانش برآمده یا گوشت پاره دل از روی برآمده منعدم گردیده و جسم بی جان دل باقی نمی ماند پس آن جسم بی جان شده مضمحل گردیده هر چند نزد واقف این کل بیان این صورتی تطویل را طائل است لیکن بسیار است که از معنی محل نفی تعیین صورتی از صورتش به بزرگی قوی الذکا هم میسر نیست و در حیوانا با وجود دریافت صور کثیره غیبی عاقل را صورتی دیگر و برای آن صور پدید آید با بجز دریافت اختلاف صورش خلای از فائده نیست هر وضعیکه ابتداءش نمود و در همان را بخوبی و خیال خود گرفته در مزید آن اهتمام در زد تا آنکه نفی تمام بدن با انجام رسد و در وقت صعوبت نفی کلام موجوده **إلا الله** و **لا فاعل إلا الله** را هر جانی که نفی آن صعب نماید معنی این هر دو کلام را فهمیده بقوت خیال بر همه جاضرب کند انشاء الله تعالی این شغل برای او کافی خواهد شد و بعد نفی حیوانا خلای پدید می آید بوضعیکه اگر تخمیل کند که ضرر شمشیری بر بدنش رسد بدنش مانع نباشد بلکه ضربه بطوری که در خلای خالی میگذرد همچنین در میان نفی خالی بگذرد و گاهی تاریکی مثل کل کل که گوا کرد و تا نباشی مثل خط باریک نورانی با غلایان میگرد و لیکن آن خط نورانی مگر متمنّج تاریکی میباشد بشاید بر شعله آتشین که بسبب اختلاط بدخان پس تاریک مگر نماید و نیز آن خط نورانی بالاستقلال دریافت نمی شود بلکه در ضمن تاریکی مدرک میشود اگر نظر استقلال بسوی او متوجه سازند همان وقت منعدم میگردد و سوای تاریکی امری دیگر مدرک نمی شود با بجز این تاریکی را نفی می نامند این شغل نفی را بخوبی مزاولت باید کرد که شغل طالب از امور مکرره که بشاید خس و خاشاک است به همین شغل مصفا میگردد و سالیکن را اکثر حیوان با این شغل حاجت می افتد

**فائده** در ایام اشتغال شغل نفی شغلیا داشت هم باید کرد و حقیقتش اتفات دهی است بسوی آنست چون در بی چگون در همه اوقات در نشست و برخاست و عروض مکاسرک مصائب و اوقات خوردن آشامیدن بجهتیکه هیچ امر مانع اتفات نگردد و بشاید آنکه هر گاه محبت چیزی یا اهتمام کاری در دل شخصی که راسخ میگردد پیش عین اشتغال

محتاج ضروریه و اعمال حاشیه دیش که اینجی بسوی همان امر متوجی با هم چنانچه بر سر صاحب جدان پوشیده نیست پس  
 خافلان یا دحق تبارک تعالی را باید که تمییز نکور از جدان خود دریافت نموده یا دداشت حق را از امتناع  
 عقلیه یا عادیه شمارند بلکه آنرا سهل و آسان پنداشته که بهت تحصیل و دست بند و نیز باید دانست که چنان که بعضی از  
 اشخاص را یا دداشت بعضی شیا حاصل میباشند لیکن ایشان بحصول یا دداشت آن چیز متنبه نمیباشند که در وقت  
 عروض امری که مشعر بحصول یا دداشت آن چیز باشد مثلاً هر شخص بلغم التفات دائمی بسوی بدن خود حاصل است علم با علم  
 نه مگر وقت نشستن بکسی یا حدوث المی همچنین بعضی سالکین را یا دداشت حق حاصل میباشند و مشور بحصول آن شکرگزینیک  
 عروض غفاتی یا امور محله در امر یا دداشت بعد از یا دداشت حق یا دداشت دیگر هم آن ضم باید کرد که بیانش

مفصله در باب دوم گذشته

**قاده ۵** \* چون نفی خود و تمام عالم بقا بودی طالبی که نفی انفی و قنار الفنا از سر گیرد یعنی چیزیکه با  
 نفی وجود خود و سایر موجودات میگردانند از هم منتفی و منعدم تصور باید کرد و چونکه نفی انفی نشی محض است عملیات  
 آن غفلت و ر بودگی و تعطل محض در قوای دراک است حتی که اگر درین مشغل کمال ملازمت نماید بدن و مدوم شود  
 اثری از آن باقی نماند هر چند این حالت غفلت مطبوع خاطر طالب نخواهد شد لیکن آنرا که کار آمدنی است آنرا  
 مهمل نگذارد بلکه بعمل آرد و بسینا مطبوعی نفی انفی نیست که درین مشغل دور کردن ادراک و دریافت است چونکه  
 ادراک تا آنچیز معلوم نمی شود و دل بستگی انسان بید ادراک است هر چند در مشغل نفی هم هر چیز را از ادراک خود  
 دور میکنند لیکن صفاتی بخیالش باقی میماند و موجب دل بستگی میگردد چنانکه صاف طبعان بر میدان مصفا تاوس  
 میگردد و همچنین نفی هم استی میشود بخلاف نفی انفی که مدار آنست در ان مقام باقی نیست \* \*

**قاده ۶** \* بعد تمام نفی و صورت پیش می آید گاهی تو حید صفاتی منکشف میگردد و جمالتش آنجا حسابا  
 این مشغل خود را مصدر اکثر تیکه در عالم است گمان می برد و تصویرش را بنظر نمودار میگردد که بدنش از ان پنهانی  
 تمییز میشود و آن فراخی و پنهانی باین مرتبه میرسد که خیالش از عالم اجسام که بالای هم آن عویش مجید است متجاوز  
 از تمامی جوانب میگردد و هر عالم در خود مینگردد افلاک و عناصر و جبال و بحار و اشجار و حجار و حیوان انسان همه را  
 منجمه جسم خود میداند و درین حالت اطلاع بر آنکه افلاک و سایر بعضی مقامات زمین که دور دراز از جای وی بود

کشف حاصل می آید و آن کشفش مطابق واقع می باشد لیکن خود را فی الواقع کل تمام عالم نداند بل این خیال مخالف  
واقع از آثار این مرتبه اعتقاد کند و درین حالت توقف نکند که راه راست منزل مقصود نیست هر چند راهی باشد فاما در  
از راه راست و مورث صعوبت سیر و امتداد است قصد انتقال از آن بانوار کند که عجبات پاک است و گاهی  
انوار رنگارنگ بنظری آید و همین صورت راه حصول مقصود طالب است و آن انوار حجب ذات بحت حق جل و علا  
است و طی آن زمانتی مقرر نیست اگر عنایت آبی شامل حال باشد در یک لحظه هزاران طی میگرد و لیکن سبب بی برای  
انتقال سالک از حجابی بجایی دیگر آنست که هر یک از انوار به قوت خیالی خود بجای وسیع کند که احاطه تمام  
عالم کرده تجاوز از قید مکان بفضای لامکان نماید بعد از آن بهمت انتقال از دل خود بر آورده است دعای این  
امرا از جناب حضرت حق نموده بنظر خیالی خود دوران نور بجای نور کند که نوری دیگر از صلب جهان نور نمایان گردد  
و آنرا هم بطریق نور اول وسیع کند و از آن بمنزله انتقال و زرد و هلم جسد و بسا که انسان در همین  
حجب متوقف گردد و او را راه وصول اصل مقصود بدست نیاید و آخرین حجب حجابی است لطیف بی لون که  
از آن به نسبت بی رنگی تعبیر میکنند آنجا هم گاهی توقف رو میدهد و حیانا بعضی طالبین همانرا مقصود  
اصلی می پندارند و همانجا متوقف میشوند

**افاده** هر که اجنابت ایزدی و جذب غیبی تمام حجب علی شد بمقام معرفت ذات بحت میرسد  
در اینجا حالاتی بس عمده و اطوار مختلف پیش می آید و خوبیکه در اینجا می باشد آنرا سیر فی الشری نامند و پندارند  
که در آن مقام تفاوت و تبدل حالات فی شود بلکه بموجب منطوق کُلِّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ هَرِ قَتِ شَأْنٍ جِلْدِ  
از آن ذات پاک جلوه گر میگردد و بجز تبدل احوال طالب و غیب هم تبدلی و تفاوتی بر بصیرت او  
نمایان میگردد و چونکه بر طبق حدیث نبوی علی صاجه الصلوٰه و الاسلام که اول آدمی به منزله پاره پرست که  
در صحرائی صاف با و طآن را زیر میسازد و دل نسان از اقرار نیست پس ظهور شیونرا هم از آن طرف سکون  
و قرار نه بلکه دم بدم متبدل میگردد و از جهت تفاوت شیون الهیست که معاملات مختلفه حسب استعداد است  
بنی آدم پیش می آید و بیان سیر فی الله تفصیلی دارد طویل عریض که تحریرش درین اوراق دشوار است ماسکه  
که متعارف و منضبط کتب مصنفان این فن است پس بمقام معرفت منتهی میگردد

فصل دوم در بیان اشغال طریقه چشتیه بطریقی جدید که موجب قوت اثر و عمت  
ظهور فرماید در از منته قلیله باشد و بنظر ریاضات مجاہدات متعارف آسان تر نماید

و آن مشتمل بر دو هدایت است \*

هدایت اولی در بیان اشغال طریقه چشتیه

و آن مشتمل بر پنج افاده است \*

افاده ۱ \* اول طالب را باید که با وضو و زانو بطور نماز بنشیند و فاتحه بنام اکابر این طریقه یعنی حضرت  
خواججه معین الدین سنجرى و حضرت خواججه قطب الدین بختیار کاکى و غیرهما خوانده التجا بجناب حضرت ایزد یاب  
بتوسط این بزرگان ننماید و به نیاز تمام و نزاری بسیار از بسیار دعای کثرت و کار خود کرده ذکر و وضوئی شروع  
نماید طریقی آنکه لفظ مبارک شد را دو بار متصل گوید بر سر اتصال برود و خراول پیش گوید و این دو بار گفتن را بزرگ  
قرار دهد و بنا بر امتیاز هر دو ذکر فیما بینهما لفظ الله را که بار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقف گوید یعنی با را با مجرم  
خواند و بقوت تمام از سینه برآرد و بچهره شدت و مدگوید و آخر از اول در چهره شدت و مد و قوت زیاد تر کند  
و همراه اول تحمل کند که نوری از سینه اش برآید و رسیده توقفا کرده و در بار دوم از همانجا برآمده بسبب  
قوت و کثرت که هر دو مجتمع گردیده از ذراتش برآمده بالای سرش رسیده پس آن نور را بلندتر بقدر یک دست  
تصور کند همین کار را بجنور دل تکرار کند و برای حضور دل بنقد هم کافی است که این اسم مبارک نام آن نیت پاک  
است که همراه نام خود هر وقت و هر جا موجود است غیبت این اسم مبارک از سمای پاک و منزه وی ممکن نیست  
امید و اتق از فضل کامل آن کریم مطلق است که جلد تر ذکر آن نوری معلوم شود پس این ذکر آنقدر کند که آن نور  
مثل خیر بر سرش شده باز بسبب کثرت و تواتر شدن بر تمام بدن وی رسیده بدنش با از درون و برون  
حاطط کند و بدنش در آن نور گرم گردد \*

افاده ۲ \* چون این معنی بخوبی حاصل شود مشتق و ملاک آن بوضعی رود هر که هر وقت بلا کلفت همین طریقی  
بکند و تقابونی اگر آید ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لفظ - لا اله الا الله است قوت و شدت و جهره همان طور است که  
ذکر شد لیکن اینقدر فرق است که این کلمه را بجانب تحت در میان برد و زانوی خود ضرب کند و نور را همان طریقی

در ذکر اول بجانب فوق بلند تخمیل کرده بود بجانب تحت تخمیل نماید و آنرا از زیر سبالا آورد تا که نور فوقانی و  
 تحتانی بمنزل یک ستون نورانی که بدنش در آن گم شده باشد ثابت گردد. \* \* \*  
**اقاوه ۳۳** در باز بمانست آهستگی ذکر سوم شروع کند و درین ذکر بطور اول صرف لفظ الله بگوید بدن  
 ضرب شدت و بهر مفرط و این لفظ مبارک را بخیمال خود در آن نور که بجای بدنش هم همانست گوشه بدمانند  
 جاروبی و مصقله که اگر کدورتی در آن زخیال بدن خود یا غیر آن باشد مصفی و مصقل سازد و تمام آن فرج صائر و درون خشان گردد  
**اقاوه ۳۴** چون این نور را بچنان مصفی گردد که شعاع آن از جهت دورتر از آن افتد و تصفیه و تقطیل آن  
 بقابوی ذاکر آید ذکر چهارم شروع کند و آن نفی و اثبات است یعنی کالاله الا الله پس کارا بخیمال خود کشید  
 محیط زمین آسمان سازد و تمام دوره را فرا گرفته الله او در خود تمام کند و طریق کشیدن لا انیت که پیش روی  
 خود ممتد و وسیع تخمیل کند تا آنکه بعرش مجید رسد و باز آنرا متحرک تصور نماید که در تمام عالم جنبش کرده بطور دائر  
 گردیده بمقام خود رسیده و بلفظ الا الله بجانب فوق بالای عرش مجید ضرب کند و در کالاله نفی مبعودیت  
 هر چیزی فی الواقع و فی الحقیقت و نفی وجود خود و تمام اشیا و کائنات از خیال خود بلحاظ درست و تصور حیرت مستفرد  
 مستحکم سازد و در ضرب الا الله اشاره بذات بحت نماید که منطوق کلام مجید است یعنی الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ  
 اسْتَوَى به تکرار این ذکر نور آن ذات بحت از بالای عرش آن کثرت و وسعت بشما به و ریای ذخا خواهد بود  
 که تمام عالم را محیط خواهد گشت بلکه تمام عالم در آن گم خواهد شد چنانکه در ذکر اول فقط جسم ذاکر گم شده بود و باین  
 طریق ذکر نفی و اثبات طاب صاوق را برای حصول کمالات مقصوده کافیت فهم درست باید و این ذکر را  
 بکثرت و مبالغه نماید بنهایت این روی در ترقیات محتاج بشغلی دیگر نخواهد شد.

**اقاوه ۳۵** طریق انتقال ازین ذکر بمنزل مقصود آنست که بعد استقرار نوری که از فوق عرش فائز شده  
 تمام عالم را فرا گرفته و بین نور مراقبه کند و ذکر را بگذارد و در طرز مراقبه آن است که نفی خود و نفی تمام عالم که از احاطه نور  
 مذکور حاصل کرده بلحاظ تصدی طوط نموده نفی مسطور را بطریقی در قابوی خود آورد که اولاً بدون لحاظ نور هم نفی خود  
 نفی تمام کائنات از روی آسان شود گو که نفی از آن نور منفک نمی شود و لیکن این شخص باید که نفی را مقصود لذت  
 ساخته مثل نفی را مستحکم سازد و بعد استحکام نفی یا توحید صفاتی بر میدارد خواهد شد یا ظهور انوار و طریق ثانی ماه مطلب

یابی است پس بطریق دیگر فصل اول مذکور شد از آن حجیب نورانیت تجاوز کند تا که با خرجی که لقب نسبت بی رنگی است فائز گردد اگر چه نسبت این طریق را تشبیه نور مهتاب که منتشر باشد میدهند لیکن فی الحقیقت بی رنگ است یک گونه این رنگ معلوم میشود همینکه در آن غور کرده آید هیچ رنگ بجای نیگذرد و چون از حجاب باخیر هم تجاوز واقع خواهد شد وصول ذات بحت که منتهای سلوک متعارف است متحقق خواهد گردید.

هدایت ثانیه در بیان فوائد متفرقه

و آن مشتمل بر دو افاده است.

افاده ۱: برای انکشاف حالات سموات و طاقات ارواح و ملائکه و سیرت و نامرد اطلاع بر تعلق آن مقام و دریافت امکانه آنجا و انکشاف امری از روح محفوظ ذکر یا حتی یاقینوم است یا حی یا قیوم از میان سینه خود تا بلب آرد و روح خود را پیوسته زیر آن سازد و باز لفظ یا قیوم از سینه بر آرد و از بسکه تلفظ باین لفظ مبارک متصل بلفظ بانفاز اول واقع میگردد لابد که اثر این هر دو اسم مبارک وقت تلفظ باخیر جمع شده قوت میگردد لهذا همراه تلفظ بانفاز باخیر با استعانت هر دو لفظ مبارک باین طور که این اسم مقدس زیر روح شود و روح در میان هر دو اسم ماند روح را بالای عرش رساند و در آنجا رسیده توقف نموده بسیر و دور نماید و در سیر دور مختار است بالای عرش نماید یا زیر آن و در مواضع آسمان نماید یا بقاع زمین مثل کعبه و دیگر امکانه متبرکه که بعد عرصه که بیداری و خرداری این عالم خواهد با استعانت همین هر دو اسم انتقال از اعلی با سهل نماید بجزخیالی یا حی تهیه انتقال از آنجا کند و بمصاحبت یا قیوم تدریجا به مکان خود رسد و در نزول سموات جلا گردد.

افاده ۲: برای کشف قبور سبوح قدوس رب الملائکه و الروح مقرر است طریقی است آنکه

باسم اول یعنی سبوح از ناف تا بدماغ یعنی مقام لطیفه خفی رسد و با اسم دوم یعنی قدوس از آنجا بالای عرش مجید و با اسم سوم از آنجا انتقال کرده بطور ضرب در دل زند و از در فوقانی دل داخل شده از در تحتانی برآمده متوجه بقر گردد و اگر مدعا یکبارگی نبر آید دل تنگ نشود و دیگر آنرا آن بحضور توجه و التجا و زاری کوشش کند و امیدواری از فضل الهی دارد که کشف مطلوب حاصل خواهد شد و این کشف قبور را نادانان

موجب قرب الهی میدانند و فی الحقیقت مورت و دویست

## فصل سوم در بیان اشغال طریقه نقشبندیه

و آن مشتمل بر یک نهمید و دو هدایت است

**نهمید** - لطائف ششگانه که در انسان هست مواضع آنرا معلوم باید کرد و لطیفه قلبی یر پستان چپ لطیفه روح زیر پستان راست و لطیفه سرد در میان هر دو که وسط سینه است و مقام لطیفه نفس عین لاف و لطیفه خفی در پستان در مقام منتهای مودای سر که شروع پیشانی از اینجا است و بسبب سجده همان جا نشانی میشود و لطیفه خفی بمقام کام در میان مقدم بر جای نیکه جنبش در آن در سر که دوگان محسوس میگردد و ...

**هدایت اولی در بیان اقسام ذکر و ذکر که در طریقه نقشبندیه رایج است**

و آن مشتمل بر چهار افاده است

**افاده ۱** - لطائف ششگانه را به ترتیبی که در نهمید مذکور شد ذکر بخوبی باید ساخت بحدی که تیکه خود بزرگ آید نگاه شود و تلقین کننده که در لطیفه خود ذکر جاری کرده است بهمت تمام القای آن ذکر در لطیفه طالب قصد کند و نهمید او بواسطه دعا و التجا محض از فضل الهی جوید و به قوت همت توجه نماید و ادنای اثر توجیه ظهور جنبشی است از قبیل جنبش فیض نباین معنی که بهنادن دست معلوم گردد بلکه باین معنی که بجز در اتفاقات معلوم شود بلکه ترقی کرده در عین اشغال با مورد دیگر انسانز بسوی خود ملتفت سازد و نگذارد که بالکل از آن غفلت نرزد پس آن حرکت را مقارن ذکر نام پاک الهی دانند که باین حرکت الله الله گوید و حضور معنی استی بسای این نام مقدس پیدا کند پس این کار لطائف جداگانه مزاولت کرده یکبارگی از همه ذکر کند تا ذکر همه آنها در آن واحد معلوم شود و این ذکر لطائف را راسخ سازد و ادنی مرتبه رسوخ آنکه هر وقت که خواهد مشغول باین تواند شد و ملحق اگر باز ویاد آن فرماید مثال مروی کند و هر یک از لطائف ششگانه نوری است جداگانه که در کتب رسائل این زیر گماران منصل است و بکثرت از کار لطائف هر یک بنور او منور می نمایند چندین تنویر بهتر و خوبتر است لیکن طبعی در سادت سلوک پیدای آید و آن طول چندان ضرور نیست هر گاه انسان در حجت نوریت میرسد خود بخود انوار لطائف را معاینه میکند و بعد مزاولت هر لطیفه را بنورش بلکه هر نور که خواهد برون کردن میتواند و در وقت ادکار لطائف همین مطلب سعی و محنت سر انجام می پذیرد و بعد آن در مقام حجت نوریت

بی سعی و محنت صورت می بندد پس سعی در تلویج لطائف بالوان انوارش در ابتدا بمنزله تعلیم تقاریر میکند تا  
است که برینا خوازا پس صلح است که از مراتب آن بقدر حاجت استعمال نموده وقت را سیف قاطع و نهسته  
از او از زود گذرانند و در مقامات بلند بقدر استعداد و سیری روح توقف نمایند به .

**افاده ۲۴** من بعد بحسب نفس نفی و اثبات کند طریقتش آنکه مودب و وزان و زود و بقبله نشسته و مودب  
بند کرده و زباز با کام چپانیده لا را از لطیفه نفس کشد و بر لطیفه سرادنی توقفی کرده باز بر لطیفه خفی هم  
توقف نموده بر لطیفه اخفی رسد با بجز حرکتی خیالی از نفس تا اخفی کنند و در میان این امتداد حرکت و مقام  
لطیفه سرخفی لحاظ را با استقلال متوجه ساخته بنابر امتیاز آنها قرار می کند و الله را از لطیفه اخفی کشید  
بلطیفه روح متوجه گشته **إلا الله** را در لطیفه قلب ضرب کند و درین حرکات خیالی جنبشی ظاهر می سرچ  
عضوی از اعضا محتما که سرود هر یک زبان بالکل نشود و به عدد طاق آنرا بعمل آرد و یکبار ذکر کرده نفس خف و در  
بگذارد و بعد طمینان قرار نفس را رو بگرداند و چون تحمل حس نفس اند شود در عدد ذکر فریدی کند ادنی مراتب  
مزدان بست و یکبار است چون که به بست و یکبار خواهد رسید و مزاوت آن خواهد کرد و در مجلس احد شمار  
بصد خواهد رسانید گرمی و صفائی البته در لطائف وی پیدا خواهد شد و ازین کچنان معلوم خواهد  
کرد که شعله جواله است که تمام لطائف او را احاطه کرده مثل خط آتشین حمت گردیده .

**افاده ۲۵** بعد مزاوت نفی و اثبات سلطان آنکه بعمل آرد بیاننش آنکه هر جزوی که از انسان است  
او را وحدتی ثابت است علامت حدت آن بنا بر شناخت هر یک نفی عامی است برای آن جدا گانه از  
نام کل پس آن جزو و بجزی متمایز است از اجزای انسانی است بنا بر آن زبانی هم او را مقرر است و بموجب شاد  
حضرت حق تبارک و تعالی **وَلَا مَن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِن لَّا تَفْقَهُونَ كَلِمَاتِهِمْ**  
همان اجزا ذکر الهی میکنند و لیکن بدریافت انسان نمی آید پس حقیقت سلطان آنکه ذکر است که از کل  
تمام اجزای خود را نوعی از ادراک دریافت کند و بر آن آگاهی و اطلاعی حاصل نماید بیانش آنکه هر جا را آن  
تمام بدن خود را بعموم و اشمول بمنزله لطائف مششگانه پندار و چه بر ظاهر است که در نظر مردم مقامات  
لطائف و سایر بدن مساوی است چون از مقامات لطائف ذکر را شناخت و بر کیفیت آن اطلاع یافت

بهمان طور از تمام بدن ذکر شود و تلقین باید که خود سلطان ل ذکر نموده بطور مذکور القاب طالب کند و اثرش  
 گاهی جنبشی نمایان در تمام بدن میشود بحدیکه دست یا پایا دیگر اعضای می بدول کرده اش از جای خود منتقل  
 میگردد و در حیوانات عشته در حرکت پدید می آید و گاهی بطور قشعیر معلوم میکنند با موریچه مگر بدانش متحرک شوند  
 و خنکی و سکی در تمام بدن محسوس میگردد و گاهی آبخنان خنکی در بدن ذاکر ساری میشود که در وقت اشتداد  
 گرمی او را سردی محسوس میگردد و سبک آبخنان میشود که گویا الایش از تمام بدن او دور کرده اند مثل آنکه  
 کسی بکیسه ای در حمام غسل کرده باشد و غسل ظاهری این سکی صرف بر جلد می نماید و در سلطان ل ذکر از  
 اندرون صفائی میاید و از قبیل خرق عادت است که مثل اختلاج شدید تمام بدنش در قابو نماند و در دست  
 مخصوص است که از تمام بدن و در دیوار و خس و خار و سنگ خاشاک آواز ذکر جهره بلا اشتباه بگوش صاحب  
 سلطان ل ذکر رسد و شنیدن هم نشینان زیادتی است در کرامت مذکوره و گاهی نوری صاحب  
 سلطان ل ذکر را محسوس میشود و فائده - طریق دریافت کردن صاحب تلقین در ارشاد حصول فقر لطائف  
 بسلطان ل ذکر و غیره را در طالب است که صاحب تلقین خود را حالی ساخته متوجه بوی شود آن وقت  
 هر چه در خود یا بداند که آنچه معلوم میشود عکس طالب است پس آنچه آنوقت در صاحب تلقین هویدا شود  
 همان است در طالب کبیت و کیفیت تمام شغل منعکس خواهد گردید.

**اقاوه ۴۷ +** چون سلطان ل ذکر بقدر مذکور بقا بآید و بر وقت اراده بلا کلفت رونماید شغل نفی  
 کند و همراه شغل نفی شغل با دوشت ضم کند بعد از آن شغل نفی انفی بعمل آرد پس لابد بر سالک یا توحید  
 صفاتی منکشف خواهد شد یا حجب نورانیت هویدا خواهد گردید و امر ثانی طریق مطلب یابی است پس  
 سالک باید که از آن حجب بطریقیکه در فصل اول مذکور شد تجاوز نماید و در آشنای طی حجب بر اقبه  
 صمدیت مزاولت کند تا که باخر حجب که مسمی بنسبت بی رنگی است رسد اگر چه نسبت این طریق را بآب  
 دریا که صاف از آلودگی خس و خاشاک ریگ خاک بود تشبیه میدهند اما بعد اعمان نظیر هیچ چیز قابل  
 تمییز مدرک نمیشود و بعد تجاوز نسبت بی رنگی معرفت ذات بحت است و در سلوک متعارف باختتام  
 رسد و سیر فی الله پیش آید و در آشنای آن حالات بس شگرف و مقامات بس عجیبه زود و در مرشد یک

بخصوصش طالب سیرتی الله ترقیات خواهد کرد همان مرشد او را بر حقائق مقامات بنجا آگاه خواهد فرمود  
**فائده** حضرت امام این طریقه یعنی خواجه بهار الدین نقشبند قدس سره فرموده اند: **علیت**  
 اول آخر منتهی است: آخر ماجیب منتهی است: طالب صبا دق را باید که تجسس جان امر باشد  
 که آنجناب بلفظ جیب منتهی از ان تعبیری فرماید و بگماشتن خالی شدن طالب از ارادت و عزائم  
 خودست چنانچه تفصیلاتش در باب چهارم این ساله انشا الله تعالی مذکور خواهد شد.

**هدایت ثانیه در میان فواید مشرقه**

و آن مشگل دو افاده و یک فائده است

**افاده ۱** + برای کشف روح و ملائکه و مقامات آنها و سیراکنند زمین آسمان جنات نار و طلوع بلوح  
 محفوظ مشغل دوره کند و طریقی در فصل اول مفصلاً مذکور شد پس با استعانت همان مشغل بهم مقام میکلا زمین آسمان  
 و بهشت و فرخ خواهد متوجه شده سیرا مقام نماید و احوال آنجا دریا فیتا کند و با ال مقام ملاقات سزاوایان  
 گفتگوی بایشان میسری آید و از آینده یا گذشته باصلاح و مشورت کاری کار نامی نی و دیوی معلوم میگردد  
**افاده ۲** + باید دانست که برای کشف قانع آینه اکابر این طریقه طرق متعدده نوشته اند و اولی آنست  
 که در پاس هم از شب بیدار شده بکمال آداب مستحبات و نهایت حضور قلب بهارت بجآرد و ادعیه نوره که  
 برای تکفیر سیات بعد بهارت معین فرموده اند بنیت تکفیر سیات بحال التجار جناب خلق الارض و السموات  
 بخواند و بعد از آن صلوة التبیح تکبیل آداب و مستحبات و اطمینان قلب قالب بکلی خستوع و خصوع بگذارد و در  
 تمام صلوة دعای تکفیر سیات و التجای عفو خطیات بجناب خالق البریات در ته قلب لمخوط دارد و بعد از آن  
 از صمیم قلب تو باز جمیع معاصی نماید و بجری التجا کند که در دل او ظن عفو خطیات و قبول توبه یهویا گردد و  
 پس به آنوقت مشغلی از اشغال طریقه که آن بهارت داشته باشند مشغول شود و در تمامی آن مشغل التجا بجناب  
 حضرت حق برای کشف واقعه مطلوبه پیش روی بصیرت خود بچستی دارد که همگی هست او بسوی آنکس  
 همان واقعه متوجه گردد و میدواند از جناب حضرت حق آنست که انکشاف آن واقعه بطریق نزول الهام از فوق  
 یا بطریق ظهور آن واقعه از فوق قلب متحقق گردد و فرقی در میان ورود و سانس نزول الهام آنست که الهام

امیر است که در قلب فرود آمده قرار میگیرد و مستحکم نشیند و سوساس را قرار و ثبات نمی بود و آمد و رفت  
 آنرا سیاهی معین نیست بطور زرد و کیسه بر از جانبی می آید و از جانب دیگر می رود و چنان معلوم میشود که گویا چیزی  
 است که در جانبی از دل غمزه کرده رفت و بار دیگر بجانب دیگر در آنکشاف و اقبه بطریق مذکور متحقق نگردد  
 باید که بکمال التجا بجانب حضرت حق دعا نماید که الهی من جا اهل و تو همه چیز و نا میدانی که من با این طریق  
 و تحصیل انکشاف فلان اقمه سعی کردم و مقصود حاصل نشد پس بر زبان کسی از بندگان خود کلامی جاری کن  
 که از آن مطلب دریافت نمایم بعد از آن گوش خود را بجانب صوتی که از مردم در نوم یا میقتضی صادر میشود  
 متوجه سازد و بطریق فال از کلام آنها غرض خود مستنبط نماید اگر این طریق هم انکشاف مطلوب حاصل نشد  
 باید که در وقت مذکور یعنی پاس سوم از شنبت رکعت نمازیه نیت استکشاف و اقمه مطلوبه گزارد و در هر رکعت سه بار  
 فاتحه و سه بار آیه الکرسی و یا نژده بار سوره خلاص بخواند بعد از آن سر بسجده نهاده بکمال خضوع و خشوع  
 بکشد و یکبار کلمه یا خیر یا خیر بگوید نیت استکشاف بگوید بعد از آن دعای استکشاف نموده در خواب  
 رود انشاء الله تعالی در تمام نجومی از آنجا حال آن اقمه ظاهر خواهد شد خواه صراحت خواه اشاره . . .

**فائده .** از جمله اشغال مبتدعه شغل ریزخ است که در متناخران کثرت یافته است هر یافته بلکه کلام بعضی که بر هم  
 بران شتمل گردیده و تصویر شغل مذکور این است که برای دفع خطرات جمعیت همت صورت شیخ را کما بینعی  
 به همین تشخیص در خیال حاضر میکنند و خود بابت تعظیم تمام بهنگی همت خود متوجه آن صورت میشوند که گویا با اذ  
 و تعظیم بسیار و بروی شیخ نشسته اند و دل با کل آنسو متوجه میسازند و حال این شغل از احوال تصویر معلوم  
 میتوان کرد چه ساختن صورت گناه کبیره عظیمه است و نگاه کردن آن خصوصاً به تعظیم و توقیر البته حرام و قول  
 حضرت ابراهیم علی بنینا علیه الصلوٰه و السلام که قوم خود را خطاب فرمودند **مَا هَذِهِ التَّمَائِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ كَمَا**  
**عَاكِفُونَ** باطلاق خود دلالت دارد بر آنکه عکوف پیش تمائیل ممنوع است معنی عکوف لزوم حضور است  
 یا ایستاده به تعظیم و ادب محبت و شکایت نیست که هر که با صورت ظاهری این عمل کند البته آثم و گناهگار است تغافل  
 و عمل آن آثم و گناهگار و شغل این سبک طالب اله حق همین قدرت که در اول تصویر رنگین بر قرطاس یا ل می  
 خواهد بود و در ثانی تصویر تمام صورت بلون جلد و شمار و خط و حال در صفحه خیال خواهد بود هر چند بظاهر

صورت پرستی لیکن در باطن بصاف صورت پرستی است صورت قرطاسی آنقدر دقائق تصویر را حیات  
 نمیکند که صورت خیالی میکند با وجودیکه هر دو بی جان اند پس معنی تصویر بی صورت خیالی ازید است از صورت  
 قرطاسی چه فرق در میان هر دو نمی تواند شد مگر اینکه در صورت اول در انتظام ظاهر شرح مختل را میباید  
 و در صورت ثانی انتظام ظاهری را اسپیدی نمیرسد لیکن قبحیکه نسبت تاثیرش در نفس فعل این کار است در صورت  
 دوم ازید از صورت اولی است پس این چه میباید که حرام باشد قطع نظر ازین معنی روح مشغول بر رخ ناقص از البصیرت  
 اول میرساند و تصاویر ظاهری ساخته آن حرکات تعظیمیه که پیش اهل صور میکنند و بروی آن تصاویر جعل  
 می آزند و صاف بصورت ضم پرستان میشوند و در منجر شدن مشغول بر رخ باین عمل که صحیح حرام است شبهه  
 نیست پس این هم باید که حرام بود و در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوٰه و السلام بنا بر پیش بندی صورت  
 پرستی تصویر سازی مطلقاً ممنوع شده و در شرائع دیگر بنا بر بعضی اغراض صحیحه مثل دریافت حال شکل و شامل مرد و یا  
 زنده غایب است و پس وقتیکه شارع اینقدر احتیاط در تصویر سازی فرموده باشد متبعان شارع را باید که همان  
 طریقه احتیاط را پیش گرفته مشغول بر رخ را حرام و قبیح پندارند هر که بر سیرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تجویب آگاهی دارد  
 خواهد دانست که اگر استفتای این مردمان زمانه مبرکه میشد البته از ان منع می فرمودند و تحریم آن ظاهر می شد

**فصل چهارم در حل اصطلاحات طریقه مجددیه قدس الله سرها ما هنا**  
 و آن مشتمل بر یک تمهید و یک مقصد است

**تمهید** - باید دانست که مقامات لطائف نزد اکابر طریقه مجددیه مثل شیخ عبدالاحد و امثال ایشان  
 قدس الله امرار هم باینطور است که مقام لطیف قلب زیر پستان چپ لطیف روح محاذی لطیف قلب زیر پستان  
 راست و لطیف سر بالای پستان چپ بقدر دو انگشت مائل بوسط سینه و مقام لطیف خفی بالای پستان راست  
 بقدر مذکور مائل بوسط سینه و لطیف اخفی در میان سینه و لطیف نفس در مبدأ پشیمانی است بجای یک لطیف خفی  
 نزد غیر ایشان است اول باید که لطائف مذکور را باندک جاری کنند و آنها را از آن بکنند و طریقتش آنست که  
 طالب دلبا وضو بجنبوع و ختنوع و التجای تمام رو بر در مشرب نشیند و خاموش شود و خاطر خود را فراموش آرد و  
 خیالات دور نماید و باطل زبان و سایر اعضای از جنبش باز داشته از دل سم مبارک یعنی لفظ الله را بگوید

مرشد را باید که بنحویع تمام توجه تلقین طلب کند و در لطائف خود ذکر کرده بهمت درست تقاضای این لطائف طالب بگردد و چون ذکر لطائف شگانه معلوم شود برای حصول سلطان لذکر بر لطیف نفس توجه بسیار نماید از اکثر توجه بر لطیف نفس سلطان لذکر حاصل شود و بعد از گذردن لطائف حصول سلطان لذکر یکی که غفلت نپذیرد کلاً الاله که معنی و اثبات است بعمل آرد و مقصود از این کرفتنی بدن خود است لیکن چون نفی سایر عالم از آن آسان تر است در نفی بدن فعلی میدارد و لابد اولی تمام عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت و بعد از آن بسوی نفی بدن بگذرد لاله الله متوجه باید شد و در تقش نشست که لفظ کلاً از آن کشف بدماغ رساند و نفی خود از مواضعی که لاله الله بگذرد تخیل کند و لفظ اله را در لطیف روح رسانده الاله را در قلب ضرب کند و مقام لطیفه روح و تمام آنجا بدن را همراه لفظ اله نفی نماید و با لفظ الاله مقام لطیفه قلب و تمام بدن باقی را نفی کرده اثبات ذات حضرت حق را ملاحظه کند و این ذکر و نفی هر دو بقوت خیالی بعمل آرد و صلا از زبان تلفظ نه نماید و بجز اولت تکرار این ذکر باقی نفی و در قوت خیالی نفی بدنش انشاء الله تعالی راسخ و مستحکم خواهد گردید بحیثیکه نفی تمام وجود خود بلکه نفی تمام عالم در قوت خیالی علی الدوام مستقر خواهد ماند و وقتیکه مشغول نفی و در جز خیال طالب مستحکم میگردد معاملات در پیش روی و بظهور می آرد خصوصاً انکشاف دوار که بدون مشغول نفی انکشاف آن کماحقه تصور نیست هر قدر که نفی کامل تر انکشاف بیشتر پس باید که پیش از مراقبات دوار سعی در تکمیل و ترقی نفی کرده باشد و عدم وجدان بدن مطلقاً کمال نفی است و در کمال نفی بجز چیزی که در کمال نور دوار است باقی نمی ماند و بعد از آن نفی النفس و فنا الفنا پیش خواهد آمد و آنچه در کمال هم باقی نخواهد ماند و غفلت محض طاری خواهد شد و همراه مراقبات دوار سعی در مزید نفی ماند و وقتیکه بکمال انتهایی نفوس محبت خواهد رسید نفی النفس و فنا الفنا حاصل خواهد شد اگر چه مشغول نفی و نفی النفس در کلام اکابر این طریقه مصرح نیست لیکن باین انکشاف دوار و ظهور معاملات در سوخ انوار ضروری است اما عدم تصریح این کار با مثال این اشغال پس پیش نشست که بسبب قوت تاثیر ایشان مستفیدان نفی و نفی النفس طاری میشود پس مجرب توجه ایشان معنی از این اشغال بود اما بدون حصول نفی خواهد بود و تاثیر شیخ باشد خواه بطریق اکتساب پس انکشاف دوار و سوخ انوار خیلی متعذری نماید و الله اعلم بحقیقه الحال

**مقصد** و تفسیر الفاظ مستعمله اکابر این طریقه شروع شغل و ابراز مراد احدیت است طریقتش آنکه واحد نیست و آن  
 مقدس حضرت حق تعالی را که متصف بحجج صفات کمال است ملاحظه نماید و این لحاظ را از قلب آورده متوجه  
 بجانب فوق ساخته از عرش مجید هم بگذارد تا که اثرش پدید آید و اثرش ظهور نوریت از جانب قافی قلب  
 که تمتد و طولانی مثل اسطوانه نورانی گشته بعرض مجید رسیده شعاع آن اسطوانه نورانی تمام عالم را احاطه کند پس  
 جوهر آن نور همان اسطوانه است که هاشم بجانب فوق قافی قلب است سرش معرش مجید رسیده و شعاعش  
 در همه افاق منتشر شده و ظهور این نور شروع دایره امکان است و رسیدن آن نور بعرض مجید عکس حصول  
 نصف دایره است و تجاوز از آن امارت تمام آن دایره و فقط ظهور نور تمتد طولانی دایره امکان نیست چه سمت  
 و فراخی بوضعیکه مبدأ منتهی مقرر و ممتاز بود و حقیقت دایره است پس دایره نخواهد بود مگر وقتیکه شعاع نور از هر طرف  
 پهن شده عالم را فرا گرفته تجاوز از عالم امکان کند و اندازه وحدش نباشد و این دایره را بسبب آنکه عالم امکان را فرا میگیرد  
 دایره امکان میندویند و این دایره از دایره سیرتلی است دوم دایره ولایت قلبی است که مسمی بولایت صغری  
 است و درین دایره مراقبه اقریت است و درین دایره در تخم قافی قلب نیز میکشاید و تمام قلب مثل آن قباب  
 میگردد که انوار از تمامی جهات و از هر جای و بحمد رشد و انوار که از هر جهت پیدای آیند بدستور دایره  
 اول تجاوز از موجودات ممکنه کرده بجد لامکان رسیده غیر متناهی میشوند و اصل قلب باقی می ماند نه آنکه قلب  
 مضحک و متلاشی گشته انوار محض باقی مانند الانا و بلکه قلب مصدر انوار از تمام جهات میگردد و فوق و درین دایره  
 و دایره سابقه بدو وجه است اول آنکه منبع نور در دایره سابقه صرف جانب قافی قلب است و درین دایره  
 تمام قلب دوم آنکه نور منبسط در دایره سابقه شعاع نور تمتد فوقانی است اصلها نقد است که مانند ستون از قلب  
 بالا رفته و سایر دایره بطور شعاع از قباب ز جهان ستون پیداست و درین دایره تمام آن دایره نورانی است  
 که از قلب آمده محیط بل تجاوز از عالم امکان گردیده و درین دایره گوی سر تو حید واضح میگردد یعنی وجود منبسط  
 که قیام تمام ممکنات بوی است بوضعی مدرك میشود که وجود تمام ممکنات را واحد میداند و امتیازات بسبب  
 کثرت است در نظرش مضحک می نمایند و بصر بصیرتش بر همان وجود منبسط می افتد و در آن وقت قلب با کل  
 مضحک میگردد و نور صرف باقی می ماند دایره سوم ولایت کبری است این ولایت تمضمّن سه دایره و یک

قوس است در دایره اولی مراقبه معیت ذات پاک و سبحان تعالی کند و باینطور شروع نماید که ذات پاک و را با وجود  
 بیچونی و بیچگونی و تقدس آن مکان جهت نزدیک همراه خود دارد و خود را از وسیع دور و غائب پندارد بلکه شریک  
 و شامل مدکارهای خود انکار و معیت را اقریبیت لازم است و اقریبیت را معیت لازم نیست چه معیت را با وجود  
 قرب عانت و مددگاری هم ضرور است تا که شخصی معین دیگری نباشد او را معیت با آن یک حاصل نشده گو  
 اقریب بود و ازین جا معلوم شد که اقریبیت در سیر و سلوک مقدم بر معیت است و هر که معیت را مقدم بر اقریبیت  
 کرده پس نظر هر معنی قرب معیت را متحد یا مقارب پنداشته بجا از یادتی اقریبیت این ترتیب ختیار نموده و  
 لیکن فی الحقیقت اقریبیت در سلوک بیشتر از معیت می آید و لهذا مراقبه اقریبیت اول میباید معنی معیت  
 صرف نزدیک همراه شدن نیست بلکه ازین لفظ اعانت و امداد و شامل شدن رکارت و بیگانه گین  
 شدن مفهوم میشود و طرفه آنست که لفظ همراهی و فارسی و ساهتی در نهی هم از آن خبر میدهد آیات  
 کلام مجید شهود عدول برین معنی کافی است **ان الله مع الصابرين** **فلا تأمروا بما لا یسئرون** **ان الله مع الصابرين**  
 حضرت موسی و حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیهما و سلم در مقام ستمداد و استعانت لفظ مع فرمودند پس بگوید  
 که اعانت در معیت ضرور است و اقریبیت بدون اعانت متحقق میگردد و پس مراقبه اقریبیت بیشتر از مراقبه  
 معیت باید در هر حال بهمین وضع مراقبه کرده باشد باین مرتبه رسد که لحاظ معیت او سبحان در ذهن طالب  
 راسخ گردد و علامت کمال سوخ آنست که در خلوت خود را تنها نداند مثلا اگر فرض کرده شود که در تنهایی معیست  
 پیش کی چنانکه از حضور مردم خجل و شرمند می گردد بجدی که طاعت گناه نمی با و اعضا و جوارح خود بخود از جنبش  
 بسوی معصیت باز می آیند و سست میگردد بهمین طور اثر لحاظ اقریب و معیت او تعالی شانه جلوه گر گردد و  
 انجمی که در قصد گناه سبب حضوری دیگری پیش می آید و آن انجام حسب حال آن یک کمالا و نقصانات تفاوت  
 میباشد مثلا شخصی بازاری نا آشنا آید و انسان از ارتکاب گناه بترسد یا آنکه پدیر یا دستاویز شد لازم تعظیم  
 با پادشاه یا اقتدار عدالت شعرا انتقام کش پیش آید و انجام رود و پس هر کس میداند که در انجام اول  
 دشانی تفاوت بی شمار خواهد بود بلکه انجام از پدر بطرزی خواهد بود و انجام از استاد بطرزی دیگر و علی بن ابی طالب  
 پس جناب پاک حضرت حق که جامع وجه عنایات و کمالات است اوصافی که در مخلوقات اند این اوصاف

با اوصاف وی اصل نسبتی نیست اگر از عنایات پدری شرمندة شود پس عنایات او را پایانی نیست  
 و اگر تعظیم استاد و مرشد مالع آید پس تعظیم او همچنانہ را قیاس ناید کرد که چه قدر باید و اگر ہیبت بادشاهی حاجب گردد  
 پس ہیبت بادشاہ و حقیقی عادل مطلق را توان فهمید کہ چه نسبت با این بادشاہ ظاہری دارد و علی ہذا القیاس  
 اگر در صحرا و میدان بود خود را تنہا نداند و اگر در خلوت طاعت بود محبوب مطلوب خود را نصب بعین ملکہ  
 اقرب از ہر چیز با نسبت خود سجدی مذعن غلط خود باید کہ سراسر نسبت و لغت یا بدو اثری از وحشت  
 نکرت نباشد چون این آثار مترتب گردد بحصول معنی محبت شاگرد شود و این معیت قتی علامت لایت  
 کبری است کہ نور این دائرہ مثل انوار دائرہ ترین مذکورتن با صفائی بسیار بیشتر از سابق بدرجات شمار  
 ہر مثل باشد و حقیقت نیست کہ انوار مختلفہ الالوان محبتات پاک ندلی آن ضرورت نیست پس بحسب کمال و  
 خوبی شغل و تفاوت دو اثر و اختلاف عزت و قرب طالبین بدرگاہ حضرت حق آن محبت طی میشود  
 در دائرہ کم و در دائرہ دیگر زیادہ تا کہ ادراک بذات بخت رسد و ظہور آثار دائرہ مثل لحاظ اقربیت یک  
 آثارش بموجب بیان سابق واضح شود با محبت و غیرہ درد و اندر دیگر کمال آن دائرہ نیست کہ حصول آن  
 آثار گمانی است بس عجب و نہایت مرغوبی ما معنی ولایت کہ مقصود از سلوک است بدون انکشاف  
 انوار و دائرہ حال نمی شود و حقیقت دائرہ کمال خود نیز رسیدن تکمیل دو اثر بہر دو چیز است اول انکشاف  
 و دریافت انوار و دوم حصول آثار کہ قرب معیت محبت و غیرہ است و صاحب ہر دائرہ موافق عزت سعی  
 خود و طلبیاب میتواند شد لیکن صاحب دائرہ سفلی بطور صاحب دائرہ علیا فائز بہ مطلوب نمی تواند شد مثلاً چند  
 صاحب دائرہ قلبی بطلبی رسد فاما بشانیک صاحب دائرہ محبت فائز میشود صاحب دائرہ قلبی نخواہد شد  
 بعد از ان مراقبہ ~~و محبت~~ و محبت یعنی محبت خود بذات پاک وی بجانہ و محبت او بجانہ خود  
 و در مقام دو دائرہ و یک قوس یعنی نصف دائرہ است بہشت انکہ محبت را سہ مرتبہ است اول مرتبہ ابتدائی  
 محبت است بمنزلہ مبادی آشنائی و دوستی کہ فیما بین مردم میباشند و در ابتدای محبت محبت نفع  
 فائدہ خود و رضا و خوشنودی محبوب ہر دورا ملاحظہ میکنند و پانچ دو پاس محبوب ہر دو از دست نمیدہد  
 و این دائرہ اول است چونکہ محبت ترقی کرد و جانب محبت اضمحلالی پیدا شد و فنا شدن گرفت نامی

دائرة اول شروع دائره دوم گردید و لابد درین اثره ترجیح جانب حق بجانب خوب و بلکه تمامی مخلوقات پدید خواهند شد لیکن  
 مراد ازین ترجیح عقل علمی نیست که نفع و نقصان را سوازه کرده و فهمید ترجیح دهد بلکه مراد ترجیحی است که از  
 تودش فواره صفت جوش زند و چون که آنجملال مقابله بر تبه اعلی رسیده و نشانی از جانب محب مانده اتمام  
 دائره دوم و شروع قوس است و بهین جهت قوس است که نصف ثانی یعنی جانب محب آن مقام صلا نیست  
 تا که ابتدای قوس است خیال آنجملال فضای جانب محب آنست که در پیش کمال قوس محبت است درین  
 مقام فناء الفنا حاصل میشود و بعد آن مراقبه اسم الظاهر است بیانش آنکه الله تعالی را دو نام پاک است  
 ظاهر و باطن هر نام را مظهر بی شمار است مصداق هر نام در ذات پاکش موجود هر قدر که عرفان حق تر شناخت  
 مظهر و ذاتی تر و امتیاز مصداق در ذات پاکش بهتر و کاملتر مظهر اسم ظاهر تمام عالم و جسم و فعال  
 و حکام است که در تکوین و تشریح هویدا میگردد و کار خانات که متعلق بر ذات است دست مظهری است از مظهر  
 آن همچنین کار خانات که متعلق بشان هدایت دار و از فرود آوردن کتب بعثت رسل گرفته تا التوفیق  
 کلید آینه که از هر مسلمان صادر میگردد و مظهری دیگر است همچنین مظهر اضلال از خلق البلیس گرفته تا در  
 سرانی و همچنین مظهر دیگر که بر مظهرین مذکورین مرتب است یعنی ثواب عقاب که بهشت و دوزخ و حال  
 گور و جان کندن و آتش و راحت و خوف و دشت که نیک بدر و در خواب پدید میشود با بجز مظهر  
 اسم ظاهر ملاحظه کرده مسامی این اسم مبارک که ذات پاک است بجهت ظهور این عوامل بی شمار ملاحظه  
 و مراقبه کند و نداند که این ملاحظه ممکن نیست بلکه بالا جمال نجات سهل آسان است و چونکه بصیرت تیز  
 تر میگردد و ملاحظه تفصیله حسب تیزی آن آسان تر میشود و از بهین دقیقه است که تسبیح باین صیغه  
 سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ خَلْقِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَزَائِرُهُ عَشْرَةَ مِائَةً سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ كَلِمَاتِهِ  
 از صاحب معرفت برابر بلکه زیاده تر میشود و از هزار مرتبه از تسبیح غیر عارف بیانش آنکه تسبیح بصیغه مذکور  
 چون عارف وسیع معرفت باشد و لحاظ او وسعت خلق را فرا گیرد حسب لحاظ خود مستحق ثواب میگردد و بحال  
 غیر عارف که لحاظ او وسعتی نیست با بجز این مراقبه را مزاولت کما ینتی کند و وقتیکه موارد فیوض  
 این مراقبه که لطیفه نفس با اصالت سائر لطائف بالتبع است کما ینتی مستفیض از فیوض آن خواهد شد

آثار این مراقبه هویدا خواهد گردید و آنچه آثارش فی نفس است یعنی ضمن حال او از دانست و نسبت افعال بخود و تهذیب اخلاق که عبارت از تبدیل ذایل بفضائل است و وجه اصالت لطیفه نفس در رؤیای فیوض این مراقبه است که عقل دراک مظاہر اسم ظاهر میتواند کرد بخلاف مظاہر اسم باطن که در ادراک آن غیر از کشف و الهام راداه فی و از بسکه محل لطیفه نفس کسرت محل عقل و ادراک است لهذا این لطیفه را اختصاصی نماند بفیوض مراقبه اسم ظاهر حال گردیده و سبب تمیز این آثار آنکه بجهت این مراقبه صدور تمام حرکات و سکونات و اسباب و مسببات از ذات پاک حضرت حق منتقش خلق طریقی خواهد شد که غفلت از تاثیر ذات هرگز متعرض حال و نخواهد گردید و رجا و خوف و محبت و خشیت صرف بان ذات پاک و استه خواهد شد و غیره و بی اعتباری در نظر ساکن نخواهد ماند و غیر اینها به قلم دروست کاتب خواهد دانست پس عالی همت کریم الطبع را صرف بسبب محبت الفت انقیات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات است آثار مذکوره بتمامها مترتب خواهد شد و هر که در علو همت و کرامت طبع بر تبادنی است بعضی آثار بسبب محبت و بعضی آن بسبب خوف حاصل خواهد شد و بمقتضای **كَلِمَاتٍ وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسَيْنَةَ** هر یک کامیاب مطلب خواهد گردید و درین دائره هم اتمام وقتی بشود که با وجود ظهور آثارش کما بینگی ترقیات در انوار هم پدید آید چنانچه سابق مشروح شده اگر این دائره مقدم بر دایره محبت پیوسته بهتر میشود چه اگر این دائره امداد عظیم می بخشد در دایره محبت پس تریب مقتضی آنست که مقدم بر دایره محبت باشد باز سیر اسم الباطن باید کرد بیانش آنکه همین چیزهای ظاهر را باطن است که مستفیض از اسم باطن حضرت حق تعالی است شانه و مثالش نظام مملکت است که پسر ظاهر و هویدا است باطنش عقل و تدبیر پادشاه است پس فرخورد ادراک و آنچه باید که منظار بطور ادراک یافت کرده مسامی اسم باطن را باعتبار سربایش در منظار او مراقبه کند و این لایت ولایت علیا نامند بجهت آنکه ولایت مآ علی است و مراد از مآ علی مآ که مدبر است الامر و متلقیان احکام الهیانه هر حکمیکه نفاذ مییابا و لا آنها تلقی میفرمایند باز در عالم هویدا میگردند آنها باطن تمام عوالم جسمانی و ادراک مدیر اجسام اند هستند لهذا کمال ایشان بتعلق به اسم الباطن بود و در فیوض این مراقبه آتش دایب هو است از اجزای جسد انسانی چه این هر سه عنصر و جسد انسانی باطن اند و خاک دروسی ظاهر است باین جهت

مورد فیض این هر سه هستند و اثر آن تبدیل آنهاست در صد و نوار چنانچه از حقیقت خود مبتدئ  
 نمی شود بلکه بر مقتضای طبیعت خودی ماندفا مقتضای طبیعتش رضا مندی حق ظاهر میگردد مثلاً  
 مقتضای نارغلبه معلوم است که در انسان نخوت تکبر پیدا میکند و گاهی بتاله در میرساند و ابلیس مقتضای  
 آتش موجب لعنت گردیده مایوس مطلق از درگاه عمیم الرحمت ساخت چونکه مستفیض فیض این مرتبه  
 خواهد گشت عزائم بلند در فرمان برداری احکام الهیه سعی بسبقت مسارعت و آن پیدا خواهد شد و  
 مقتضای هواد اخلاق انسانی حرص خواهیهاست و تبدیل آن مصروف شدن حرص خواهان بر مشی  
 الهی منحرف شدن آن از مخرقات نیوی هست اثر آبی انسان کسالت افتادگی تسفل است صلاحت  
 کسالت است از معاصی افتادگی ببارگاه الهی تسفل بحضور عظمت حضرت رب العزت و تجلیات  
 اسم الباطن بین سیر رومی نمایند و اتمام این سیر هم با وجود حصول آثارش بقطع حجب نورانیه حسابین  
 سیرت باز سیر تجلی ذاتی دائمی است معنی تجلی ذاتی ظاهر است یعنی تجلی که منشأ آن نفس ذات است غرض  
 از دائمی آنست که تجلی است ستقر و ثابت مانند آسمان زمین در استقرار و ثبوت تجلی موصوف اگرچه تفاوت  
 بیشمار است لیکن دائمی امری دیگر بجز معنی ظاهر مراد نیست از همین تجلی است ظهور کمالات انبیاء و  
 مرسلین و اولی العزم پس این سیر راسه درجه است اول بلحاظ اینکه منشأ کمالات انبیاء است علیه الصلوة  
 و السلام یعنی ظهور علوم هدایت بوجهیکه غلط را دران بوجه ماره بنود و نمعی در انبیاء علیهم السلام علی الدوام  
 متحقق می بود حاکم در حالت خواب هم چه وجود با وجود ایشان منبع فیوض هدایت میباشد و منافع ایشان  
 بخلائق میرسد گو که ایشان را آگاهی بنود پس وجود ایشان بمنزله چراغ است که از روشنی آن فوائد حاصل  
 است گو چراغ را جز نباشد پس انبیاء علیهم السلام دائماً در کار و بار خود اند لکن فیوض ایشان تعلق بر تجلی  
 ذاتی دائمی دارد بخلاف ملائکه که مدام در کاری مستغرق نمی باشند بلکه بروقت رسیدن حکم و فرمان کاری سبب  
 آرند و باز معطل و منتظر مستعد میباشند لکن منشأ کمالات ملائکه تجلی ذاتی دائمی نمی بود و انوار و تجلیات  
 ثمرات متابعت پیغمبر خداست صلی الله علیه و سلم درین حال میشود مورد فیض این سیر عنقرضاک است بدو سبب  
 اول آنکه استقرار و ثبات خاصیت خاک است لکن مناسب این سیر است دوم آنکه در تجلی موصوف معنی ظهور است

چه بوجهی توان گفت که عالم هر تجلی ذاتی دائمی است ظهور عالم ظاهر است از ظهور عالم ظاهری آن تجلی باید فهمید و علم  
 خاک هم در انسان ظاهر است اثر ظهور فیض این سیر و عنصر خاک توابع و فروتنی است انسان مقصد ازین  
 توابع و فروتنی است و پیش پا کج و عدم سرکشی از قبول فرمان و گوگرد امتثال او امر مالک و بر احدی از  
 نوعی از تعالی متحقق شود و تسفلی که بجهت آب است غیر این توابع است چه در تسفل پستی خود است مطلقاً و  
 توابع خفص جناح در وقت مقابله و مواجهه دیگر است پس توابع هر وقت مریت جدید که پیش می آید بخلاف  
 تسفل که امری لازم غیر متفک است چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار را امتیاز باید کرد چه گاهی انسان عاقل  
 تصور صفی از صفات نفسانیه حصولش می پندارد و گفتگویی که فیما بین حکیمی فیلسوفی و عارفی کامل است  
 جاری شده بنا بر بیانش تمثیلی است انی منقول است که هر دو با هم ملاقات کردند بعد ملاقات غائبانه  
 احوال آن حکیم از عارف پرسید عارف فرمود که وی خلاق ندارد و این سخن حکیم بسیار نیکو گوی است و درین  
 اخلاق منفع و مذهب تالیف کرده بخدمت عارف استاد عارف فرمود که من گفته ام که اخلاق ندارد و آنکه  
 اخلاق نداند پیش است آن جدا است حصول آن جدا و گاهی بسبب عبادت و گاهی از تسویل نفسانی و کما  
 شیطانی تصور کمالات بحصول آن مشبته میشود و انسان در دای عضال چهل مرتبه مانند و این خود نشان  
 حرمان صریح است حصول همان معتبر است که از قعر قلبش زنده آنکه بزور بر خود بندد و بنا بر تمام این سیر  
 بتدل انوار چنانکه مگر مذکور شد نیز ضرورت درجه دوم از سیر تجلی موصوف بلحاظ منشایته کمالات رسالت  
 است خصائص سل را فهمید انتقال به منشای آن کند و حضرت ذات از جهت منشایته آن مراقبه نماید امتیاز  
 رسالت از نبوت بظهور وساطت الهی اگر کسیت در میان حق و خلق ناصح و عظیم بود و کوشش منبع در بیان  
 حجج و دلائل اقامت معجزات کردن و مناظره و مخاصمه و مقابله مرسل لازم است بخلاف انبیا که ایشانرا مقابله  
 لازم نیست قول رسول در حق مرسل را مقبول است باین وضع که لازم منصب رسالت است و جهش ظاهر است  
 که الهی معتقد و صادق را چون بقومی می فرسند سخنش در حق انقوم که فرمان برداری کردن یا نافرمانی و زید  
 مقبول میشود و درجه سوم مراقبه است بلحاظ منشایته کمالات الوالعزم و امتیاز الوالعزم از سایر مرسل است  
 قویه است در بابک هلاک کفره و صلاح مومنین پس هلاک کفار است قویه صاحب العزم از مرسل نیز خلی

بس قوی بخلاف غیروی از رسل که فقط اظهار احوال امت میکنند و بمنزله جارحه از جراح انسانی بنسبت اراده قهریه  
 اولیه که با هلاک کفار متوجه میشود نمی باشند بخلاف الواعزم که بشابه جارحه میباشد بطور ملائکه و شاید این جارحه  
 صورت متحقق میگردد اول آنکه ملکات انسان یعنی رسول و الواعزم در وساطت برابر بودند و دوم آنکه اصل ملک بود و اول  
 تابع سوم عکس آن بود یعنی انسان اصل ملک تابع و نه صورت ثالثه شایسته غیلم که مختص بحجاب خاتم الانبیا است  
 صلی الله علیه و سلم و ظهور آن کما فی معنی روز بدر شده صحابه چنانچه در باره رضی الله تعالی عنهم جمعین نصیبی از زمین <sup>مختصه</sup>  
 با هر بظیف جمعیت خاتم المرسلین حاصل شده بالجمله امتیاز رسل از انبیا و امتیاز الواعزم از رسل مخصوصاً آنکه آنها بنا بر  
 مراقبه این سیر و حصول آثار آن ضروریست و فذلک کلام در حصول آثار که دلیل حصول بنتهای سیر هر مقام بود  
 آنست که سه چیز لابد است اول بتبدل الوار که مکرر سه گردند که رشد دوم بتبدل صفات چنانکه اینهمه مبین شده  
 و تازه آنست که منجمله بتبدل صفات است حصول پاره از صفتی و شانی که مراقبه در آن کرده شود پس هر که مراقبه  
 ذات بنشائیت کمالات نبوت خواهد کرد البته او را معنی از معانی نبوت که ادنای آن خوا بهای نیک است  
 فائز خواهند ساخت همچنین درجه دوم معنی رسالت بر و فائض خواهد شد و تفهیم و تعظیم و مناظره غافلان و  
 جاهلان و معاندان لهم خواهد گشت از درجه سوم بهمت قوی در اہلاک عصاة و تتردان و انعام و اگر امطیع  
 و مخلصان را در خواهند بخشید و این مدعا را بالعموم باید دانست هر اسمی از اسمای الهی که مراقبه خواهد کرد نصیب  
 ازان خواهد یافت هر که زراقت او را مراقبه کند و این مراقبه را بکمال رساند شانی از زراقت در وی جلوه گر  
 خواهد شد و و بهش کمال کرم آنکرم مطلق است عادت کرباست که هر که در وقت طعام خوردن مثلار و برود  
 ایشان میشود و دیده طبع بر او می دوزد البته لقمه یا خواهند داد و بهمین تمثیل پی بمقصود این کلام باید برد یعنی  
 هر که مراقبه اسم محی مثلاً بکند گویا مقابل شان احیای و ایستاد پس مقتضای کرم او بجانہ آنست که البته  
 از شان احیای اثری بان شخص زراقتی فرماید سوم عنایتی خاص از حضرت حق بیانش آنکه بنده برگزیده چون  
 کاریر از کارهای خدا بخوبی سرانجام میدهند مستحق دو چیز میشود یکی اجر و دوم انعام اجر هر چند بی پایان بود لیکن  
 بمنزله مزدوریست و مترتب بر انکار و مناسبت آن انعام بمنزله خلعت فاخره است که سبب رضای مولا است  
 انسان چون با این فائز میگردد و امتیاز هر دو کما فی معنی نماید مثال انعام مستجاب له دعوات شدن با و جات

در طایفه اعلیٰ غیر هم یافتن است و آن نعم جزئی می بود که در هر کار کارآمدنی است و در شریعت است نعم است حور و قصور و غلمان اجرت قال الله تعالی الذین احسنوا الحسنیٰ فزیلکما و تفسیر زیادتی رویت است بموجب روایات صحیح و مورد فیض دو درجه اخیر بهیأت و عدائی انسانی است و عنصری و لطیفه در درجه این فیض خصوصیت ندارد و سببش نیست که منتها کمالات رسل و الوالعزم بشان جامعیت حضرت ذات است اصلاح عموم اجزای ناس تمام اجزای انسانی بهیأت حدانی مقصود اصلی اهل این کمالات است لهذا مورد فیض این دو درجه هیات و عدائی می باشد باز مراقبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت کجوت آن مسجود حضرت ذات است مرخالاتی را در این معنی پرموید است اثر مناسبت بین مراقبه در سائر این میسر مینماید است بحقیقت اهل حق او را تعظیم بسیار کنند و موجب ضنا و خوشنودی و تعالی دانند و از همین است که بخاطر بعضی از صحاب گذشتند بود که جناب سالت ما بنا سجده باید کرد و حضرت آدم صلوات الله علی نبینا و علیٰ خود مسجود تمام ملائکه گشتند و قبایر آنها شدند و حضرت یوسف را علیه السلام معلمان ایشان که ابوبن و برادران بزرگ بودند سجده کردند باز مراقبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت قرآنی از وی منشأ آن مبدأ وسعت بچونی اوست اولاً تصور وسعت بچونی باید کرد و در لقیثش آنکه وسعت ذات پاک باعتبار ظهور افعال یا بطریقی دیگر ذهن نشین میند اما باعتبار ظهور افعال پس چنان ملاحظه نمایند پس هر حرکتی که در عوالم ظاهر میشود همان است محرک حقیقت پس اگر بای مورچه جنبش می نماید از دست و اگر فلک لافلاک گردش میکند به تحریک میکند و اگر سبیل و طریق تحریک و لا خواهم که دریافت کنیم بجز آنکه بچونی بچگونیم و لیس کثیره شیئی را تلاوت نمایم امری دیگر نمی یابیم پس چنانکه افعال او وسعتی دارد که تمام عالم را فرا گرفته همچنین بچونی او را نیز وسعتی یابد فهمید این بیان شمه ایست از وسعت بچونی او تا نیا اثری از وسعت بچونی هر کلام باید شناخت کلام بسبب آنکه حاکی هر چیز است و وسعتی دارد که معدومات و موجودات را گنجایش میکند و بسبب آنکه اثری از خواص محکی عنه در ویافته نمی شود بچونی توان گفت قرآن مجید بسبب تمامانی بر خالق عالم و همین بچونی دارد پس عرض طویل که علم بشری به منتهای آن رسیدن متعذر است چونکه ظهور حقیقت ازلی از دست بچونی است و از بچونی اوست که با وجود تالیف می از حروف و کلمات متداوله عرب ترکیب

یک جمله مشا بآن غیر از خدای عزوجل صورت نمی بندد و پیش آنکه در ترکیب آن کلام ذات بی چون امر بی چون  
 فرمود که هزار بار بنا و فصحا بکنند آن نمیتوانند رسید و انسان که مظهر خاص صفت کلام است ابوالبشر به همین صفت  
 معزز تمام ملائکه گردید هر گاه از تالیف یک جمله نظیر آن عاجز و در مانده شد غیر او را که مقابل می عجم و خرس  
 میتوان گفت هرگز سرانجام نخواهند کرد و ثالثاً وجه مبدایت قرآن مجید معلوم باید کرد و هر چند قرآن مجید  
 مشتمل بر غایات و نهایت است لیکن شروع معرفت را سهیل نیست مگر قرآن مثلاً لاکری مبدا تمام مناسبات  
 بادشاهی است از بخشی گرمی وزارت امارت غیر با پس همین لغوی است که وزارت میباشد و  
 همین نوکریت که خدمتگاری میشود همچنین قرآن مجید ابتدای وسعت بی چون هم هست و انتهای آن  
 نیز لهذا مناسب مبدایت گشت چون سخنهای سه گانه ذهین شین شد معنی از مبدا و وسعت بی چونی که منشا  
 حقیقت قرآنی است تصور گردید پس اقبه ذات بلحاظ وسعت بی چونی که منشا حقیقت قرآنی است مزاولت  
 نماید و ظهور آثار و تبدل نور در خود ادراک کرده جو بای کمال وسعت بی چون باید شد و از آثارش صفائی  
 و نزهتی است که اصل این سیر در خود میا بدو آن صفات مناسب بی چون و کمال وسعت بی چونی منشا حقیقت  
 رنگارنگ نیایشم گوناگون تعظیم که نماز جامع آنهاست اشاره میکند بکمال مذکور بعد مراقبه بلحاظ منشأ  
 حقیقت قرآن مراقبه بلحاظ منشأیت حقیقت صلوة کند و اثرش کمال صفا و نزهت است مراقبه است پس  
 در عین تلوث با نجاس ظاهری مشالالت بولع بر از در خود صفائی و نزهتی یابد من بعد مراقبه معبودیت  
 صرفه است قطع نظر از معبودیت مقیده که در ارکان نماز میا بندد و تصویرش آنکه نماز مثلاً بلحاظ آنکه منعم حقیقی  
 و حاکم حقیقی بر فرض فرموده و امر محتمم بآن نموده معبودیت مقیده است نظر باینکه حدین فاش مستحق این  
 تعظیم است معبودیت صرفه است اثرش غلظت بزرگی خود است که در نفس خود خواهد یافت بی جهت بی  
 سبب بخلاف عظمتی که در مقام حقیقت کعبه یافته بود و من بعد مراقبه ذات بلحاظ منشأیت حقیقت  
 ابراهیمی است و سخن مجمل در آن این است که هر کمال نظر بکمال خود با خود استی میباشد تصویرش آنکه حساب  
 کمال در وحدت اعیان و حشتی پیش می آید و آن کمال چونکه ملاحظه کمال خود میکند بی آنکه عجبی رود و در خود  
 نفسی رفیقی می پندارد و بخود مانوس باشد باینطور استی که جناب حضرت حق را با خود است تصور کنند

و منشای کمال ابراهیمی علی صاحبہ الصلوٰۃ و السلام کآن نسبت حضرت ذات بذات خودست ملاحظہ فرماید کہ مراد  
 نمایند و چون این مراقبہ کمال خواهد رسید اثری زخمت در صاحب این مراقبہ منکشف خواهد شد و دیگر آنست  
 کہ مرقوم شدہ ہر جا باید دانست بعد از آن مراقبہ حضرت ذات است بلحاظ منشائت حقیقت موسویہ علی صاحبہما  
 الصلوٰۃ و السلام و آن محبت ذات است محبت ہر کس میدانند و را ابتدا کہ مراقبہ محبت بود بلحاظ محبت  
 سالک متقی تعارہ محبت حق تعالی این سالک و درین سیر مراقبہ محبت ذات است مرذات را وہین است  
 منشای حقیقت موسویہ باید دانست کہ خلت عبارت از علاقہ است کہ در میان دو شخص مباحثہ محبت  
 از یک طرف می بود لیکن تیر از خلت میباشد پس خلت بمنزہ آشنائی است کہ ہر یک از ہر دو آشنا بردگری  
 اعتماد کلی است عزت و جاہت ہر یک دل دیگر را نسخ است این خلت موجب سوا کار نامی عمدہ می بود مثل  
 وزرا و امرا نسبت بادیشان محبت سہ مرتبہ است اول آن کہ محبت صرف بود و بسبب محبت نکند  
 این محبت باعتبار عزت و جاہت دون مرتبہ خلت است باعتبار قرب دوام حضور زیادہ تر است  
 مثل خواص کہ نہایت خیر خواہ و دلسوز در خدمتگاہی بود لادبا و ادوام حضور و قرب نہایت است و کمترین  
 خواهد بود و دوم محبت کہ بسبب محبت کشد لیکن بعبودیت نرسیدہ و باعلای درجہ محبت اصل شد  
 اگر از ان مقام کہ نہایت محبت است پیش قدمی کند بعبودیت رسد این محبت ہم خلت است سوم محبت  
 کہ بعبودیت رسیدہ باشد این خود بلندتر از خلت است بلارباب ان منشای حقیقت محمدیہ است علی صاحبہما  
 الصلوٰۃ و السلام چنانکہ پیشتر می آید و چونکہ در ہنقیام بیان مراتب لایت است مدار ولایت بر قرب دوام  
 حضور است این معنی در محبت زائد از خلت است گو کہ در سر انجام کار باد و اسط شدن مور عظام خلت زائد  
 بود لہذا محبت را بعد خلت فرمودہ اند و اگر اینوجہ تقدم محبت نباشد پس حقیقت ابراهیمی فی حقیقت  
 افضل از حقیقت موسویہ است بعد از آن مراقبہ حضرت ذات است بلحاظ محبت محبت مرتبہ کہ منشای حقیقت  
 محمدیہ است علی صاحبہما الصلوٰۃ و السلام بعد آن مراقبہ حضرت ذات است بلحاظ محبت محبت مرتبہ  
 کہ حقیقت احدیت بعد آن مراقبہ جب صرف است بدون تعلق آن محبوب یا محب بعد آن مراقبہ التعمین  
 باین معنی کہ ذات پاک در مرتبہ لایت کہ تعبیرات بیانات ہمہ دون دہستند بیچ تعبیر و بیان بان نرسید

والله - مسل بحقیقت حال  
تکلمه در بیان راه سلوک ثانی راه ولایت  
و آن شتمبر یک تهید و یک مقصد است

تمهید طالبان ناهم چون بمقام معرفت ذات میرسند و سلوک متعارف را باختتام میرسانند می دانند  
که مابین هم پایه و هم مقام اولیای عظام مثل حضرت غوث الاعظم و حضرت خواجه بزرگ نایب سید  
حضرت خواجه معین الدین حشمتی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجه قطب الدین بختیار کالی پتوی  
شریعت طریقت حضرت خواجه بهار الدین تقصیند و حضرت امام ربانی قیوم زمانی حضرت شیخ احمد  
مجدد الف ثانی و غیر هم قدس الله تعالی اسرارهم جمعین شدیم داین منغلط الیت صریح و عقیده الیت نه  
قبیح زیرا که در نیت مقام میکنیم اهل خذلان بطلان هم رسند چون در نیت مقام رسائی آنان هم باشد بطور  
این مرتبه را نتهای کمال ساطین بارگاه قبولیت ایندوی سلاطین ملک عنایت سرمدی توان  
فیمده شعرا به و سوف ترقی اذا انکشف الغبار افرس تحت ریحک اگر چه هر چند سب و کس  
متعارف بودیم که در این کتاب محرر شده اهل خذلان بطلان در این سانی میسر نیت زیرا که اکثر  
اشغال آن مزوج با ادب شرعی و تعظیم شرع شریف است لیکن اینجا بیان حال نفس آن اشغال قطع نظر  
از مزج ادب شرعی است پس حقیقت این است که بلایب حصول به معرفت ذات حاصل شده لیکن  
و قبول چیزی است و رای این حصول مردودان درگاه آلهی را با نیت مقام رسانیدن بشاید آن است  
که قرآنی مساعی بکار برده و مارک شاهی سیده نزدیک است اگر قنار غضب سلطانی شود اگر از غلب  
شعاع خود تائب شود روان شرعی و عمار که مقابل حکم سلطانی کرده بسرن محکمه عدالت سلطانی نگردد  
و همین است حال طالب غیر متدین که بمقام معرفت ذات رسیده آری چیزی عظیم و امری فخر است حتی  
طالب متشرع که فی حقیقت ابتدای ترقی و کمال از نیت مقام است این مرتبه بمنزله اسجد خوانی است امر است  
که از ابتدای ذکر تا اینجا شده در کمالیکه مطلوب مقصود است معدود و نمی تواند شد و حقیقت این امر  
و ضمن تمثیلیکه مندرج افاده آینه است با حسن جوه انشاء الله تعالی و نفع خواهد گردید پس لابد که این

اساطین بارگاه قبولیت ایروسی را سوای سلوک متعارف ترقیاتی و مقاماتی هست که بسبب آن قیام  
و مقامات از زمره مقبولان حق گردیده بلکه بسبب امتیاز ایشان در همان مقامات امتیاز از سایر مقبولان  
حاصل نموده اند پس همان ترقیات را بسلوگ ثانی میگوینم و انقباضیکه در زبان صوفیه برای این مقامات متعارف  
منتهای آن قطب رسانده است که در سلسله انانیت رحمت الهی بود هر چه فالصنوح و جو اسطاش باشد و اگر تا وقت  
که امتیاز در سلوک اول ثانی نمیکنند بلکه از سلوک ثانی بی خبر محضند میداند که به تمامی سلوک اول کمال  
تمام میشود و نمیدانند که منتهای اول ابتدای سلوک دیگر است که مقصود و اصلی همان است احیاناً بسبب مقبولان  
بارگاه الهی بدون سیر سلوک اول به مدارج سلوک ثانی ممتاز و سر فرز میباشند نمونه آنها اینست که شخصی تمام  
عقل و همت را که از حضور پادشاه دور است و او سلطانی رسیده و وی در انصرام آن امر آن جناب کوشش  
نموده که بلقب نمک طلایی و قدویت بارگاه سلطانی مشهور خاص و عام رعایا و لشکریان شده مغبوط بسیار  
از مقرران حضور گشته هر وقت که این چنین شخص حضور میسر خواهد آمد بعضی و امتیاز سی فائز خواهد گردید که  
سایگان سلوک اول را حصول آن متعذر است احیاناً در سلوک اول مدارج سلوک ثانی حاصل میشود و این  
چنین شخص در سلوک اول ساکن است مطلقاً صوفیان است باعتبار مدارج سلوک ثانی حاصل نمیدانند آن شخص  
صاحب عقل و همت است که پیش ازین شمه از ماجرای او رفته و بسبب غلوص نیست صفائی طوبیت بموجب شریعت  
شریف است که شغال سلوک اول را محض تعبد و قشر عا و ابتغای الوجه اللہ تعالی می نماید هر قدر که نیتش درین  
کار صافی تر حصول مدارج سلوک ثانی سریع تر و اللہ اعلم بحقیقه احوال سلوک ثانی هر چه در مقصود شرع و عبادت آن  
و حدیث است لیکن بطرز اول مضبوط نیست علیهم بطرز اول مضبوط و منحصر کرده نوشته می آید بعنوان اللہ تعالی حسب توفیق

## مقصد در بیان سلوک ثانی راه ولایت

باید دانست که در راه ولایت و سلوک مترتب است اول الضبط و ربط بدون است ثانی منضبط نیست  
با وجودیکه اصل مقصود منتهای همین سلوک است علی الدوام اهل ولایت آن سلوک کرده اند و انرا سیر فی اللہ  
تا مند و حیاء تا بر آوازه افغان بسبب م انضباط ثانی هر دو سلوک فیما بینها مشتمل می شود و هر یک امتیاز از دیگری  
نمیدانند بنابراین تمثیل تفصیلی هر یک باید شنید تا هر دو با هم ممتاز شوند و واضح گردد که اصل مطلوب توفیق بر

سلوک ثانی است پیش از مقصود این است که شخصی است از رعایا که وطنش از دارالخلافه دور است شوق بسیار به شاهی  
در دلش جا کرده طریق مطلب یابی خود را منحصر در حضور بادشاهی نگاشته ساعی در فایز شدن بحضور بادشاهی  
گشته و اصل مطلب آنکه مرکز خاطر است مکنون نگاشته حضور بی مطلبی و اظهار می نماید و اصل مطلب را  
پیش از رسیدن بحضور بادشاهی مخفی و مستور میدارد و بنابر مفاسدی که در اظهارش متوجه میشود یا بنا بر آنکه  
در اظهار آن فی الحال فائده متصور نیست اظهار آن خاموش می ماند پس بنا بر رسیدن بمنزل مقصود تدبیر سفر خواهد  
کرد و از حال طرق رفقا و هم منازل آفتیش نموده تعیین راه است کرده سباب سفر فراهم خواهد آورد و بعد فراهم  
آمدن سباب از خویش و تبار خصص شده و وطن دیار را گذشته محبت همراهان را از دل قطع کرده و همراهان را  
پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد کرد و در شناسی راه چپ و راست راه شهرها و باغات و اهنار و  
عجابیکه هیچ گاه ندیده بود نمایان خواهد شد بنا بر غرضی از اغراض مثل سیر و تماشایا دریافت احوال  
مردم و شهرها و تحصیل خبر بر سفر متوجه همان شهرها و غیره گشته از راه راست انحراف و زریده طول مسافت گوارای  
خاطر خود ساخت و دور نیست که درین حالت آنچه مشغول به سیر و تماشایا و سیاحت گردد که مطلوب خود را  
فراوش سازد یا آنکه با وجود یادداشتن بمنزل مقصود و نرسد تمام عمر خود را در مین سیر و سیاحت برباورد  
و اینقدر مقرر است که بعسرت تمام و پس از انقضای مدت در از به منزل مقصود خواهد رسید و اگر از راه راست  
منحرف نشد و منزل بمنزل راه راست طی کردن شروع نمود البته آثار و علامات دارالخلافه روز بروز نمودار  
شده فزوده قرب حصول مطلوب بگوشش خواهد رسانید و هر قدر که نزدیکتر خواهد شد آثاری که خاص  
بدارالخلافه اند مثل فیلخانه و شترخانه و اصطبل و امثال آن نمود خواهند شد تا آنکه بدارالخلافه رسیده بوجه  
وصول مقصود حاصل کرده مطمئن گردید و از متاعب سفر با رام و استراحت گزاید من بعد که بدین  
خام رسید آن مکان را نظر به تجمل و آرایش حجاب است اجلال و شوکت اقبال شاهی یافته حاکی حقیقت سلطنت  
یافتن من بوجه بحضوری بادشاه فائز گردید باز بحضوری بادشاه رسیده و اصل مطلب آنکه ظاهری گردیده پس  
طریق حصول مطلب ثانی اصل خواهد شد پس مطلب آنکه منتهای سلوک اول است طریق حصول مطلب دوم سلوک  
ثانی است و تطبیق این بتثلی سلوک اول از ابتدا تا انتها مهیوید است چه تجسس من بعد و طریقه از طرق اولیاء

الله قدس الله تعالی هر ارهم تا بر شندی رسیدن طریقه معین کنین بمنزله تفتیش حال رقاب و راهها و تعیین یک  
 از آنها است ادکار جبری باشد یا سری از زبان بود یا از لطائف یا سلطان الذکر بمنزله فرام آوردن سبب  
 سفر است و خویش تبار و وطن دیار را گذاشتن بمنزله شغل نفسی است انحراف بچپ راست به منزل استغراق  
 در کشف توحید صفاتی است حیوانات در وقایع توحید صفاتی انحنان مستغرق میشود که از وصول بذات بحت  
 جلالت غلظت غافل میگردد و بسا که با وجود یاد آوردی حصول در همان قانع ماند و از آن رخ بر آید و بدشواری و دیر  
 رسیدن البته خواهد بود و آنکه روی همت خود را از توحید صفاتی باز میدارد و بر راه راست منزل مقصود بدو  
 انحراف می رود و آثار و علامات در انحراف است بمنزله حجب انیت ذات بحت اند و آن هزارها هستند و  
 آخرین حجب بمنزله دیوان خلص است آن نسبت بیرنگی است چونکه ذات مقدس حضرت حق جل شانیه چون  
 بچگونگی است این حجاب اختصاصی ندارد آن ذات پاک میدارد و بنا بر آن نهایت لطیفی کیفیت است و  
 لهذا بیرنگی مسمی گردید و معلوم باید کرد که حجب انیت پیوستگی با دیگری نیست بلکه هر یک حجاب هر دو حجاب  
 حدی دارد و همین که تا آن حد علاقه همان حجاب است مثالش از پردای درو از ای مکانات بادشاهی معلوم  
 می توان کرد مثلاً هر پرده که در راه دیوان خاص خواهد بود علاقه آن پرده از جانبین تا همین خواهد بود و خدم  
 و حجاب آن پرده متکفل نگهبانی آن حد خواهند بود و آینده را با اجازت یا مانع از همان حد آگاه خواهند ساخت  
 و آینده را تا بحد دیگر بصحابت اجازت خود خواهند رسانید تا موکلان اندرونی دیوان خلص آن آئینه را  
 اجنبی نپذیرند و در آندش مزاحم نشوند و حدود و صحرائی میباید از جوانب طرف هم مثال آن تواند شد  
 پس نسبت بیرنگی را چه منضم متصور باید کرد و در مثال مرقوم ابتدایش از در انحراف باید فهمید زیرا  
 که خصوصیت در انحراف هم بسا و شاه پیر ظاهر است و اما انتهای نسبت بیرنگی پسشاده و وصول بذات  
 بحت است این است تطبیق تمثیل بر سلوک اول از ابتدای آنها اما تمثیل سلوک ثانی پس همان شخص معین  
 بجزوری بادشاه هرگاه خواهد که سعی حصول خدمتی و منصبی انسلک در ملازمان بادشاه بعمل آرد و الا لازم  
 که حضار در بار از هر کاره و چو بدار گرفته تا وزیر عظم از خود راضی سازد تا بروقت حاجت کلامی بخیر از زبان  
 ایشان بجزوری بادشاه صادر شود و هر یک حسب بته خود سعی سفارش نماید و در مرضیات بادشاه بسیار سرگرم

و چالاکانند و درآمد و رفت در بار و سیر و شکار و ملاقات حضار در بار تکاسل و تغافل نه و زرد مبادا بدماغ کاهل  
 و آن در بار و اندر گریده از نظر اعتبار افتاده لائق حضور با و شاه نماند و این معنی نجر با خراجش از آن مقام  
 گردد و نیز خردار باید شد که از صاحب بته متفادت میباشد از صنایع و اوقیتیکه در وطن خود بود و همین قدر است  
 فردی و قزاقی و بی و مثال آن بعمل نیار و اگر مال گزار است مال بسته سرکار بلا حیل و تکرار داده باشد و  
 چونکه با این مقام رسید پس رضای می است که رعایت حقوق و آداب تعظیمات شما نامه کما بینتی بجا آورده  
 باشد و بذل اموال خیره را در رضامندی آن مقام مثل گذراندن نظر و تواضع و اهدای تحف و هدایا برابر  
 حسن خاشاک شمار و در رضامندی آنها را بهتر از جان مال خود پندارد و حاضر باشی را مراتب است مستلاً  
 ساکنان را اختلاف من وجه حاضر سلطنت اند و حاضران قلمه خاص فرقی از ایشان ملازمان و یوان خان ملا تر  
 از آنها و نماند مستخدم خدمت پس و دیوار استاده می مانند زیاد از اینان از آنکه روبروی میباشد فوق  
 ایشان و کسیکه بحضور استاده نگاه خود را بر چهره باد شاه مقصود ساخته هرگز بجانب یگر التفات نمی نماید بالاتر  
 همایشان پس این مراتب بته علامت اختیار کرده انقدر مواظبت کند که در اول باد شاه الفتی بوی پیدا شود و  
 قدر و وقع و بی دل باد شاه جاگیرد و معلوم باد شاه شود که این شخص کفایت محبت فدوی من است باین وسیله و را  
 اقامت آن مقام میسر آمده چه هرگاه همیشه با باد شاه نگاه دوخته خواهد ماند و التفات باد شاه بسوی او معلوم اهل  
 در بار خواهد شد و خود اهل در بار هم از وی رضامند خواهند بود مانند آن و را در آن مقام جانر خواهند داشت بعد  
 اطمینان از اقامت آن مقام او را لازم است که علی الدوله حاضر مانده چهره باد شاه را کما بینتی بغور و مامل ملاحظه کرده  
 باشد و قانع و چهار که در دربار میگردد آنرا هم شنیده حقیقت چهره باد شاه را که بعد هر خبر خوش یا ناخوش چگونه  
 متغیر میشود بدقت معانی یافت نموده اوضاع تغیرات را سپهر قوت حافظ خود نماید و بعد هر تغیر حکمی بانعامی  
 یا به تعذیب سزای یا صلح و جنگ یا بند و بست که از حضور باد شاه صادر گردد آنرا هم در یافت کند و در آن  
 وقایع و چهار همه کارهای خرد و بزرگ نگاه دارد و در اخبار خوش از خبر صحت غلامی میل گرفته تا فرد صحت  
 وزیر اعظم و در چهار ناخوش از مردن ستوری گرفته تا وفات وزیر اعظم علی بدالقیاس از گرفتار شدن کسیه  
 بری گرفته تا گرفتار آمدن دشمن زور آور صاحب ملک لشکر و از غارت شدن روستای و صحرائی و در

دراز تا هجوم دشمن بر فلوله خاص بکجا حاط آنرا قصد کند و بسا چیز باید باشد که بآن جزای یا سزای و احد مترتب  
 میگردد و بنا بر آن تغیر چهره باوشاهی در آن چیزها متفاوت نمی شود پس بندارد که در هر خبر و واقعه تغیری جداگانه  
 خواهد بود بلکه اگر دوبار تغیر و چهره با یکسان باید معلوم کند که این هر دو جز یکسان اند تفاوتی در جزای یا سزای آن  
 نیست بر همین عمل مواظبت و مداومت و رزق تا که حسب کار و فطانتی ملکه مرضی شناسی باوشاه در وی پیدا  
 و بر مراد باوشاه در وقایع و سوانح آگاه گردد و این گاهی بجدی رسد که از تغیر چهره مراد باوشاه خلاف معنی لغوی  
 اصلی که در کلام باوشاهی است دریافت وی شود مثلاً گاهی باوشاه میفرماید که خدمت گزاری این روز و پنجوی باید  
 کرد و غرض آنست که این کما یعنی تعزیر باید داد و هرگاه ملکه مرضی شناسی حاصل کرده کاریرا از کارهای سلطنت  
 سرانجام خواهد کرد عنایت شاهی اصناف مضاعف از آنچه سابق بود بر وی بچویش خج اهداند و سعی سفارش  
 اهل دربار مددگار او خواهد شد لا بد بخدمتی و منصبی باوشاه او را خواهد نخواست اصل مطلوبت و کتتام این شیب فرا  
 و محض متاعی برای آن کشید بود انشاء الله تعالی فائز خواهد گردید و من بعد حسب حال خود بر همان خدمت مستمرا  
 ماندیا ترقیات کرده از منصبی انتقال نموده بمنصبی طلا خواهد رسید همچنین است حال سلوک دوم ساک را  
 لازم است که بعد رسیدن بر مرتبه مشاهده و اتمام سلوک اول سلوک ثانی کند و از لزوم این سلوک است اختیار  
 عزائم شرع در هر باب از امور است مہیات توضیحش آنکه اتباع شرع شریف لازم ایمان است و ساک را لازم  
 که دمام متبع شرع شریف باشد و کمال اتباع شرع مقدس سلوک اول با تمام رساند و در سلوک ثانی عزائم شرع  
 را کما یعنی مستحکم گیرد و این غریت گاهی از دل می بود و گاهی از جوارح مثلاً ادب مصحف اینقدر که بی وضو مس  
 نکند لازم شرع شریف است هر مسلمان را باید که بی وضو مس نکند و ساک سلوک ثانی را آداب زانده باید و آن  
 نیست که در وقت گرفتن مصحف متوجه بکار دیگر نشود و بوضع تادب نشیند و در دل خود عظمت کلام الهی حاضر است  
 و از آن عظمت مصحف انتقال کرده و نارت و ذناست خود را تحمیل نموده قدر این نعمت عظمی را بشناسد که در دست  
 من بیچاره دست خیس است این چیز معظم و مطهر محض بفضل حضرت حق تعالی رسیده و امر نه از خود برگزیدنی است  
 این نعمت نداشته ام و باین قسم تصور سیند اش از فرحت بالمال شود کمال عظمت مصحف نصب بعین و گردد و این  
 چنین معانی اگر خود بخورد و ذهن می آید از هم اولی و اول مدعا و الا بتکلف این معانی را در ذهن و آرد و علی هذا القیاس

عظمت هر سرسوره بقیه و شافع بودن آنها را بحضور حضرت حق جل شانیه یا در عظمت نماز روزه و روزه و حج و  
 جهاد و سایر شعائر شرع بر همین منوال اعتقاد کرده باشد و از همین است تعظیم شرع شریف مطلقاً و تعظیم کبته انبیا  
 و رسل علیهم الصلوٰة والسلام و از عظمت است بذل اموال و اختیار طریقه ایشار قدر زکوة بشرط خود بر مسلمان فرض است  
 و بذل اموال در رضای حضرت حق جل شانیه عزیمتی است که سالک سلوک ثانی را لازم است اهتمام نوافل تمام مثل  
 تجمد و غیره نیز از همین باب است اجتناب منہیات را هم برنگی دیگر بر خود لازم شمارد تا که از باب عزیمت شود  
 مثلاً و سوسه زنا اگر بخاطرش گذرد و پشیمان قنفر شود که گویا نجاست برای خوردن پیش می نهاده اند بر همین  
 قیاس باید که در تمام منہیات را و نیز سالکین سلوک را باید که در ادای حقوق انبیا و اولیا بلکه سایر مومنین  
 تعظیم ایشان کوشش بلیغ کند که همه ایشان سماعی و شافع وی شوند و سعی و شفاعت انبیا و اولیا پر  
 ظاہر است اما سعی هر مومن پس عای خیر است پس به توقع دعای خیر که کار آمدنی در آن مقام است تفقد و  
 خاطر داری هر مسلمان کند و به حقوق تعظیفات در اتباع غرام شرع شریف مودا میشود و چنانچه بر نزدیکی دانسته  
 شد و قرآن سوره نماز روزه و غیر ما همه آنها مرتبه شفاعت دارند پس همه آنها را از خود راضی سازد و  
 مرتبه رضای این مقام از بیان سابق واضح گردید و حال مدار این سلوک مراقبه وجه الله است و معنی وجه الله  
 مناسب لغت توجع حق تعالی است یعنی بسوی بنده و آن را از آثارش یافت باید کرد و آثارش بوجوب فحوا  
 کریمه اینمائوا لوجه الله هر جا موجود است مثلاً اگر بنده در حال چشم و بینائی خود غور کند با مقبول  
 و اندک این نعمت عظمی محض بجهت وجه الله است یعنی حق تعالی بر حالش متوجه شود و روی بسوی می آورده  
 که این نعمت او را حاصل گشته و الا این بنده بیچاره بوجه من لوجه استحقاق آن نداشت استدعای آن بکند  
 بود و خواهش تقاضای آن اصلاً در دستحق نشده و نه احدی شافعش برای بخشیدن این نعمت عظمی بحضور  
 حق تعالی گردیده و نه این در مانده محض توسل بجزی نموده پس نیت این قسم نعمت عظیمه فخری مگر محض بفضل شامل  
 و رحمت کمال و جلالت آلاوه و علی هذا القیاس هزاران هزار نعمت است بر نعمت همین حال دارد بلکه فی الحقیقت  
 هر چه که در عالم موجود است اگر بخوبی در آن غور کرده آید هویدا شود که همان در حق این بنده نعمتی است جلیل القدر  
 پس هر چند از فلک ملک گرفته تا خشن و خاشاک نعمت برای اوست حضوریت باوی دارد با وجودیکه استعدا

وسعی و خواستش او را هرگز در آن خلل نیست پس نعم الهیه خود من و علی الدوام پیش نظر خود دارد که رحمت الهیه  
 بر مرتبه که بیان آن متعذر است بلا سبب بلا جهت بحالم متوجه است تمام انام از همان رحمت فائض اند و هیچ کس  
 نیست که در وی نعم متکاثره وجود نیست اگر شخصی بود که بسبب کثافت طبع این چنین نعم را در خود کما که درین نتواند  
 پس باید که در غیر خود لحاظ نماید و اعلا و ارفع همان جناب سالت آب صلی الله علیه و سلم اند پس حالات جناب  
 راضی صلی الله علیه و سلم از وقت تولد بیک ازین علوق تا آخر آن یاد آرد که این چنین نخلبلیه معید و حصاحض از  
 دریای بیکنا رحمت الهیه چه قسم بلا در خواست دعا و بی استحقاق و استدعا و بی سعی سفارش احدی چه گویند بجز آن  
 فائض میشد بجز در تولد چه قسم برکات عنایات با وجود با وجود جناب منضم ساخت که آن برکات شامل حال جمعی  
 کثیر میشد و موجب محبت اعتقاد میگردد و درین نعم که در طفلی و صغیرین بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم فائض میشد  
 بقیاس نعم دیگر امری سهل است چندان وقع ندارد با وجود آنکه فی نفسها نعم جلیل القدر اند با بجز این چنین نعم  
 جلیله فخریه تصور کند که اینهمه بلا سبب بلا وجه محض از رحمت کامله ذاتیه حضرت حق تعالی است چونکه وجه الله سبحان  
 بنده میشود و این قسم انعاما با بهره ظاهر بلا استحقاق و بلا استدعا و دعا فائض میگردد و پس خلاصه معنی وجه الله شانی است  
 از شیون رحمت الهیه که بلا سبب بی جهت بی سابقه استحقاق و استدعا و تقاضا و دعا و شفاعت و توسل مقتضی  
 و فیض انعامات جلیله متکاثره میگردد و مراقبه وجه الله ملاحظه همین است اصل انعامات ایجاد است  
 از کم عدم و این معنی وجه الله عام و شامل تمام موجودات است فاما جهت تفاوت تفوق بعضی بر بعضی  
 دیگر در وجه انعامات معنی وجه الله نسبت هر کس علاقه میباشد و گمان نبرد که در نیصورت عبثت در  
 فعل حق تعالی لازم خواهد آمد و عبثت سفاقت است ذات الهی جل شانہ از ان منزه و پاک زیرا که حکم و  
 مصباح افعال الهیه چیز دیگر است و استحقاق و استدعا ای این کس بر وی انعام میشود چیزی دیگر اگر فی الواقع  
 حکم و مصباح منظور است پس پیدایش حق شیاست خصوصیت باین کس هیچ ندارد و مثلا خلق ارباب دانش و  
 کمال نظر حکم و مصباح منظور آن حکم حقیقی است فاما اگر غیر اینکس را علم و دانش عطا میفرمود بلکه در حیوانات کمال  
 میداد و همچنان هیچ امر نبود که دست خدا را بصل شانہ از ان سو مصرف ساخته باین سو متوجه سازد و این نعمت  
 با ایشان رساند پس عنایت محضه رحمت صریحه است که هر کس با انعامات با بهره متکاثره نواخته و بسیار علی

نعم هر یک را تخصیص نمودیم نشان ترا که متبع رحمت ملامت لغرض است بوجه الله مسمی کرده شده و آثار و جود الله تمام نعم ظاهر  
 و باطنه اند که لا لغرض خاص شده اند و وجه الله از همین آثار شناخته میشود و مقابل آن جود عبادت یعنی رو آوردن  
 بنده بسوی خدا جل شاننه و بیانش آنکه هر بنده مومن خواه دنی الهمت باشد خواه عالی همت بنا بر تحصیل جزئی  
 عبادت حق میکند و او امر او بجای آرد و اما دنی الهمت پس بنا بر خوف نار و طمع جنت اعالی همت پس  
 بنا بر تمنی حصول عزت و جاهت عند الله و دخول در زمره اهل صفا و اجتناب و انسلاک و رسالت از آن  
 خاص فی الاعتبار هر چند خلاص از نار و نور بدرجات جنت بر حصول عزت مذکوره یقینا مترتب میشود بلکه  
 از توابع و آثار آن است لیکن اب باب همت عالی را باین مورالتفات نمی باشد بلکه منتهای ایشان همان  
 انسلاک رسالت خاصان است پس لای بد در دل هر یکی ازین هر دو فریق انستی و لغتی با خالق خود حادث  
 میگردد و در روز بروز افزون میشود تا اینکه در حق بعضی بندگان شده شده تمام مراتب تمنی و طمع خوف از  
 دلش محو و نسی میگردد و محبت الفت حضرت آنچنان در دلش مستحکم نشیند که او امر را بجای آرد و حصول  
 بیچ مرتبه از مراتب قرب ثوابی از ثوابات جنت هرگز بخیرایش ننگردد و هر چند حصول عزت اعتبار بر آن  
 قطعی و یقینی است چنانکه حصول ثواب حصول عزت اعتبار فاما و ادای او امر از خاطرش تمنی حصول عزت  
 و اعتبار و تصور ثواب بالکل میرود و همچنین از منتهیات پرهیزی نماید و صرف منع او تعالی ملحوظ میدارد و هر چند  
 محفوظ ماندن از مذلت ملا اعلی و سقوط از مراتب اهل عزت اعتبار و نجات از عذابا مقرر بر این مرتبه فاما  
 این بنده را هرگز تخمیل نیست محض شاد و نارضای حق تعالی مقصود و گشته همینکه میداند که در بجا آوری او امر  
 حق رضای اوست آن ضارا بهتر از هزاران ترقیات در مدارج قرب عزت و درجات ثواب جنت در حق  
 خود می شمارد و هر گاه نارضا مندی او تعالی در کاری تصور میکنند نارضا مندی را بدتر از هزاران <sup>ذلت</sup>  
 یعنی سقوط از مراتب اهل عزت اعتبار و دخول در زمره اذلالا بلکه بدتر از هزاران عذاب و ذرخی می پندارد  
 پس چنانکه وجه الله توجبه رحمت الهیه است بسوی بنده لا لغرض همچنین جود العبد رو آوردن بنده است بسوی  
 خدا تعالی محض بنا بر رضای وی بدون تمنی مرتبه از مراتب عزت و جاهت اعتبار و بی توقع از حصول ثواب  
 جنت نجات از عذابا رو همانا که همین مضمون اشارت است درین آیات **الَّذِي يَتِيمًا قَادِيَ وَ وَجَدَكَ**

ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْوَيْنَا ۚ يَا عِزَّةَ إِلَٰهِكَ يَا كَرِيمَ ۚ بَلْ يَسْتَعْجِلُ بِكَ الْعِلْمُ وَإِنَّكَ عِنْدَ عَالَمِ الْغُيُوبِ ۚ  
 بوجا بعد چون جده الله بآرا آن مقابل ن شناخت پس طریق مراقبه آن نیست که نظر خود را بهان نشان که  
 منشا رحمت لا الغرض است متوجه سازد و علی الدوام نگاه خود را بان دوخته طبعی و مسائل بزبان حال قال  
 باشد که هرگاه اینقدر نعم جلیله برین یا غیر منج استحقاق و استعدا رحمت فرموده پس فلان نعمت عطا فرما  
 هر چند جلیل و خفیه است من نهایت نالائق و عاجز فاما انعام عام ترا هیچ نمی باید و موقوف بر هیچ امر  
 نیست و این مراقبه گاهی بلا جهت می باشد گاهی بقید بختی از فوق یا تحت موافق توجه باطن مراقب  
 متصور میگردد و بسبب این مراقبه عنایت خاصه از جانب حق تبارک تعالی متوجه حالش میشود و عنایت خاصه  
 را صورت خاص می باشد مثل خلقت حضرت آدم یا آنکه تمام مخلوق از قدرت حق تعالی آفریده شده فاما  
 چون عنایت خاصه در خلق حضرت آدم مصروف شد صورت خاصه آن بظهور میوست و همین خصوصیت  
 اشارت در قول حق تعالی که خَلَقْتُ بَيْنَهُنَّ وَبَيْنَهُنَّ هِجَابًا مِّنْ عَطْفِ رَبِّكَ ۚ وَرَبُّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ  
 اختصاص حضرت موسی بکلام بر که ه طور و بسبب همین عنایت خاصه عظمای بارگاه از روی زیاده تر از  
 وی راضی میشوند از مقام در انجا مانع نمی شوند و بعزت و قارا و را جا میدهند پس برین مراقبه التزام عزم  
 شرع شریف و ارضای عظمای بارگاه الهی مواظبت مداومت و رز و در این بمثابة ارضای اهل دربار و ملا  
 چهره بادشاه است فاما پادشاه را بسبب جهل که لازمه بشریت است اطلاع بر حال مال کسی نمی بود لهذا با وجود  
 حاضر باشی و خوشنودی خاطر پادشاه از وی بجز تجویز حاضر ماندن سبب نداشتند یعنی و نیانت جنابش شخص نمیبسته  
 او را نمی نوازند تا که بعد هر روز زمان خوبی جلی او به بجز برسد و امن از طرف وی حاصل ید بخلاف عالم الغیب که  
 علمش محیط ظاهر و باطن هر کس است در آن بارگاه بجز در کبره مراقبه وجه الله از بنده بجز بی سرانجام یافت  
 گمان یعنی درست شد و قبول بارگاه از روی گردید و حقیقت باطن بنده خود در آنجا هویدا است پس نوری  
 مقدس زلی که در ازل نصیبه بر مومن بمقدار شده بوی مرحمت میشود و آن نور تخم عقل است و عقل شجر آن  
 ایمان شجر آن و آیه رَبَّنَا آتِنَا لِقَاءَ رَبِّنَا عَلَىٰ الْحَقِّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۚ  
 مثل سقا رقابان از دور نمایان میگردد و آهسته آهسته نزدیک میشود تا که بر میثانی مقام سجده گاه رسیده

در تمام بدن ساری شود و مانند نور بصری که در کمال الوان منو است حاصل فی دریافت مرضیات حق است  
است مانند شجاعت که برای انصرام جنگ مخلوق است و سخاوت که برای نفع رسانی خلایق مجبول است این نور  
برای دریافت رضای او تعالی است و طریقتش آنکه هرگاه قصد کاری خواهد کرد یا با امری متوجه خواهد شد تغییر  
نمایان در تجلی که محاذی کمال است پیدا خواهد آمد و این قسم تغییر خواهد بود که از ان رضایا نارضا را توان فهمید  
بعض اشخاص اینچنین میباشند که محال ایشان از قلب تجا و زنده و ایشان از چهار راه برینا یا نارضاگاه میسازند  
مثلا هرگاه قصد میکنند که کار معین بعمل آرند اگر رضای آن متعلق است بشاخصت انشراح در قلب ایشان منفور  
رغبت بسوی آن کار در دل ایشان پیدا میشود و اگر نارضا مندی بان متعلق است متقباعن نفرت و  
ریدگی لاحق حال آنها میگردد و آنانکه حال ایشان تجا و زاز قلب کرده است بمقامات عالیه رفیع رسیده اند  
پس ایشان رضای حق جل و علا بر صلیقت تیزات در تجلی که محاذی کمال ایشان است دریافت  
می نمایند و این تغییر که در تجلیات حادث میشود ذات پاک حق جل و علا از ان منزله و میرا است تفصیلا شرا  
آمار عامه که از ذات پاک بچون و بیچگون صا و میشود در ان آثار تغیری اصلانمی شود چنانکه آن کما کمال  
وصف او است همچنان نسبت آن آثار بر یک صف است که از ان ابد گاهی در ان تغییر نیست ما به نسبت  
امور خاصه پس تغیری میشود و مثال این تغیر عدم تغیر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک جا است آثار  
عامه آن حسب استعدادات اشیا نهایت مختلف این اختلاف مقتضی اختلاف ذات یا وضع و مکان آن آفتاب  
نیشود و روزی ستیز اثر خاص از وی مطلوب خواهد شد بنا بر ان وضع و مکانی مبدل خواهد گردید و  
قریب سر اهل محشر خواهد رسید همچنین بر ان ظهور آثار خاصه مبدل تغیر میشود و این تغیر در ذات پاک نیست  
تعالی شان عن ذلک بلکه ظهور و تجلی آنرا صورت خاصه میباشد در آن صورت تغیر پدید می آید و این تغیر در ذات  
نیست تمیثش انسان است چه آنکه مبرین است این جسم عنصری نیست زیرا که بعد موت جسم موجودی بود و حکمیکه  
بر انسان مرتب میگردد همه مبدل میشود پس حقیقت انسانی که مشار الیه بن می باشد بواسطه این جسم عنصری  
مستور و مخفی گشته و با وی اتحادی پیدا کرده که معامله با جسم میشود و مغسوب بان حقیقت میگردد مثلامی گویند  
که نرودید رفتم و پیوسته بادی نشستم و در چنین چنان کردم و همین که انسان فوت شد با وجود بقای جسم

بر حال خود هیچ حکم از احکام مزبور بره بران جسم نمی توان کرد آن وقت هیچ کس نمی آید گفت که نزد یزد فرستم و پیوسته  
 او ی ششم ذات منزله آن همچون و چگونه در صورتی و لباس متستر شده نمایان میگردد اینقدر فرق  
 است که حقیقت انسانی مقید بجهتی میباشد پس نمی تواند که بواسطه جسم دیگر احکام خود را جلوه دهد و حضرت  
 حق جل شانزه مقید به هیچ صورتی نیست بر اطلاق خود باقی است بر صورت که می خواهد کلام میفرماید و در همان صورت  
 تغییر میشود و از اینجا واضح شد که بنده را با خالق خود محال است که اخص خصوص را در پیش می آید تا از ان ذات  
 دور تر میباشد پس این بنده با کمال ارضا و نارضای حق تعالی در هر امر معلوم میشود و متوجه نگردد که احکام شرعی  
 متفاوت و مبتدل خواهد شد زیرا که احکام شرعی بهمان طور است که از شارع ثابت شده و این ضا و نارضاض  
 امور مباحه پیش خواهد آمد مثلاً معلوم این بنده خواهد شد که این وقت بمقام فلانی رفتن موجب ضای حق تعالی  
 است بجای فلانی رفتن گو مباح شرعی بود و غیر نارضاض مندی او تعالی خواهد شد و علی هذا القیاس در  
 هر امر او را بصیرتی حاصل خواهد شد و این دریافت از کوشش جهاد نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری  
 است و سالک را چون این کمال دست میدهد بر مرتبه مکالمه فائز میشود و وی من جمیع کلامی بود که کلام حقیقه  
 در میان نیاید چه فهمیدن مدعا و مراد از اشارات و اوضاع نوعی از کلام است گاهی کلام حقیقی هم میشود و گاهی  
 مدلول کلام مراد و مدعا را هم دریافت میکند و هرگاه این بنده کامل بر رضای حق تعالی مطلع شده کار  
 بهوجبک آن ضا سر انجام خواهد داد و کارگزاری او بر منصفه ظهور جلوه خواهد گرفت عنایت الهیه بوفور و کثرت  
 بر حالش بچویش خواهد آمد و عظمای آن برگاه خود شافع و ساعی می هستند و عمل و بیکار گذاشتن شخصی را مدنی  
 مخالف حکمت است مقرر او را بخدمت عزت خواهد بخشید و آن خدمت حسب حال می خواهد بود من بعد او را تو  
 و تمام بر همان خدمت خواهد ماند یا از منصبی عالی تر ترقی کرده بمنصبی رسد که فوق آن منصبی بر او نباشد و درین  
 مقام اهل ولایت را بر توبت دست میدهد اگر بر سایندن امور بیکه بر ایشان تکشف میشود و امور نباشند و اگر بر سایندن  
 آن امور شوند پس به بر تدریسالت ترقی می نمایند و اگر با وجود آن بمخاصمه و مقابله هم حکم شود به بر تواد و الواعزی مقرب  
 میگردد و درین مقام بعضی خلیفه الله میباشد و بعضی خلیفه الله نمی باشد خلیفه الله آن کسی است که برای انصرام  
 جمیع مهام او را مقرر کرده اند تا میسا زندگی که این چنین نباشد پس می خلیفه الله نیست اگر چه حیوانات را که از دست

خلیقه الله سرانجام می شود از دست دیگری سرانجام می کنند تا آن که خلیفه نبی باشد آری حساب  
خدمت بلا ریب بود و شائش بظاہر آنست که گاهی با شاه کار وزارت را از خواص خود میگیرد و پس بخواب  
هر چند کار وزارت را سرانجام داده فاما دیر نرشته و این مقام نهایت راه ولایت است راه ولایت بعد از  
ایچ کمالی نیست و الله تعالی اعلم

## باب چهارم در بیان طریق سلوک راه نبوت

و آن مشتمل بر شش افاده است

**افاده ۱** طالب نبوت را بعد تهذیب اخلاق و ملکات قلبیه ادای عبادات شرعیه بطریقیکه در باب  
ثانی معلوم شد اول چیزیکه لابد است سوخ قدم در مقام تو بهست تفصیلاً آنکه اول طالب منظر حق را باید که منہیات  
شرعیه را خواه از قبیل اعتقادات باشد خواه از قبیل افعال اقوال خواه از قبیل اخلاق و ملکات خواه از قبیل  
افراط و تفریط در عبادات اینهمه را از کتاب سنت تمییح و تفتیش نماید اگر خود عالم بکتاب سنت است فبها و الا از  
علمای محدثین استفسار کند بعد از آن لغام حضرت حق و تربیت جو او مطلق که در باره این ذره بمقدار بندگی  
شده بار بار بملاحظه چست تصور درست و زدهن خود مستحکم سازد و کمال عجز و احتیاج خود را بسوی آن حاج نیاز  
رو بروی بصر بصیرت خود مرقه بعد آخری پیش آرد بعد از آن در خلوت نشسته در نفس خود ملاحظه نماید که ناخوشی  
مثل این منعم حقیقی بی نیاز تحقیقی در حق مثل این عاجز بمقدار که از ستر پاپا احتیاج در احتیاج است چه قدر و منکر  
و مستقیم است و این منعی را در ذهن خود چنان مستحکم سازد که عظمت ناخوشی آن منعم حقیقی در ذهن او  
قرار گیرد و حقا که اگر وقوع آن ناخوشی را تصور نماید در احاطه قشعریت پیش آید باز از صمیم قلب چنان اذعان  
نماید که همه منہیات شرعیه موجب همین امر میشود که از تصور وقوع آن مو بر تن می خیزد باز این امر را در ذهن  
خود مستحکم سازد و حقا که قبح این منہیات عقل و قلب را فرا گیرد و در باطن او به نسبت آن منہیات خونی و وحشی  
پدید آید حقا که صد و آن منہیات را از خود بجای وقوع خود در تپه که جان مال و آبرو از تپه دل شمارد بعد از آن عظمت  
قرآن مجید و فرقان حمید را تصور نماید و از صمیم قلب ملاحظه کند که این صفتی است از صفات از لیه ربانیه که آنرا  
بعالم امکان هیچگونه مناسبتی نبوده حضرت حق جل و علا محض جنایت خود را کسوت زبان عربی همان صفت

از بی و کمال ذاتی خود را انزال فرموده هموزاد اسطیفیما بیند و بین لجا و گروانیده بشنا به آنکه بادشاهی عظیم القدر  
دستار خود را بگیرد و یکطرف او را بدست خود نگهدارد و جانب دیگر را بدست فقیری مغلس عاجزی بی مایه که بر  
لیاقت لطفات بادشاهان نمیدشت دهد و او را امر فرماید که هرگاه ترا حاجت پیش آید همین دستار را حرکت دهی  
و مرا بهمین وجه بجا بخت خود مقبئه سازی که فی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و عنایت خود مصروف خواهم ساخت  
پس اگر در حال این فقر نیکتال کرده آید و از قانونی در بی اجماع مسافتی و زریده شود و و اشکاف گفته شود که  
اگر چه بظاهر در دست آن فقیر یک جانب ستار است لیکن فی الحقیقت در دست او خود پادشاه و پادشاه است و دست  
انقصه عظمت این کلام پاک در این جدی مستحکم نشیند که در قیامک نظر بسوی مصحف میکند و تعلق آن کلام پاک را با آن مصحف  
ما خط مینماید بصرا و از نظر آن مصحف خیره میشود و سینه او بسبب عظمت آن کلام پادشاه پایش میشود باز اگر این خط  
میکند آن کلام پاک بواسطه مصحف در قابوی من است هر وقت که متوجه شوم او را بر زبان خود بی کلفت می  
آرم و هر وقت که قصد کنم بدون بدل الی نفس دست خود را باور سازم و او را بر سینه خود بنهم البته او را بسبب  
این ملاحظه بر حال خود تعجبی و حیرتی دست بد بشنا به آنکه یا قوتی در خشان بدست مغلسی کم مایه افتاده باشد پس اگر  
او را می بیند نظر او بسبب خشان آن یا قوت خیره میشود و اگر افلاس کم مایگی خود را ملاحظه کرده با لکیت خود را  
بر آن یا قوت تصور کند در با دید حیرت و تعجب سرگردان میشود و چون عظمت این کلام پاک در زبان او گذرد  
تواریافته و ذوات او را بتباد خود را بسبب همین کلام پاک بجنابان صمدی نیاز خوب فهمید باید که غم تو بکنند  
طریقش آن است که قومی را از امام متبرک اختیار کرده مصحف مجید را همراه خود گرفته در مکانی خالی داخل شود و حاجت  
نیاز پیش از بشیر جناب با عالمین بجا آرد که بار خدا یا من همه روزه عاجزم و تو بر همه چیز قادر تو به که قدم اول راه نبوت  
است بمن عنایت فرما و عنایات بنیایات خود را ملاحظه فرما نه عدم لیاقت مرا که استعداد و لیاقت بهم بدست تو است  
شعر تو چون ساتی شوی در دنگ ظریفی نمی ماند، بقدر بحر باشد و سوت آغوش ساحلها ده بعد از آن  
صلوة التوبه بنیت تکفیر سیئات و حصول حقیقت توبه کمال خضوع و توجه قلب تا که عزیت بگذارد و در اکثر اوقات  
صلوة دل خود را بسوی طلب تکفیر سیئات حصول حقیقت توبه متوجه دارد بعد از آن همان لغات حضرت  
حق و شدت قبح ناخوشی او و کمال تنفر از منیبات شرعی ملاحظه نماید اگر حالت مرقوم الصدور در باطن برسد

و ظاهر و باطن و را فرا گرفت تمام خیال از قلب دهم او در همان حالت فرو رفت فیهما و الا این امر را بر روز دیگر  
 حواله کرده مراجعت نماید باز روز دیگر همچنین کند تا که همان حالت رود بعد از آن در آشنای همون حالت  
 عظمت کلام مجید و دناقت ارتباط او را در میان خود و در میان با عزت ملاحظه نماید و وقتیکه عظمت  
 آن کلام پاک و ساطت او فیما بین الرب عباده سینه او را مال مال سازد و در او ابتهاج بلاست آن کلام  
 پاک کاسه سر او را بر سازد پس نظریکه منزه کمال تعظیم قلبی باشد بر مصحف مجید اندازد و بگوید که بار خدایا  
 این کلام پاک تر از حضور تو شفیع خود ساختم و وسیله خود گرفتم و باین جل متین تو خود را محکم بستم بعد از آن  
 اتباع عزائم شریعت اجتناب منیبات آن نسبت این طالب کسب متکبر خص بلا ضرورت نیز در حق  
 او از جمله منیبات است محلا ملاحظه کرده عقد توبه کند تصویرش آنکه چنانکه شخصی التزام ایقاع قلبی با اجتناب  
 از چیزی بر ذمه خود میکند و جهت ثوق آن التزام قسم حبش یا بر آن یاد میکند مثلاً اگر مومن پاک است  
 قسم حق تبارک تعالی یاد میکند و اگر حبش یا نزدیک او فرزند یا مال یا آبرو یا جان خود است قسم همون  
 چیز یاد میکند و اگر عاشق است قسم معشوق خود یاد میکند البته نزدیک یاد کردن این قسم منعلاظ همی بر ایقاع  
 آن فعل یا اجتناب از آن امر از ته دل و شل میخیزد و با کلام او مختلط نمیشود که او را عقیدت میدین میکنند  
 همچنین جهت توبه از ته دل خود بر آورده و بقرآن مجید توسل کرده بزبان خود بگوید که بار خدایا بر عنایت  
 تو توکل کرده اتباع شرع را بر خود لازم گردانیدم و جانب شرع را بر جانب نفس و جان آبرو و فرزند و  
 عیال استاد و پیر و آقا و بر جمیع مخلوقات ترجیح دادم بار خدایا من محض عجزم و بر عنایت تو توکل کرده  
 التزام این امر عظیم بر ذمه خود کردم پس محض کرم خود این عقد را با تمام رسانی بعد از آن و راعی الدوام  
 بر احاطت عقد توبه التفات ضرورت که در حضور ملاک لاما که قادر علی الاطلاق و عالم اسرار و انقیاد شید  
 اعتقاد سیرج الانتقام است این عقد را منعقد کرده ام مبادا که سر موی از آن تجاوز کنم و در آن نقض عهد بزرگ  
 من علی الدوام باقی ماند بشما بجز آنکه شخصی محکم بادشاهی عالیشان جفا قدرت انتقام چلکه داده باشد که فلان

چیز خواهم کرد و طمان چیز نخواهم کرد و الا البتہ در حرکت سکون هر قول و فعل ملاحظہ آن چلکہ می ماند یعنی هر گاه که  
 قصد هیچ فعلی یا هیچ قولی یا هیچ حرکتی یا هیچ سکونی در دل و خاطر میکند اولاً او را در میزان عقل خود می سنجند که  
 این موافق آن نوشته است یا مخالف آن بعد از آن او را بر روی کاری آورد و نیز او را می باید که خصوصیتی  
 زائد و مناسبتی تو به نسبت قرآن مجید در دل خود مستحکم سازد مثل مناسبت طالب با شیخ خود مثلاً شخصی که در  
 طریقہ قادریہ قصد بیعت میکند البتہ اولاً در جناب حضرت غوث الاعظم اعتقاد می غنیم بهم میرسد و وقتیکہ آن بیعت  
 بوقوع می آید مناسبتی زائد بر اعتقاد سابق او را بهم میرسد که خود را از زمره غلامان آن جناب از جماعت  
 حلقہ بگوشان آن عالی قباب می شمارد همچنین اعتقاد عظمت قرآن اگر چه بر هر صاحب ایمان ایمان واجب است اما این  
 طالب آن کلام پاک مناسبتی دیگر بدست آمده بعد از آن همین تو به را بر دست عزیز که در اتباع کتاب سنت  
 اجتناب از بیعت متمسک در زمان جزو زمان از امثال او قرآن باشد اظهار نماید پس قرآن مجید را شیخ حقیقی خود  
 بداند و آن عزیز را شیخ ظاہری پس لای بد که اتباع قرآن را اصل خواهد دانست و اتباع آن عزیز را  
 فرع آن و پیر ظاہر است که چون فرع و اصل با هم متعارض میشوند فرع از درجہ اعتبار ساقط میگردد و نسبت  
 تصویر مقام تو به بر چه سبب مناسبتی در طریق است در عقد تو به باین چه فوائد بس عظیمه و منافع بس جلیله است  
 از عمدہ آن حصول استقامت در تو به است تفصیلش آنکه به تخریج صحیح محقق شده که وقتیکہ طالبی بر دست عزیزی  
 بیعت میکند عنایت زودانی بسبب جاہت آن عزیز بسوی این طالب متوجہ میشود و او را از مواقع ارتکاب  
 معاصی منطمان طلبت نہیات بالزاع لطائف عینیه و حل قدسیہ باز میدارد و این امر بدو و بجز تحقق میشود و یک  
 آنکہ آن عزیز با وجود و جاہت عند اللہ کامل النفس فی التاثر صاحب کشف صحیح باشد پس حق جل و علاہ ان  
 عزیز را بروقع آن طالب منطمان نہیات مطلع سازد و بحفظ او از ارتکاب معاصی امر فرماید پس آن عزیز بتو  
 از تدریسات خواه در منام خواه در قیظ در میان آن طالب آن قباح حائل گردد و دیگر آنکہ حق جل و علاہ بسبب عنایت خود  
 بسوی آن عزیز از غیب لطیفه بر روی کلی را آرد که موجب حفظ آن طالب گردد و این لطیفه بوجه من الوجوه

منسوب بان عزیز شود گو که آن عزیز اصلا برین محامل اطلاعی نداشته باشد بلکه ظهور این لطیفه بر وجهی که نسبت بان عزیز باشد محض برای زیادت جا است آن عزیز از پرده غیب هویدا شده چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون باز اینجا در خلوت تنها شدند و آن عالیشان مشقه به حال طامح حصول حاصل گردید صورت حضرت یعقوب علیه السلام انگشت خود را بدندان گرفته پیش روی حضرت یوسف علیه السلام هویدا گردید و باعث بر هم شدن آن محامل شد حال آنکه حضرت یعقوب علیه السلام اصلا بحال یوسف علیه السلام خبر نمیداشتند بلکه حضرت جبرئیل علیه السلام بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده آن محامل را بر هم زدند چون این هر دو وجه ذمین نشین شد پس باید دست که این هر دو طریق در قرآن جمیع بروی چه تحقق است که در هیچ یکی از ممکنات تصور نیست چه حقیقت قرآنی امر است از امور قدسیه که با هیچ یکی از حقائق امکانیه نمی آید چه آن مثل برنج است نمایان الوجوه امکانی جا است او عند اللہ بدست کسی ادراک آن ممکن نیست چه جای حصول آن چه اینکلام از جمله صفا از لیه کمالات ذاتیه حضرت حق است علاوه که در میان صفات ذات است متمنع تصور است پس لابد که عنایت حضرت حق بسوی حفظ این طالب با کمال وجوه مبذول فرماید خواه بطریق اول خواه بطریق ثانی یعنی حفظ آن طالب یا باین طریق خواهد شد که از جانب همان حقیقت قرآنی که نور مقدس است در میان طالب امور منکره بوجهی که در رمان باید تعظیم حیلوتی واقع خواهد شد یا باین طریق که حق جل و علا بذات پاک خود بواسطه ملائکه عظام یا ارواح مقدسیه بکسب کت تو سل قرآن محافظت طالب خواهد نمود.

اقاوه ۲۴ چون طالب اله بنوت سوخ قدم در مقام توبه بدست آورد او را لازم است که قدم همت مقام ذکر ایمانی و مراقبه صمدیت ملاحظ کند اذ اگر ایمانی پس طریقی است که اول تحقیق معانی لغویه قرآن اذکار منقول و ادویه مانوره نماید اگر خود عالم بفنون عربیه است فبها و الا این امر را از محققان این فنون که فو فی الاعتقاد و الالیه حالا بصبار باشند استفسار کند و در تحصیل معانی لغویه بجز لغت عربی و اللفظ تبرز و دیویشگانی متمقین فنون عربیه که خود را برای فضیلت نمائی محققین عربیه قرار داده و بر جم غفیر از اهل اسلام راه مقصود روند مغترنه شود که آن بدست محض مضاعف عمر در راه و عیبت است ترمز نرسی به کعبه ای عربی که کین راه که تو میروی به ترکستان است بعد از آن خلاص این معنی و تفصیل این مضامین بر وجهی که در باب اول مذکور شد ملاحظ نماید و او را در تدوین مستحکم

سازد و همراه این ملاحظه ملاوت قرآن با ذکر و ادعیه تا توره بزبان عربی و الاغفار اکثر جباران شروع کند و اما  
 چهار مفروضه و احتیاجی مفروضه پس بعضی اوقات مفید میباشد و اعتبار بر آن چندان منفعت نمی بخشد و حد چهار مفروضه  
 از مثل اذان مجلیه باید فهمید و خدا احتیاجی مفروضه از گوش تصور باید کرد و حد وسط از کلامیکه فیما بین انسان و حیوان است  
 و در مجالس اول تمیز واقع میشود و قیاس باید کرد و باید دانست که مقصود از ذکر ایمانی فقط کثرت ذکر یا مجاهده نفس یا  
 ضبط اوقات نیست بلکه مقصود از آن حدوث همان حالت است که در باب اول مذکور شد پس اول و امیکه آن حالت  
 متحقق باشد آن ذکر را ذکر ایمانی باید فهمید اما بدون تحقق آن حالت پس آن ذکر را از جمله ریاضات نفسانیه باید  
 شمرد و با بجز در ذکر ایمانی چندان اکتفا نباید کرد که طبیعت ذکر و بملال آرزو به خمول و کسالت انجامد بلکه تدریجاً  
 نفس را آن محتاد باید کرد و اما مراقبه صمدیت پس باید دانست که اساس مبادی این مراقبه چنانکه در باب اول  
 نمائت مذکور شد ملاحظه انعامات حق و عجایب است آن قاب و مطلق است لیکن همچنان سرور و احتیاج و دیدن تصور  
 و احتیاج و شکست عظمت حضرت حق از عیان گشتن حکیم مطلق که مقرر مراقبه صمدیت است در مبادی اول  
 بسبب ملاحظه نعم مشترک تا اثرات عادیه حادث نمیشود مثلاً انزال غیث انبات زرع هر چند از نعم جلیله است لیکن  
 از بسکه درین نعمت همه افراد انسانی اشتراک دارند از ملاحظه این امر شخصی عامی را حالت مرقوم الصدرا و صاف  
 نمیتواند شد و همچنین خلق سموات ارض ایجاد اجرام نیره علویات اگر چه از اعظم آیات قدرت ظاهره و آثار  
 حکمت با بهره و علامات عظمت قاهره است لیکن جمیع این امور مذکور پیش وی انسان اکثر احتیاج نماید  
 ازین سبب کلاً خط این امور درین فروع را به کمالات حضرت حق انتقال متحقق نمیکرد و لهذا بر طالبان علم است که نعم خدا  
 که بر نفس این یا بر امثال این فائز شده و عجایب ربوت که خلاف عادت ظهور نموده و امثال این امور ملاحظه نماید  
 و قصصیکه مشتمل بر امثال این مضامین باشد مره بعد از خری بگوشش هوش خود بشنود و آنرا بار بار و بروی بصیرت  
 خود حاضر سازد و ساعت فساده خود را در بحر عظمت آن عظیم بالا تحقیق و در باب اول انعامات آن ششم علی الاطلاق  
 تیسر سازد تا سرشته مراقبه صمدیت بدست آید و چون مراقبه صمدیت بر وجهیکه در باب اول نمائت مذکور شد  
 درین نشین او گردد آنرا منروج بذكر ایمانی سازد اگر ممکن باشد در اثنای ذکر ایمانی مراقبه صمدیت کند و الا بعضی  
 اوقات در ذکر بعضی اوقات در فکر صرف نماید و در مبادی حال فکر یا از ذکر هم داند و از ذکر ایمانی مراقبه

صمدیت را مویذاتی است که بسبب این بیادش که در فکر رونق میابد و آثار او بقوت سرعت ظهور نماید و از اعظم  
 آن مویذات اقوامی و خدمت خلق الله است خصوصاً خدمت تیامی مساکین و مغالینش بجا حاجات و احیای  
 و خبرگیری قضی بجمعه سعی کردن حق کسب که از تحصیل حوائج خود فراماند و در روزهای حصول مطالبت روی او  
 مسدود گردید و با بجهت چون مداومت بر ذکر و فکر خواهد کرد البته مفتاح خزائن سعادت داری که حبلیمانی است  
 یا و سلم خواهد شد و حدیث همین علامت است کمال فکر و فکر است یعنی بسببش که این معلوم میشود که ذکر و فکر کمال خود رسید  
**افاده ۳۳** چون حبلیمانی بکمال خود میرسد لابد که طائر بلند پرواز است طالب بر شهر اعلام این راه  
 و از هر علامت این طریق که فتنای ارادات است خواهد رسید چنانچه در بابش مذکور شد و حصول همین کمال علامت  
 است کمال حبلیمانی است باید دانست که تخلیه نفس از اراده در راه نبوت بمنزله شغل فنی است راه ولایت که این  
 هر دو شغل اصل الاصولین هر دو طریق است بیانش آنکه کمال سلوک راه نبوت عبارت از شدت انقیاد و  
 استحکام علاقه عبودیت است بر ظاهر است که خود را مثل سنگ چوب دست مولای خود قرار دادن و لوح فخر خود  
 از نقوش ارادت و عزائم پاک کردن قصای مراتب انقیاد و اقوامی مراتب استحکام علاقه عبودیت است  
 آری و بعضی احیاناً بعضی بندگان انقیاد شعار بسبب مخالفت عقل تدبیر خود و جاهت حاصل میکنند لیکن این خصوص  
 و جاهت بر همین تقدیر متصور است که بعد عاقل تر از مولای خود باشد پس آن مولی بعضی اشیا میفرماید این  
 بعد نصیحت شعار بندگای فطرت خود میداند که در امتثال آن مرکارخانه از کار خانات مولای و بر باد خواهد شد  
 پس اگر این عبودیت وقت هم بر امتثال امر اکتفا نماید عقل فهم خود را مداخلت ندید البته راه ملامت عتاب  
 بر خود مسدود ساخته باشد و اگر حکم عقل فهم خود در آن فی الجمله مداخلتی نماید و بسبب این مداخلت هیچ معاملتی از  
 معاملات می برهم نشود پس اگر چه شرعاً حاصل ملامت خواهد شد لیکن بنا بر سعی و صلاح معاملات مولای خود  
 خواهد که علامت نصیحت خیرخواهی است جاهت و حضور مولای خود خواهد یافت و قیتمت این معامله عبودیت می  
 بنده نادان جاهل در میان لای حکیم علی الاطلاق عالم السوء و خفیات باشد پس آنجا جز راه انقیاد و امتثال

پیمودن خود را در مظنه ملاکت عصیان از بدعتی است در اینجا نکته است که در متن کتب آن نیت تمام بر ضرورت آن  
 اقسام تخیلی ارادت است پس باید دانست که تخیلی ارادت بر سه قسم است قسم اول آن مقصود سالکین راه  
 ولایت می باشد عبادت از بطلان خواهش ارادتست بیانش آنکه انسان را بسبب کمال سنج و در مقام  
 تقارب خواهش همیشگی باطل میشود و بسبب انکشاف تو حیدا فعالی پنج عزم دارد منقطع میگردد پس  
 ایشان خود را مثل چوب با سنگ در دست تقدیر میدانند و مثل جامه از خود رفته میباشند پس گویا که  
 خود را فراموش کرده اند قسم ثانی و آن نصیبه سالکین مبادی راه نبوت است و آن عبارت از  
 تابع کردن ارادت خود است مراد از حق جل و علا را بیانش آنکه ایشان از اقتضا و رغبت خواهش  
 و شهوت خالی نمیکردند و عزم و ارادت ایشان بالکل باطل نمیشود بلکه رغبت بسوی امور مرغوبه و نفرت  
 از پیش آمدن امور مکرده از دل ایشان میجوشد لیکن بنا بر طلب ضای مولای خود آن اقتضا و رغبت کراهت  
 و نفرت را بدون ذن مولای خود جاری نمی سازند و ارادت خود را موافق مقتضای طبیعت خود هرگز  
 استعمال نمی نمایند و اینهمه محض برای طلب ضای مولای خود بر خود می پسندند قسم ثالث و آن خطای آن  
 که بنا صعب الیه راه نبوت فائز شده اند و آن عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار ورود  
 امر از جانب لای خود بیانش آنکه چون برابر با مناصب عالیین راه رحمت ربانیه حکمت یزدانیه منکشف  
 میشود یعنی از ته دل خود شناخته اند که آنچه نسبت اولی است هموزن حکمت الهیه تقاضا میکند و هیچ نسبت  
 اولی را آن حکمت فرو نمیگذارد و مثل بندگان منتقاد رحمت الهیه هرگز مهمل و معطل نخواهد ساخت بلکه آنچه  
 نسبت اولی در حق مابندگان است در همان امر را استعمال خواهد کرد و بهمان چیز را مامور خواهد ساخت  
 لهذا عقول ارادات خود را در کار قانجات الهیه داخل و آن محض نحو لاطال است پس کسیکه در زمره بندگان  
 منتقاد مثل آن مولای حکیم و رحیم و علیم مسلک باشد کار او همین است که عقل و ارادت خود را در کار خدا داخل  
 نهد بلکه نظر خود را برابر چهره مولای خود دوخته منتظر امر او باشد و هیچ خدمت محینه را از خدمات مولای خود

از جانب خود بر خود لازم شمارد و شمار خود و ساز و بکام مثل خدمتگار دوام حضور می ملازمت شمار خود را  
 و از اوضاع و اطوار مولای خود مرعی و شناخته دارم و بر وی نظر او خود را حاضر دارد و همیشه منتظر ورود او  
 او بوده باشد تا هر امری که از جانب مولای او صادر شود خود را در همان امر بکمال حسنی و چالاکگی در آورده  
**آقاده ۴۷** چون قنای اراده بکمال خود میرسد و علامت کمال و دخول طالب است در زمره  
 محدثین و شهدا مراقبه عظمت پیش گیر و بیانش آنکه چنانکه سالکین را ه ولایت اول و تحصیل ملکه یاد داشت  
 میگویند یعنی دوام توجیهی جانب حضرت حق و بعد از آنکه ملکه یاد داشت و صلب نفس ایشان نشیند آنرا  
 بعضی صفات مزوج میسازند مثل حاطه بر جمیع کائنات یا ظهور در مظاہر متعدد و یا صدور کثرت کونیا از  
 آن ذات منبع البرکات یا قرب و محبت جوید یا این طالب همچنین طالبین را ه نبوت را باید که بعد از حصول  
 ملکه یاد داشت صفت سلطنت حکومت را مضموم نماید و مضمون که مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ  
 وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ نَجْوَاهُمْ  
 را ملاحظه کند و محبت قرب عالمی پیش نظر خود دارد و اینها با بساط سلطنت حکومت را برابر آسمان زمین  
 بر دمج و عمران خراب بلید و مرکب در رونج بیرون خود برابر انکار دپس هر حرکتی و سکونی که از وی از غیر او  
 شود به مجرد دیدن آن حرکت سکون از اول و این مضمون سر بر زنگه این بحق تبارک تعالی میداند و می  
 بیند و خود را در فلوات و جلوات بلکه سایر حالات تنها نداند بلکه حال و مثل حال کسی باشد که همراه او علی بالادام  
 شخصی می ماند که آن شخصی نسبت آنکس هم علاقه ابوت هم علاقه تربیت هم علاقه ولایت هم علاقه سلطنت  
 هم علاقه آقائی و هم علاقه هتادی هم علاقه پیری و هم علاقه محبت هم علاقه محبوبیت هم رسیده باشد و محض  
 بر قرب وجودی کفانه نماید یعنی محض بقدر دانستن که آن شخص همراه من موجود است درین راه کفایت نمیکند  
 بلکه این هم باید دانست که آن شخص چند می شنود و اطاعت مطیع اخلاص مخلص قبول میفرماید و تحسین آفرین  
 بران میکند و ثواب جزیل در عقبی قرب و با است در دنیا بران عطا میفرماید و او را از زمره خاصان حق و می شمارد  
 و عصیان عاصی را در میکند و بران لعنت نفرین میفرماید و عقاب شدید در عقبی بعد از لعنت در دنیا نصیب او  
 میشود و او را در زمره کافرین نسبت میسازد و محض موصی عظیم بطاعت بسیر که مزوج بکمال اخلاص شدت

انقیاد باشد می کند و بسط طاعات جلیله باونی معصیتیکه مزوج نجیث نفس و مشاقت حق باشد نماید با بحکم نکتہ  
گیر می نکتہ نوازی شان اوست ندانی که مقصود ازین کلام آنست که طالبان بنوت را لازمست که این مقصود را  
تفصیلا در ذہن خود تصور کنند حاشا و کلا که از تصورات عقلیہ چکار می بر آید بکام مقصود آنست که حال انطالیق  
تمامی احوال مثل حال کسی باشد که ہر شخصیکه موصوف با این صفات مرقوم الصدراست ملازم باشد و همچنین مقصود از  
ملاحظہ انبساط بساط سلطنت حضرت حق بسیار کائنات جہین قدر نیست کہ این را در ذہن خود تصور کرده فقط  
اذعان عقلی نماید بلکه مقصود آنست کہ چنانکہ شعاع آفتاب بہ ذرہ از ذرات ریگستان ہر موجی از امواج بحر  
ز خار میدرخشد و ناظر را مثل دریای نور کہ مثل امواج است متخیل میگردد و همچنین تبخیر و احد فیض حمانی کہ جمیع  
کائنات مبسوط است از ہر ذرہ از ذرات جہان جلوہ گر شود و تاثری واحد در علویات سفلیات مجموعا و  
فراوی نمایان گردد و مثلاً ہر قطوہ از زمین زیر ہر قطوہ آسمان کہ می آید حال و مثال حال کسی باشد کہ شخصی دوست  
اورا گرفته محاذی یای زخار در جو آویختہ کند پس اگر آنکس یای رامی بیند از قابل تحمل نقل خود نمی پندارد و  
و اگر مو را می بیند همچنین میداند و اگر آسمان را می بیند رسیدن خود بہ آن متعذر می شمارد و پس بسبب ات خود غیر از آن  
شخصی چیزی دیگر در ذہن نمی آید پس ز صمیم قلب خود میداند کہ مادامیکہ آن شخص است مرا گرفته است مضر است  
ہیچ چیزی از امواج بحر زخار و گرد باد های ریاح بمن نمیتواند رسید و اگر آن شخص است من گذشت پس در تمامی  
عالم ہا لک من است چہ بر ہر موجی از دریا کہ خواہم افتاد البتہ غریق خواہم شد و درین امر ہیچ موجی را از امواج  
امتیاز نیست این ملاحظہ در ذہن او چندان مستحکم نشیند کہ اگر شیر ثریان یا پلح مان بران حملہ آرد یا عدو آن شمشیر  
برینہر بر حلقوم او نهد در آئینای این حالت انطالیق از صمیم قلب میداند کہ مادامیکہ حضرت حق است محافظت من  
نبرد آشدہ است ہیچ مضرتی بمن ازین لُور اگر چہ در باد می ام قطع الوصول باشد نخواہد رسید و قتی کہ آن حافظ  
مطلق است محافظت ز سر من برداشت ہر موجی یا بمال و گس بن حال متعرض کار من شود در اہلاک من کفایت  
میکند و لہذا پیشوایان این طریق کہ بخلاصہ این مراقبہ فائز شدہ اند مثل انبیای کرام و وارثان ایشان با سلیقہ  
جبارہ با وجود قلت عوان انصار مقابلہ بی پردہ نمودہ اند چنانچہ قصہ حضرت موسی علیہ السلام و فرعون  
مشہور معروف است ندانی کہ مقصود ازین کلام آنست کہ بران طالب خجفی یا اطمینانی بسبب قرب سیاب

امور مهملکه و بعد آن هلاطاری نمیشود چه این امر انسلاخ از لوازم بشریت است انسلاخ از لوازم بشریت در  
 دار دنیا لایسما در حق طالبین لجه هبوط که خلاصه اش تکمیل فطرت انسانی است مقصود نیست بلکه مقصود آنست که  
 خوفی و اطمینانی که از ته دل سر بریزند و عقل و هوش او را پراگنده سازد بران طالب برقی با سبب مهملکه و بعد  
 آن طاری نمیشود بخلاف خوف اطمینان طبیعی ایضاً این امر غامض یعنی تمیز در میان خوف قلبی خوف طبیعی  
 بدون تمیزی حاصل نمیتواند شد پس میگویدیم که چنانکه شخصی یک چوبی را بدست خود بگیرد و آن چوب را متوجه بسوی  
 چشم ببرد و بگوید که من در چشم تو هرگز نخواهم زد و مرا مقصود محض امتحان قدرت پس لا بد داد میگردان  
 چوب بعید از چشم اوست هیچ تغییری در حال آن پسر راه نمی یابد و چون آن چوب قریب چشم میگردد و بگردد تغییر  
 در حال او دست میدهد و لهذا چشم آن با اضطراب بند میگردد و حال آنکه در صمیم قلب در میان قریب بعد آن چوب  
 هیچ فرق نیست چه قطعی دانند که مضرت این چوب بمن نخواهد رسید خواه قریب باشد خواه بعید و لهذا  
 اضطراب تشویش دل و رافرا نمیگیرد و خوف که در شدن در ذهن و خطور میکنند پس همچنین اینها صواب و برکات است  
 را مثل چوب سنگ دست حضرت حق میداند همه موجودات متفهور عظمت ایشانند اگر چه خوف اطمینان  
 طبیعی سبب قریب بعد اسباب امور ضاره و نافع بر طاری شود ایا قصه حضرت زکریا علیه السلام در قرآن مجید  
 نشیند که حضرت ایشان با وجود کبر سن و عقم اهل خود از جناب اسب اعطایات پسری سعادت مند طلب کردند  
 و در آشنای طلب جناب هیچ گونه استبعاد حصول لبا وجود موانع عارض نشده و الا صدور و عاینه از صمیم قلب  
 سر بریزند از آن جناب متصور نمی شد و چون بحصول دل از غیب میشدند که از استبعاد حصول لدا از زبان  
 هدایت نشان ایشان سر بریزد که آن یکی کون لى علامه و کانت امر لى عاقراً و قد بلغت من الکبر عتیا  
**اقاده ۵** چون مراقبه عظمت بکمال خود در رسد و علامت کمالش آنست که روح توکل که در باب اول  
 مذکور شد بدستش آید و بعضی را باب کمال در نی مقام در زمره اهل خدمات نیز داخل میشوند مراقبه الوهیت پیش  
 گیرد تصویرش آنکه حق تبارک و تعالی را شیون بشمارست نمجلا آن شان حالم است که با وجود شدت مخالفت  
 مخالفین تجلیل در مواخذه ایشان نمی فرماید و نمجلا آن شان مغفوت است که هر چند عصات با فحش قبائح و اکر معاصی  
 مرکب شده باشند با چون چنین نیاز بر عبثه او ساینده و با خلاص دل توبه بجای آرند البته آن رحیم مطلق از

جرائم ایشان در گذشته در کف حرمت و آن تلبس بکمال عنایت مهربانی پرورش نماید و آن جریمه  
 قبله انبیا نمسیا میسازد و تعذیب بتعمیم مبدل می نماید منجم آن شان عموم فیض است مثل انزال غیث  
 و انبات نزع و مثال آن که کمال و ناقص مطیع و عاصی محبت معاند و مکلف غیر مکلف آن اشتراک میدارند  
 و در ای حمت و همه را فر گرفته که در حمت و سعیت کل شیء حر فیت از میان آن و منجم آن شان سوت است  
 که در نفس کمال انسانی و سعیت حوصله مذونه است از ان بیانش آن که چنانکه بعضی نفوس کمال انبیر در مرتبه تصوی  
 از مراتب سعیت صدر واقع میشوند که از هجوم امور مشتته و معاملات مختلفه و کارخانجات متعدده و التنگ  
 و پراگنده خاطر نمیشوند بلکه بهر سه امر توجیهی میندول میسازند و هر یک معامله را بخوبی سرانجام میدهند و هر یک  
 کارخانه را بحدیکه شایان دوست میدارند نه بحدی افراط میکنند که در یک کارخانه بهر گلی همت خود غریق شوند  
 کارخانه دیگر را بر باد دهند یا اهل آن کارخانه را چندان قوت تسلط دهند که اهل کارخانجات دیگر مثل رعایا  
 در دست ایشان مقهور شده خود ایشان را فراموش کنند و چندان تفریطی درزند که آن کارخانه بر رونق  
 شود و اهل آن چادر ندلت پوشیده در زاویه خمول و تعطیل نشینند و همچنین در ملاقات مع الناس سعیت عظیم  
 میدارند که با هر یکی از اشخاص مختلف الاستعدادات و الامزجه و متفانرا حاجات و الاغراض بطنعی پیش  
 می آیند که شایان دوست معاملتی بر روی کار می آید که پیمان استعداد آن شخص پر شود و در ذهن چنان نشیند  
 که اختصاصی مرا با ایشان بهم رسیده کسی از دیگران اگر چه اعلی در رف با اعتبار خدمت و مرتبت از من باشند  
 حاصل نشده باشد با بجمه مغز این کلام را دریافت کرده معنی و سعیت حوصله را خوب تصور باید کرد و بعد از ان باید فهمید  
 که قدریکه فرق در این کارخانه خدای و کارخانه این نفوس کمال است همون قدر فرق در این سعیت الهیه و  
 و سعیت حوصله این کابریست و هر یک معنی سعیت الهیه را خوب فهمید باشد هر قدر یک بر کارخانجات رنگارنگ  
 معاملات گوناگون مطلع خواهد شد همون قدر انبساط و سعیت الهیه در این قرار خواهد یافت و منجم اش شایع  
 اعتنا بعد از دست اعدا است چه اعدای حق و کافران نعمت آن جواد مطلق در مشاقت آن منجم حقیقی و  
 مضاد تا دامن آن پاک تحقیقی و مقابله شرع و تحقیر انبیا چه سعی های بلیغ بکار می برند و آن جواد مطلق در روز  
 جو خود را بر روی آن شقیما سد و دهنی سازد و در کف ولایت و کفالت خود اخراج نمی نماید بلکه اگر

بطریق تادیب یک طریق برایشان مواخذه می نماید البته بهر اران طریق برایشان نعم متناهی فاضلت فرماید  
 با بجز مواخذه او در دین او را در دنیا در اکثر احوال بجا به تادیب پدر مشفق پس عاق خود راست که اگر چه آن پدر مشفق  
 بمقتضای حکومت خود گوشتی سپرد عاق خود را پیش میگیرد و اما در عین آن سزایش تادیب خیرخواهی  
 و لطف پدری مستور است بالکل او را بر یاد نمی دهد اگر چه نفس این تادیب هم از قسم لطف تربیت است لیکن  
 مقصود و درین مقام آنست که این تادیب بوجهی بیند که آن پس عاق محض بر باد شود بلکه در هر مواخذه و  
 بهر سزایش راه خلاصی بر این مراعات میکند که اگر آن کافر ان نعمت راه خلاصی خود از آن مواخذه تفرغ نماید  
 و از کفران نعمت خود نام شده باز آید البته راه نجات از آن مهلکه بر او هویدا گردد و اصل اینهم شیون علو ذاتی است  
 که پرتوه از آن بر نفوس کلمی افتد و جلوه همت مسمی میگردد چه هر کس که در علو ذاتی در مرتبه قصوی واقع شود  
 باشد این امر خیر و نیار چندان لیاقت نمینماید که بسبب هجوم آن امور تشویشی در دل او راه یابد یا تزلزلی  
 در معاملات او دست دهد و لهذا بسبب شتم ار ذال در دل سلاطین عالی همت غضبی و عیال استقامی حادث  
 نمیشود چه آن کبر این ذال را مثل عبارض خاشاک میشناسند و قابل انتقام نمیدانند با بجز این علو ذاتی الهی  
 باعتبار انشراح آن شیون مرقوم الصدور و باعتبار ظهور آثار آن شیون بمقتضای قانون حکمت در عالم مکانی  
 بانو همت مسمی میسازیم پس الوهیت را مثل درخته تصور باید کرد و علو ذاتی را به شاخه تخم آن درخت قرار باید  
 داد و شیون مذکوره را بمنزله شاخ و برگ ظهور آثار آن را در عالم مکانی بمنزله ثمره پس طالع الهی به ثمرت بعد  
 ظهور آثار مراقبه عظمت لازم است که مراقبه الوهیت پیش گیرد و مقصود از مراقبه الوهیت محض تصویر معنی الوهیت  
 نیست بلکه مقصود آنست که این کمال را تصور کرده طالب انعکاس آن در آت نفس خود باشند که بخلق قوی  
 یا خلقی لله شارتی است باین هر گاه که معامله از معاملات مذکوره او را پیش آید مثلاً ریاست قومی یا دولتی  
 شود یا معاملات مشتبه بر دجوم نماید یا کسلی از مخالفان با او راه مخالفت پیدا میهن معنی الوهیت را یاد کرد  
 بمقتضای آن شان الهی محض تشبها باشد معانی با بجز باید که حال و مثال حال شخصی باشد که وضع مجسم  
 او در شست بر خاستگی و لباس معامله مع الناس خیال عقل او را مال مال کرده در تمام بدن او سرایت  
 نموده است مثلاً وقتیکه تکلم بکلام میکند یا مشی بر اقدام می نماید بهمان لجه گفتار و وضع رفتار آن محبوب از آن

جلوه گر میشود همچنین خلاق الهیه در صلب نفس صاحب بین مراقبه سر بر نیزند و در تمام قوای او سرایت می نماید  
**قائده** : باید دانست که آثار مراقبات بسط طریق ظهور میکنند اول آنکه چیزیکه طالب بحق مراقبه آن میکند بویژه  
 هما چیزی در نفس پدید می آید چنانکه شخصی کریم نفس غنی لطیف می خورد و مفلس گرسنه دیده سوال بران غذا  
 دوخته باشد پس البته آن کریم نفس نعمه از آن غذا بان مفلس هم میدهد همچنین چون طالب بحق دیده بصیرت  
 خود را مزوج بفرط طلب کمال خویش بر شانی از شیون الهیه مثل عظمت یا الوهیت یا بر معالمتی از معاملات  
 ربانیه که در میان آن کریم مطلق و بندگان حاصل گذشته مثل خلعت مجبوت میورزد البته چیزی از لوازم آن  
 شیون آثار آن معامله بقدر استعداد طالب مراتب نفس که معصفا از زنگات مرفیسات حق باشد معکس میگردد  
 مثلاً اگر مراقبه عظمت کرده است او را وجاهتی در ملاء اعلیٰ بهم میرسد و قهری حکومتی بر بعضی کائنات حاصل میشود و اگر  
 مراقبه الوهیت کرده او را وسعت حوصله و تقابل سینه بحسنه و مکره عفو و علم بدست می آید و اگر مراقبه خلعت کرده بر  
 بعضی معاملات خلعت مثل مکالمه مسامره هویدا میگردد و در طریق ثانی نزول قبول آن طالب است در ملاء اعلیٰ و ملاء  
 سافل و ارواح مقدسه قلوب صلحای بنی آدم و این امر در باب دل در اثنا می ذکر نثرات جمیع کانی تفصیل  
 تمام مرقوم شد و طریق ثالث نوافل عطایا است بنسب آنکه مفلسی دیده خود را بر اطعمه لذیذ و فواکه باغزه و البس  
 فاخره دوخته و متوقع حصول قدری از همون امور مذکوره گردیده پس مالک آن نشیای مذکوره قدری از آن  
 اشیای هم باو عطا کرد و چیزی دیگر که مناسب بین مفلس بود و گو که از جنس آن اشیای مذکوره نباشد باو از زانی  
 فرمود مثلاً آن مفلس دیده طمع خود را بر غذای دوخته متوقع حصول قدری از آن شده بود مالک آن طعام  
 نعمه از آن غذا هم باو عطا کرد و چیزی از نقد هم باو بخشید تا حوالی عجز ضروری خود را بان نقد انجام نماید و در بعضی  
 احوال چنین اتفاق می افتد که آن مفلس بی طاقت آن شیئی که دیده طمع خود را بران دوخته بود بنسازد و مثلاً  
 مریض است و طمع حصول فواکه لذیذه میدارد پس مالک آن فواکه آن مفلس را با عطای چیزی که از جنس  
 فواکه نباشد مثلاً کلابی یا قبانی تسلیه خواهد کرد و این عطایای غیر متوقعه حصول نوافل عطایای نامشده همچنین  
 چون طالب بحق مراقبه شانی از شیون حق یا معالمتی از معاملات اومی نماید البته نوافل عطایا فائز میگردد و مع  
 حصول نثرات آن مراقبه یا بدون حصول آن نوافل عطایا مضبوط در قاعده یا منطبق بر قانونیکه عقول

بشیر و آنرا دراک کند نمیتواند شد چه تعیین عظیمه نافله بر مناسبت آن با آثار آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت سبب  
 این طالب است مثلاً شخصی بدو فطرت کی العقل مجبول شده و در اذن طلب باه بنوت مراقبه عظمت عزالت  
 نموده پس آثار آن مرتب شد یا نشد یا اما شدت ذکاوتی ذهن قوت فطانت در علوم مرضیه حق بدست آورد  
 خواهد آمد و همچنین اگر بر طهارت فطرت مجبول است تو فیتق عبادات ملکه تقوی و را حاصل خواهد شد اگر چه این  
 امور مذکور با آثار مراقبه عظمت صلوات مناسبت نمیدارند و همین سبب که شرط البین باه حق با اشتغال و اعمال این طریق  
 مزاولت می نمایند و چونکه آثار آن را کما حقہ در خود نمی یابند صدای حرمان کلمات یاس نا امید می از ایشان  
 صادر میشود حالانکه نمی فهمند که شاید که از برکت همین اشتغال و اعمال مرسی دیگر از امور مقبوله عند الله گو که از  
 جنس آثار آن اشتغال و اعمال نباشد بدست آورده باشند و از جهت عدم مناسبت در میان آن اشتغال و  
 اعمال و در میان این امور عقل ایشان بحقیقت کار نرسیده باشد و همچنین بعضی از طلبه این باه که قصص ما ضلیه  
 کمال میشوند که فلان کس بسبب فلان شغل و عمل فلان کمال حاصل شده بود و باز خود هم همان شغل و اعمال بجای آرند  
 و اثری از آن کمال در خود نمی یابند در باو تعجب سرگردان میشوند گاهی اقدام بر تکذیب آن قصص نمایند و  
 گاهی در تصور شروط و ارکان عمل شک می آرند که شاید این عمل غیر آن عمل باشد که از آن کبر صادر شده بود  
 حالانکه نمی فهمند که این کمال از جنس اول عقل عطا یا بوده است نه از قبیل آثار آن عمل و الله اعلم بالصواب و الهادی طریق  
**اقادہ ۶۶** چون مراقبه الوهیت بکمال خود در رسید و آثار آن پیش از پیش ظهور فرمود و مقام کمال تکمیل  
 باو مسلم شد و مرتبه خلافت عن شد نصیب او گردید بعد از آن بعضی اکتیل مقامی رود نماید که خلعت تحریر و تقریر بر قدر  
 تصویر او کوتاه و نازیب است این مقام مقام انکشاف و جبر است که و اصید نفسک مع الذین یدعون  
**بهم بالغداة والعقیة یریدون و وجهه یریت بسوی ان معنی غامض هر چند ایضاً این مرام به تقریر و کلام متصویر است**  
 ع لذت می نشناسی بخدا تا نه چشمی بدلیکن تجمل آن هر چند که ناقص باشد موقوف بر تهیید مقدمه الیت سانش  
 آنکه دراک هر امر از امور محسوسه و مغیبه بوساطت مثل آن میتواند شد مثلاً احساس انوار شهادیه بنور بصر میشود  
 و همچنین دراک سایر عوارض جسمانی محسوسه بآلات جسمانی ظاهره که مسنی نحو اس است حاصل میشود و همچنین دراک  
 عالم مثال بقوت خیال که مثال آن عالم در قابل انسان است بدست می آید و دراک اموریکه بین التجرد و تعلق

است بقوت و اهر که بین اعتقل الحواس است بدست می آید همچنین ادراک کلیات عقلیه جزئیات مجرده بقوت عاقله که مائلین این مورد در تجرد و بساطت است تحقق میشود و بر همین قیاس سایر لطائف انسانی مثل ادراک تجلی اعظم و حقائق ملاء اعلی بلطف سرد ادراک جو و منبسط بلطف خفی که لب لباب حقیقت جاوه انسانی است که او را قلیت نامند پس این هنجار انتقال باید کرد که دریافت ذات بی کیفی چون بی چگونه بی شبهه بی نمون متعالی از تمامی تجلیات حتی که از تجلی اعظم که اصل همه تجلیات است مغز از همه تنزلات حتی که از وجود منبسط که اصل تنزلات است منزله از مائلت جمیع موجودات در هیچ صفتی از صفات یعنی دریافت انمرتبه ذات که او را مجهول المطلق و منسحق تصور قرار داده اند بجز نور قدسی الهی ممکن نخواهد شد چنانچه در حدیث شریف **إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقَهُ فِي ظِلْمَةٍ فَالْقَى عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ فَمِنْ أَصَابَهُمْ مِنْ خَلْقِ النُّورِ اهْتَدَى وَمِنْ أَخْطَاهُ ضَلَّ** اشارتی باین معنی رفته پس همان نور قدسی را در عقول سعادت برسد و فطرت و ولایت نهاده اند پس آن قطره نور حق بشاب نور بصیرت که در مجمع النور مکنون است و چنانچه سبب بصارت فی الحقیقت همان نور است و تمامی پرتو چشم بلکه خود جرم چشم قوا لیکن تمامی اوزار ظاهره مثل نور چراغ و شمع نور آفتاب ماهتاب از مریدات آن چراغ آن نور بصیری را در مجمع النور و ولایت نمی نهاده اند هر آینه آن شخصی در زمره کوران معدود میشود و کور را از چراغ چشم و از اوزار ظاهره هیچ منفعتی نه پس اگر چه عوام الناس در بادی نظر چنان خیال میکنند که ما بوساطت چشم یا سبب آفتاب ماهتاب می بینیم اما اگر در حقیقت کار را ملاحظه کنند البته دریابند که آله البصارت فی الحقیقه همون نور بصیرت است با چون آن نور از راه چشم می برآید سببیت را بچشم هم نسبت میتوان کرد و چون اوزار ظاهره می بیند همون نور بصیرت است باین جهت این اوزار را هم سباب بصارت میتوان گفت حال آنکه خود ادراک این اوزار بساطت همان نور است چه جای ادراک مورد دیگر همچنین که ادراک ذات بحت و سببیت جلالی الله همان قطره نور قدسی است که در او ایل ظهور روح نصیبه اهل سعادت گردیده و بعد از خلقت اشباح در مرتبه لطیفه عقل مکنون شده و شعاع او در لطائف باطنه انسانیه بانواع رنگارنگ الوان گوناگون ظهور فرموده مثل ظهور شعاع بسطه آفتاب در شیشه های مختلفه الالوان و الاشکال با اوزار قاهره غیبیه مثل نزول کتب سماوی و وجود انبیای کرام و علمای ذوالاحترام و اولیای عظام انبساط و انشراح یافته اند آنکه تحقیق این اوزار

غیبیه سبب حدوث آن نور قدسی در نفس انسانی میشود بلکه آن نور قدسی از ازل الازل در نفوس موجود است از انوار  
 نصیبیه سبب بنساط و انشراح آن گردیده پس اگر چه سالکان راه ولایت طالبان راه نبوت در مبادی احوال  
 چنان بخیال آن رند که ادراک حق جل و علا بلطف قلب یا بلطف سر یا بلطف مخفی یا مثال آن را حاصل شده یا بسبب  
 نزول کتب سماوی و وجود انبیاء اولیا مارا توجه الی الله درست داده اما اگر حقیقت پله پرند البته بدانند که سبب  
 حقیقی توجه الی الله همان نور قدسی است که در ازل الازل نصیب ایشان شده و تمامی لطائف باطنه را  
 رونق بخشیده و حقیقت کتب انبیا بسبب آن نور در ذمین ایشان قرار گرفته لهذا کسیکه در ازل الازل  
 از آن نور محروم مانده مثل ابوجهل و ابولهب حق او درین نور قافیه عظیمه و لطائف باطنه انسانیه نفعی نمیرساند  
 و مثل کور خلقی در عین نور روشن در مهوات مهالک می افتد آری اینقدر هست که شعاع همان نور قدسی  
 در رتک لطائف انسانیه ظهور می نماید و بحسب اختلاف لطائف تفاوت عظیم در آن راه میاید و در هر لطیف  
 نوعی از توجه الی الله و انکشاف تجلیاتی از تجلیات ربانیه و شماری از آثار معارف حضرت حق که مناسب  
 آن لطیفه است می بخشند و در لطیفه دیگر نوعی دیگر از این مورد کور بر روی کاری آرد و این لطیفه نولاینه را به حجر  
 بهت ملقب نمایند پس حجر بهت را در جگر عقل مثل چراغی که در پرده شیشه های مختلفه الالوان فروخته باشد  
 تصور باید کرد چون این مقدمه ذهن نشین شد پس باید دانست که چنانکه انوار اجرام علویه که بوقت شب نمایان  
 میشود اگر چه همان نور آفتاب است که در اجرام صغیره آن کوکب منعکس شده در الوان مختلفه و البسه گوناگون  
 برآمده بر نظر ناظر جلوه گر گردیده اما چون آفتاب از افق طلوع می نماید همه انوار مختلفه در نور بسط آفتاب منطس  
 می شود و چاره ری نورانی یک رنگ بر تمام بساط علویات و سفلیات کشیده میگردد و حقیقتش آنست که  
 مراتب انعکاسیه همان نور آفتاب مرتبه صغیره و منطس میشود و گاهی فرع اصل یک رنگ میگردد همچنین چون کار نفس کامل  
 به حجر بهت بی پرده می افتد و تمامی البسه لطائف باطنه خود را فرو میریزد و یک شعاعی مقدس از حجر بهت سر بر میزند  
 و تمامی لطائف را هم رنگ خود میسازد و تمام باطن آن سالک را ستر یا با حجر بهت میگرد و بمشابه آن که در تمام بدن  
 شخص نور بصری سرایت کند و تمامی بدن آن شخص رنگ صفت دیدار گردد و در این حال غیر آن حال است سالک  
 راه ولایت را در مبادی سلوک طاری میشود که قلب ایشان سمع میگرد و تمام بدن ایشان در این گم

میشود پس همه وجود ایشان قلب میشود چه این حال در جنب مساوات حجرت حکم قطره نسبت دریا اختصر هم نمی آید  
 چه عنایت اینحال نسبت که تمام وجود سالک را در اک تجلی قلبی گردد و آنگاه آنحال نسبت که تمام باطن آن صاحب  
 کمال واسطه ادراک ذات بحت شود شتان بینها قصه که ماه شخصیکه تمام وجودش قلبی دیده و جنب  
 شخصیکه تمام باطنش حجرت شده چه رتبه داشته باشد و چون شخصی کمال با این مقام میرسد امور یکدیگر را  
 باعث که ورت و قبض میگردد و در باطن این شخص صلوات اشران را در می یابد مثابه آنکه شخصی فراولت علوم  
 دقیقه میکند و همه کار و بار او تعلق بقوت عاقله میدارد و امور یکدیگر باعث که ورت حواس هر چه میشود مثل حدوث  
 پرده روبروی چشم یا پنبه در سوراخ گوش هیچگونه در کار او دخل نخواهد انداخت اینست آنچه از تصویر انتقام  
 و حیله تحریر و نطق تقریر گنجایش میتواند کرد اما نکته آن مقام فوق سماء و سماء و سماء و سماء  
**قائده** : العواجر اطرب البین باه نبوت بسبب استیلاهی حیلیمانی و رسوخ فنای اراده از نقوش  
 امانی مصفا و معر میگردد بجدیکه طلب هیچ امری جز رضای حضرت حق و رغبت هیچ نعمتی از نعم کونین جز در  
 قاب ایشان مستقر نمیکرد و التفتاتی بسوی ترنهایتینا و عقبی از صیرم دل ایشان سر بر نیزند حتی که یکبار  
 اسم مبارک شد که بر زبان او جاری شده اگر بمقابل آن آلاهی هر دو جهانی بخشند و بسوی مبادلت این  
 طاعت لیسره بنمای کونین ترغیب نمایند هر آینه در حق او و بنیاد است شتم خواهد بود و التقصیه صاحب نیحال  
 همه اعمال برای استرضای حضرت فی الجلال بجای آورد پس **اللذین یحییون ربهم بالغداة و العین**  
**بیت** بیان شان دست چون ارباب این طریقی از مقام سکر محبت تجاوز می نمایند و مدارج  
 عالیه ترقی میفرمایند و در مناصب فینه قائم میگردد و در دل ایشان غنمی بسوی امور طامنه طبیعت مرغوب است  
 کونین طلبک نهاد که اهری از امور منافره طبیعت از مکرمات و این فرار از آنها حادث میشود لیکن نباید  
 وجه که بمقابل طاعات خود دستهای مرغوبی یا از آنکه مروه نه نمایند ما شاد و کلا چه این بزرگواران اعمال خود را  
 از آن خود نمیدانند حتی که بمقابل آن امیدوار خزان باشند بلکه چنانکه شخصی از راهای بادشاه عاجز و در طلب  
 استرضای و مدتی نام و سرگردان مانده و در مناصب ظلم سلطنت مثل سپهگری و جماعتی ماری مثال آن  
 انتقالات تحولات و زریده و با خرد در مقام قبولیت رضامندی سلطانی و کفالت و کالت شاهی پایلند

یافته و بجهت خاص لقب گردیده پس بیخالی در پایه طلب غریبانی که زیر حکومت لائی او موجود و در مملکت او  
 متحقق است حاصل شده و هر چیز نفیس که در خزائن سلطانی است طلبش متبراند کرده باین چه که آنچیز را  
 بدل علاقه چیلگی خود و اندیا جزای ادای خدمات خود پندارد چه مثل این طلب حق او عیبی است بسن قبیح  
 که خود را از مرتبه عالی فرود آورده در زمره اجبران معذور خواهد کرد بلکه باین چه که مقتضای این علاقه همین است  
 که جمیع حاجات خود را که از جلای طلب غوبات تعویذ کرده است استعدا از مولای خود نماید و بسن همین  
 وقتیکه اربابین کمال با صفا و اجتناب و مقبولیت محبوبیت فائز میشوند و قدم را منح و در مقصد صدق نصیب ایشان  
 میگرد و در ملحق فریق اصل فائز میگردند و به بنده خاص معبد با اختصاص لقب میشود البته میلانی بسوی  
 امور مرغوبه دارین بنا بر دخول آن امور در خزائن مولای خود و عدم انجام آنها از طلب می از امور اگر چه  
 بسن قبیح و بدلیج باشد بسبب سوخ قدم عزت در مقام قبولیت در دل ایشان جاوش میشود و نه بر وجهیکه آن  
 امور را بنا بر جزای اعمال خود طلبیند بلکه بوجهیکه مقتضای علاقه عبودیت رونق گیرد لهذا طلب مخلوط  
 نفسانیه در حق ایشان موجب نزدیاق و قرب میباشند میراث بعد از نظم موسی اندر درخت آتش دیدن  
 سببتر میشد آن درخت از نار و شهوت حرص مرد صاحب دل و همچنین دانج این چنین انکار  
 انقضیه چون اربابین کمال بنی مقام و حال میرسند بسبب اختلاف استعدادات جلیلیه سه فریق میگرددند و  
 بسبب کمال علو منصب و وسعت روح قدم عزت در مقام قبولیت مرغوبات مکروهات کوفین را در مصائب  
 و مشکلات دارین از امور خسته نیند دانسته التفاتی بسوی طلب غویب فرار از مکروه و از ازمصائب  
 استحلال مشکلات از صمیم قلب ایشان بر زمین نموده بسبب هجوم سکر محبت عدم تمیز در مابین مکروه و مرغوب  
 بلکه بسبب کمال علو مناسبت ایشان و نوریان مورد مکروه و احتی که پایه ایشان بسن بلند است از آنکه با مناسبت  
 این امور در قلوب ایشان التفاتی بهم رسد و سرور و ابتهاج بان مناصب علی است از آنکه فرقی دیگر  
 طلب نماید اگر چه او را پایه عرض حاجات بهم رسیده است بحدیکه بنظر عنایات ربانی و کفالت یزدانی دعا  
 او واجب لا اجابت تعویذ او واجب لقبول گردیده و قومی دیگر در عرض حاجات و استحلال مشکلات  
 طلب مرغوبات و آسودا مکروهات سعی در شفاعات بنا بر استقامت علاقه عبودیت اظهار حاجت که شعاریه کی

و بنا بر حجت بر اهل اضطرابه حاجات چالاک سرگرم میباشند و قومی دیگر هم مشرب فریق ثانی میباشند که در رو  
 ایشان اقتضای طلب مرغوبات استحال مشکلات و شفاعت قومی حاجات حادث میشود لیکن سبب کمال  
 تاوٹ غایت غنا و بر کفالت حضرت حق با وجود کمال عقاود احاطه علم ازلی لیسر اثر اشیا و بو اطن امور بلسنا  
 حال گفتفا کرده زبان قال را در اکثر احوال بعمل نمی آرند که حسی سوا الی علمه بحالی بیان شان  
 امثال ابن عیان است حق صل علا البتہ دعای حالی ایشان قبول میفرماید و چون کج قلبیه ایشانرا استخراج می نماید  
 باینوجه که مقتضای قلبی ایشانرا خود بخود بلا تقریب روی کار می آرند و ایشانرا بلک سائر عظمای محافل قریب  
 مطلع میسازد که ایجاد این امر محض برای استرضای ایشان تنفیذ مقتضای قلی ایشان تحقق گردیده و این  
 امر باعث فریب اعتبار و مورث کمال افتخار ایشان میگردد و ایشانرا و جاہتی بس رفیع سببین محالودر  
 امثال قرآن خود بدست می آید: **قائده**: اگرچه تفصیل یک فرق ازین فرق نلشہ بر فریقین آنچون  
 من جمیع الودہ غلط محض و خطای صحیح است: **ع** هر گلی از رنگ بونی دیگر است: **ب** لیکن قبح الت را بنظر از ادیان  
 اعتبار و جاہ در ملای اعلی بر قوم ثانی مفضیلتی که هست بهیچ یکی از اهل فطانت پوشیده نیست و همچنین قبح ثانی  
 را بنظر اهل مقتضیات علاقه عبودیت حصول مقام رسالت فیما بین ارب حلقه در عوان فیوض غیبیہ پنجمیناں  
 بسبب سعی ایشان در شفاعت بر قوم اول مفضیلتی که هست بهیچ یکی از عقلا پوشیده نیست: **العلم عند الله**  
**خاتمه**: در بیان پاره از واردات و معاملات که حضرت ایشانرا در اثنا ی سلوک هر دو طریق پیش  
 آمده اگرچه نفسل بین کمالات هدایت آیات که این کتاب مستطاب بران مشتمل شده بر حقیقت خود حجت قاطع و  
 بران ساطع است لیکن از بسکه درین جزوی از زمان اکثر اهل بر حال می شناسند نه حال با بقال یعنی  
 نزد ایشان علو و اعتبار کلام بسبب اعتقادی که در حق منکام آن کلام تقلید اہم رسانیده اند میباشند حال آنکه  
 اہل دانش لا اعتقاد منکام بسبب کلام بہم رسد لہذا این کتاب مستطاب بر پاره از کلام کہ مبین باخذ مضامین باشد  
 نیل کردن ضرور اقتاد تا ناظران این مضامین بسبب اطلاع بر اخذ آن حضرت ایشان این مضامین را از کجا بآند  
 کرده و از کہ استفادہ فرمودہ اند اطمینان حاصل شود پس باید دانست کہ حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمالات  
 طریق نبوت اجمالاً مجبول بودند و آثار این طریق از وجدان حلاوت مناجات لاسیما در نماز و تعظیم شرع

شریف و نور غیبت اتباع سنت کمال لغزها ز تلوک بدعت میدان طبعی سبوحی عاات کرا هیت جلیله معاص  
 و بیات در خود سالی برایشان ظاهر و باهر بود لقصه آثار طهارت جلیله در جذر طبیعت ایشان پیدا و انوار  
 سعادت از لیه بر زمین مبارک ایشان هویدا بود تا اینکه مفتاح کنوز سعادت که ابواب مغلقه مرد و طریق یعنی  
 طریق نبوت طریق ولایت با مانع آن کشاده گرد و حضرت ایشان را بدست آمد و محصول ملازمت جناب  
 هدایت ماب قدوه ارباب صدق و صفاز بده محافینا و بقا سید العلماء و سنده الاولیا حجت الله علی العالمین  
 الانبیاء و المرسلین مرجع کل فیلیل و عزیز مولانا و مرشدنا الشیخ عبدالعزیز متع الله المسلمین بطول بقائه و اعزنا  
 سائر المسلمین بمجده و علائه است و حضرت ایشان را اجناب ایشان در طریق نقشبندیه شرف بیعت حاصل  
 شد و از همین حصول بیعت و برکت تو جهات آن جناب معاملات بس شگرف رونمود که بسبب آن قانع عجیبه  
 کمالات طریق نبوت که مجملاد در بد و فطرت مندرج بود تفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق ولایت بر سر  
 وجوه جلوه گردید اول افضل معاملات نیست که حضرت ایشان جناب سالت آبا صلوات الله و سلامه  
 علیه در منام دیدند و آن جناب سه خراب دست مبارک خود و حضرت ایشان را خورایند بوضع یک یک یک با دست  
 مبارک خود گرفته در زهن حضرت ایشان می نهادند و بعد از آنکه بیدار شدند در نفس اثری از آن بیای  
 حقه ظاهر و باهر یافتند و همین تا قوه ابتدای سلوک طریق نبوت حاصل شد بعد از آن روز جناب لایت آبا  
 علی مرتضی کرم الله وجهه و جناب سیده النساء فاطمه الزهرا رضی الله تعالی عنهما را بخوابیدند پس جناب علی  
 مرتضی حضرت ایشان را بدست مبارک خود غسل دادند و بدن ایشان را خوش شست و شو کردند مثل شست شو  
 کردن آبا مر اطفال خود را و جناب حضرت فاطمه الزهرا البیبا بس فخره بدست مبارک خود و ایشان را پوشانیدند پس  
 همین تا قوه کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گردید و اجتناب از زنی که در ازل الازل کنون بود بر منظر ظهور  
 رسید و عنایت رحمانی و تربیت نیردانی بلا واسطه صدی متکفل حال ایشان شد و معاملات متواتره و وقایع  
 شگواره بی و پنی بوقوع آمد تا اینکه روزی حضرت جل و علا دست راست ایشان را بدست قدرت خاص  
 خود گرفته و چیز را از امور قدسیه که بس فیح و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین  
 و چیزهای دیگر خواهم داد تا اینکه شخصی بجناب حضرت ایشان استدعای بیعت نمود حضرت در آن

ایام علی العموم اخذ بیعت نمیکردند بنا بر علیه متمسک شخص اهم قبول فرمودند شخص شین از پیش اسحاق کرد حضرت ایشان  
 با شخص فرمودند که یکد روز توقف باید کرد بعد از آن هر چه مناسب است خواهد شد همان مهمل خواهد آمد باز حضرت  
 ایشان بنا بر استفسار و استیذان بجناب حضرت حق متوجه شدند و عرض نمودند که بنده از بنندگان تو  
 است دعا میکند که بیعت بمن نماید و تو دوست مرا گرفته و هر که درین عالم دست کسی میگیرد پاشی سنگیری  
 همیشه میکند و اوصاف ترا با خلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست پس در آن معامله چه منظور است از انظرف حکم  
 شد که هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد گو گو گویا باشند هر یک را کفایت خواهم کرد و القصد مثال این  
 و قلیح و شباه این معاملات صد ما در پیش آمد تا اینکه کمالات طریق نبوت بذروه علیا می خورد رسیده و  
 الهام و کشف معلوم حکمت انجامید نیست طریق استفاده کمالات راه نبوت اما طریق استفاده کمالات  
 راه ولایت پس این باید دانست که در هر طریقه از طرق اولیاء الله مجاهدات و ریاضات اذکار و اشغال  
 مراقبات معین کرده اند و هر یکی ازین امور و نفس طالب شری احداث میکند و سبب ثمرات اشغال  
 یکا مری مستقر و نفس طالب جاوش میشود که آن طالب سبب آن امر عالم قدس را رتباط میدارد و همان  
 امر موجب علاقه آن طالب است بحضرت حق جل و علا آن امر و آن نفس طالب موجود میماند و اویسوی این امر  
 ملاحظه باشد یا نه آری سبب ملاحظه سبوی این امر آنرا آن بر منصفه ظهور میرسد و الا در جوهر نفسی که هیچ مانده این  
 امر را در عرف قوم نسبت میگویند مثالش آنکه شخصی که مراد است کتافش مندی یا اصلش و دیگر مثل سببی  
 یا حادثات یا صباغت میکند البته در نفس شخص بعد مدتی یا یکا مری مستقر حادث میشود که اثر ملکة الصفا  
 میگویند و آن ملکة را در نفس شخص مستقر میماند خواه آن شخص بسوی آن ملکة التفات کند یا نکند آری چون این  
 بان ملکة التفات میکند و او را بر روی کاری آورد و آنرا آن بر منصفه ظهور میرسد و الا در پرده کون مخفی می ماند  
 چون این مقدمه مهید شد پس باید دانست که اگر چه عادة الشربین قانون جاری شده که نسبت بتحصیل  
 مبادی آن از مجاهدات و ریاضات اذکار و اشغال و مراقبات بدست می آید اما بطریق خرق عادت بعضی  
 نفوس کل در بلاد نسبت حاصل میشود و بعد از آن مبادی آن مثلا عادة الشربین قانون جاری شده است  
 که مضامین کتاب سنت بعد تحصیل کتب عربیه و فنون دینی بدست می آید اما بعضی نفوس کل را بطریق خرق

عادت اولاً بر همان مضامین لطیفه اطلاق می بخشند و آنرا در اصطلاح قوم علم لدنی میخوانند و آن فنون بسیار  
 بدست ایشان نایب می آید بلکه اجیاناً و تحصیل مبادی با سائده این فنون محتاج میشوند و مثل احتیاج  
 مبتدیان دیگر بلکه اجیاناً از مبادی عاری میمانند آنقصه حضرت ایشانرا نسبت طرق ثلثه یعنی قادی  
 چشیته و نقشبندیه قبل از مبادی حاصل شده اما نسبت قادی و نقشبندیه پس بیانش آنکه نسبت  
 بیعت این توهیات آنجناب هدایت مابیح مقدس جناب حضرت عوث الثقلین جناب حضرت  
 خواججهای رالدین نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده و تا قریب یکماه فی الحکمتنا زعی در مابین  
 روین مقدسین در حق حضرت ایشان مانده زیرا که هر دو احد ازین هر دو امام تقاضای جذب  
 حضرت ایشان تمامه بسوی خود میفرمودند تا اینکه بعد انقراض زمانه تنازع و وقوع مصالحت بر شرکت  
 روزی هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جاوه گز شدند و تا قریب یکپاس هر دو امام بنفس نفیس حضرت  
 ایشان توجه قوی تأثیر و آوری فرمودند تا اینکه در همان یکپاس حصول نسبت هر دو طریق نصیب حضرت ایشان  
 گردید و اما نسبت چشیته پس بیانش آنکه روز حضرت ایشان بسوی مرفد منور حضرت  
 خواججهای ران خواججهای قطب لاقطاب بختیار کاکی قدس سره العزیز تشریف فرما شدند و بر مرفد مبارک  
 ایشان مراقب نشستند درین اثنا روح پر فتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب بر حضرت  
 ایشان توجهی بسوی فرمودند که بسبب آن توجه ابتدای حصول نسبت چشیته متحقق شد بعد مروردتی  
 ازین واقعه روزی در مسجد کبر آبادی واقعه بلده دهل حرسها الله تعالی عن آن فوات الزمان در جماعت از  
 مستفیدان خود نشسته بودند چنانچه کتاب الحروف هم در سلاک علیته بوسان آن محفل هدایت منزل  
 سلاک بود هر حضاران محفل سر کجیب مراقبه فروروده بودند و حضرت ایشان بر همه مستفیدان توجه میفرمودند  
 بعد انقراض آنجنابس ملائک مالتس بکاتب الحروف متوجه شده فرمودند که امر و حق صل و عا بحض عنایت  
 خود بلا توسط احدی اذیتام نسبت چشیته با از زانی و نشت من بعد آن در تلقین و تعلیم طریق چشیته  
 بازوی هست کشاوند و تجدید شغالیکه این کتاب مستطاب بران محتوی گردیده فرمودند نیست  
 طریق استفاده نسبت ثلثه و اما استفاده سایر نسب مثل نسبت مجددیه و شاذلیه و امثال آن پس

باید دانست که کمالات راه نبوت دیده بهیئت ارباب کمال را کحل کحل قدسی میگردد و اندر بسبب کحل  
 قدسی نور بصیرت ایشان حدت و تیزی نمی پذیرد و روح قدسی ایشان مثل چشم وایمیکد و دست که  
 ایشان هر چیزیکه الثفات کنند قائل و درو قائل آنچه را که محقق فرخورد استعدا خود و دریا بند پس گوید که جمع  
 نسبه و ولایت در کمال سالک است و نبوت بجملا مندرج میباشد همین که او نامی الثفات بسوی چیزی متحقق شد  
 حقیقت آنچه به تمامی شرح و بسط خود پیش و بی بصیرت حاضر گردیدند آنی که مقصود ازین کلام تفصیل سالک  
 راه نبوت است بر آن طریق ولایت بلکه مقصود ازین کلام نیست که در نفس سالک و نبوت نوری قدسی  
 حادث میشود که بسبب آن نور ادراک نسبت هر صاحب نسبت گوید که فضل و اعلی باشد میتوان کرد چنانکه  
 در مجمع النیر قوت با صره نهاده اند که بسبب آن قوت ادراک هر جسم مشرق بقدر حدت و ضعف خود میکنند  
 اگرچه اشراق آن جسم علی و اقوی از نور بصری باشد و الله علم و او اما اخذ مبادی پس باید دانست که  
 تعیین اشغال از کار و مجاهدات و مراقبات فی الحقیقت نخل تشریح است و سبب در مقام قرب انفرادی  
 قائم میشود اگر آن عزیز از قسم انبیا میباشند لابد که صاحب شریعت مجده میشود و الا تعیین من ضالم طریق موصول  
 الی الله از بهر طبیعت او فواره صفت می جو شد در آن تعلیم بقلم را نگزایش نیست . . .  
**قائده** . . . درین کلماتی چند که مشتمل بر اشارت جمالیه معاملات حضرت ایشان است فواید است بسر جلیله و منافع  
 است بسر عظیمه از آن جمله است آنچه در صدر کلام مرقوم شد و از آن جمله حدیث بنعمت الله است که انتحال امر  
 وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ در آن صورت می بندد و از آن جمله ایقان غافلین است که هر سبب طالب حق  
 جل و علا باشد و طلب صادق حضرت حق از دل او سر بر آورده او را هدایتی بسوی مقام مطلب یابی  
 خود متحقق گردد و از آن جمله بنیه جمله اهل زمان است که ولایت از تمتعات عقلیه شمرده و منحصر بر او ایل این است  
 داشته قایل با تقطع آن مثل تقطع نبوت شده اند و الله کلام علی من اتبع الهدی و  
 الحمد لله اولی آخر و ظاهراً و باطناً و صَلَّى اللهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ

س

فهرست مضامین صراط مستقیم

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲	حد و نیت و تمیز و تفسیر	۶۶	فصل دوم در تمیز باخلاق	۱۰۲	هدایت اولی در بیان طریق		
۴	مقدمه و آن شکر به خداوند		آن شکر در هدایت است		و آن شکر چهار افاده است		
۸	باب اول در بیان جوه	۹۶	هدایت اولی در ذکر اخلاق عمده	۱۰۳	هدایت ثانیه در بیان اقسام آن		
	تأثیر طریقین یعنی طریق حق و طریق باطل		در بیان اخلاق عمده		و آن شکر به نیت افاده است		
	و طریق ولایت و آن	۷۳	هدایت ثانیه در بیان مسامحه اخلاق	۱۱۱	فصل دوم در بیان اشغال طریق		
	مشکله و فصل است		و در تفصیل در آن شکر یک		چندین نظر به دیگر کتب و کتب دیگر		
۸	فصل اول در بیان جوه		و یازده افاده است	۱۱۱	هدایت اولی در بیان اشغال طریق		
	تأثیر طریق و ولایت و آن	۸۱	فصل سوم در ذکر محلات عبادت		چندین و آن شکر پنج افاده است		
	شکر چهار هدایت است		و آن شکر در هدایت است	۱۱۳	هدایت ثانیه در بیان فوائد شکر		
۸	هدایت اولی در بیان آن	۸۱	هدایت اولی در ذکر محلات عبادت		و آن شکر و افاده است		
	تخصیص حبش و آن شکر		اجلا و آن شکر و افاده است	۱۱۳	فصل سوم در بیان اشغال طریق		
	و عافاده است	۸۳	هدایت ثانیه در ذکر محلات عبادت		تفصیلاً و آن شکر یک تمیز و هدایت		
۹	هدایت ثانیه در بیان		تفصیلاً و طرق مسامحه اخلاق	۱۱۳	هدایت اولی در بیان اقسام آن		
	سویات حبش و آن	۸۴	فصل چهارم در بیان طریق		و ذکر در طریق تفسیر بیخ است		
	مشکله افاده است		و اقسام آن شکر یک تمیز	۱۱۴	هدایت ثانیه در بیان اشغال طریق		
۱۰	هدایت ثانیه در بیان		پنج افاده است		و آن شکر و افاده یک افاده است		
	آن را حبش و آن شکر	۹۶	خاتمه در فوائد متفرقه و آن	۱۲۱	فصل چهارم در حل مشکلات طریق		
	پنج افاده است		مشکله پنج افاده است		مجدد و آن شکر یک تمیز است		
۱۲	هدایت راجع در بیان حب	۱۰۲	باب پنجم در بیان طریق سلوک	۱۳۲	شکر در بیان سلوک شماره اول		
	عشق و آن شکر افاده است		راه ولایت و آن شکر چهار		و آن شکر یک تمیز و یک مفصل است		
۱۳	فصل ثانی در بیان جوه	۱۰۳	فصل اول در بیان اشغال طریق	۱۳۳	باب چهارم در بیان طریق سلوک		
	طریق نبوت و آن شکر چهار		فصل اول در ذکر اشغال طریق		راه نبوت و آن شکر شش افاده		

<p>شہید دراز کا رد اشغال غفرہ          فضیلۃ الذکر          ضیاء القلوب از حاجی ادا اللہ          صاحب مہاجرہ اذکار و اشغال          میں یہ کتاب لاجواب ہے۔ مجتہبی          ارشاد مرشد۔          جواہر القرآن جدید مرتبہ جناب          مولانا محمد حسن صاحب مجتہبی          مع ترجمہ اردو۔ بقلم جلی داغ          و خوشخط لکھا گیا ہے۔          دلائل الخیرات مترجم نظامی          حزب البحر مترجم اردو مرتبہ مولانا          عبدالصمد صاحب کاغذی مجتہبی          ایضاً کاغذ لایتی          پنجسورہ مترجم مع فضائل          و ترجمہ اردو با محاورہ واضح          بقلم مع فضائل سورہ مجتہبی          تاشہ اللیل۔ نبی کا بیان۔          ہوا مع شرح حزب البحر از          حضرت شاہ ولی اللہ          اولاد فتحیہ۔          وسائل الیہ کی فی اوراد الصلوٰۃ          علی سید الکائنات۔          مجموعہ تصوف          تذکرۃ الفقرا          پداوت اردو بہا کا از ملک محمد</p>	<p>تذکرۃ الاولیاء اردو۔ بمبئی مجلہ۔          کلیات شیخ فرید الدین عطار          کمالات عزیز سیح مجربات عزیز          مطبوعہ مجتہبی۔          رباعیات سرمد۔          فوائد الفوا و از حضرت نظام الدین          بحر الحقیقت۔          روحۃ الاقطاب سوانح عمری          حضرت خواجہ قطب الدین رح          بختیار کاکی دوشی و دیگر بزرگان          زبدۃ الآثار فارسی مع ترجمہ اردو          زبدۃ الاسرار۔ اس کتاب میں حالات          و کرامات حضرت غوث الثقلین          کے شیخ عبدالحق محدث دہلوی          نے لکھے ہیں۔          کنکول شہ لیف فارسی از حضرت          شاہ کلیم اللہ جہان آبادی مطبوعہ          مطبعہ مجتہبی یہ کتاب صاحبان          اذکار و اشغال کے لیے ایک          عمدہ رہبر ہے۔          مرقعہ شریف در اعمال و اوراد          و تعداد وغیرہ۔ از حضرت مولانا          جمہور فتوحات و اقدسی کمال در          چہار جلد۔ بزبان اردو۔          سہماح النبوة ترجمہ مدارج النبوة          تاریخ الحقا عمری۔</p>	<p>عجائب اقص کلان          ترجمہ سیر الاقطاب اردو          تاریخ مکہ عظیمہ حالات بنا سے          کعبہ شریف۔          تاریخ مدینہ منورہ ترجمہ جذب القلوب          الی دیار المحبوب۔          عجائب اقص مطبوعہ دہلی          تاریخ حبیب آلہ اردو۔          سفاری الرسول اردو نظامی          فتوح المہر و العراق۔          جامع التواریخ مطبوعہ کلکتہ          تاریخ خمیس مسر۔          تاریخ فرشتہ          سیر المتقدمین ہر دو جلد          تاریخ روم و یونان          سرور المحزون فی الایام المبارک          ترجمہ نور العیون از شاہ ولی اللہ          فتوح الشام عربی کثوری          بنی نامہ فارسی          مطلع العالم جمع الفنون ہر علم          و فن کا ذکر ہے۔ بزبان فارسی          ایضاً بزبان اردو۔          شفا علیہ السلام ترجمہ قول الجلیل          از شاہ ولی اللہ مع رسالہ          ہدایت اسبیل          صراط المستقیم از مولانا</p>	<p>شہید دراز کا رد اشغال غفرہ          فضیلۃ الذکر          ضیاء القلوب از حاجی ادا اللہ          صاحب مہاجرہ اذکار و اشغال          میں یہ کتاب لاجواب ہے۔ مجتہبی          ارشاد مرشد۔          جواہر القرآن جدید مرتبہ جناب          مولانا محمد حسن صاحب مجتہبی          مع ترجمہ اردو۔ بقلم جلی داغ          و خوشخط لکھا گیا ہے۔          دلائل الخیرات مترجم نظامی          حزب البحر مترجم اردو مرتبہ مولانا          عبدالصمد صاحب کاغذی مجتہبی          ایضاً کاغذ لایتی          پنجسورہ مترجم مع فضائل          و ترجمہ اردو با محاورہ واضح          بقلم مع فضائل سورہ مجتہبی          تاشہ اللیل۔ نبی کا بیان۔          ہوا مع شرح حزب البحر از          حضرت شاہ ولی اللہ          اولاد فتحیہ۔          وسائل الیہ کی فی اوراد الصلوٰۃ          علی سید الکائنات۔          مجموعہ تصوف          تذکرۃ الفقرا          پداوت اردو بہا کا از ملک محمد</p>
--	--	--	--

# اشہار

شائقین کو مرادہ ہو

کہ یہ کتاب علم سلوک میں لاجواب ہے اور مولانا محمد اسماعیل صاحب شہید رحمہ اللہ حضرت سلطان العارفین سید احمد صاحب شہید کی تالیف سے ہے ہمیں اذکار و اشغال ہر ایک خاندان کے لکھے ہیں اور بہت سے مسائل اور نکات جو اہل سلوک کے لئے ضروری ہیں خوب واضح طور سے بیان فرمائے ہیں اور امور بدعت وغیرہ سے سخت متنبہ کیا ہے واقعی یہ کتاب قابل دید ہے چونکہ ایک عرصہ سے یہ کتاب کیاب ہو گئی تھی اور ہر دہارہ و امصار سے طالبوں کی خواہش پورا نہیں ہو رہی تھی اس واسطے مطبع نے صاف و پاکیزہ اور عمدہ تقطیع بہ باہتمام صحت طبع کیا ہے جس صاحب کو جس قدر نسخے مطلوب ہوں مطبع ہذا سے طلب فرمائیں۔

اور

ہر قسم کے قرآن شریف جمائل سادہ مترجم (اسی مطبع کی مطبوعہ جمائل شریف معری اور ترجمہ ایک اشرفی فی ظلی الغام والی بھی ہیئت للہ بلا جلد و مجلد درجہ اول صیرح محمول ہدیہ ہوتی ہے) و کتب دینیات عربی فارسی اردو و کتب درسیہ مدارس عربی و سرکاری و کتب تصوف و لغات و طب و نیز کتب مصنفہ (حضرت شیخ عبدالرحمن محدث دہلوی و حضرت شاہ ولی اللہ دہلوی محمد قاسم صاحب رحمہ اللہ دہلوی تذریح صاحب دہلوی الطاف حسین حالی و صاحب تفسیر حقانی شمس العلماء مولوی ذکار اللہ صاحب)

و دیگر کتب مطبوعہ

مصر بمبئی کلکتہ لکھنؤ کانپور آگرہ ٹھٹھہ دہلی وغیرہ وغیرہ

اور کتب متفرقہ نایاب مانہ بھی اس مطبع مجمع العلوم مطبع

مجتبائی دہلی سے نقد قیمت آنے پر کجاہت ہو سکتی ہیں۔

تھر

المش

محمد عبدالاحد منعم و مالک مطبع مجتبائی دہلی





